

شنبه
اصفهان
کارزار اسلام
کانون وکلادادگستری

۳۴

با آثاری از:

سیداحمد باختر، علیرضا حبیب آگهی،
سیدمحمدعلی دادخواه، محمدامین درویش،
دکترمرتضی طبیبی جبلی، دکتر غلامرضا طیرانیان،
یعقوب فرمانفر، فرشید فولادی نژاد، سیدمحسن قائم فرد،
محمدرضی محمدی جرقویه‌ای، علی موسی زاده، علی نوریان و
گروه تحقیقاتی دادسرای انتظامی کانون وکلای دادگستری مرکز

فهرست مطالب

مطالب

۱	دکتر خلامرضا طبریان؛ قضای و دفاع در ارجع
۲	علی نوریان؛ تحلیل فضایی در رسیدگی به معنی مطالبه‌های وارجاع به ادارات ثبت‌استاد و
۱۲	فرشید فولادی نژاد؛ بنج گزاره در «افرار»
۱۶	سید محمد حلبی دادخواه؛ پنهانی و استاد جهانی
۲۰	دکتر مرتضی طبیبی جباری؛ انتخابات و استاد جهانی
۲۶	سید محسن قائم فرد؛ دلایل جواز سقط جنین در کشورهای مختلف جهان از منظر موافقان
۳۳	محمد امین درویش؛ نان صاحبدلان
۳۶	سید احمد باخترا؛ تحلیل پیرامون ماده ۱۸ اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب
۴۳	علیرضا حبیب آگوی؛ جایگاه نظریه کارشناس در ادب اثبات دعوى
۴۹	بعقوب فرمانفر؛ حق دفاع و دفاع از حق
۵۲	علی موسی زاده؛ تعارض ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی با برخی از مواد همان قانون
۵۴	گروه تحقیقی دادرسای انتظامی کانون و کلای دادگستری مرکز؛ اصیل آزادی قراردادی و لزوم دخالت دولت در روابط قراردادی اشخاص
۵۸	بررسی اجمالی اعمال و وقتار منافی شون و کالت

ظرف

محمد رضا محمدی جرقیه آی؛

مشاوره حقوقی تلفنی

۶۳

دروج قضاوی دفاع

دکتر خلیل‌مرتضی طیرانیان
وکیل دادگستری - تهران

* قسمت اول *

در زیر این سقف پاشه‌گوه، تمامی مراجعین: آن‌ها که خود آمده و آنان که آورده‌شده‌اند، همه نگرانند و در بیم و امیدی توأم: گناه ناکرده نیز در بیم مجازات است و گناه کرده امیدوار به برائت خویش، هیچ کس از سرنوشت خود در زیر این سقف بلند آگاه و آرام نیست.
آیا چنین است؟ آیا باید چنین باشد؟ و یا طبیعت قضا و دفاع چنین است؟

در نظام‌های سیاسی و حکومتی جهان، که متنوعند و متفاوت، سازمان قضایی مرجع دادخواهی است و گریزی از رجوع به آن نیست: یا می‌روند و یا می‌برند. قضا و دفاع که مقدس‌اند، زمانی در تعالی به اوج می‌رسند که گناه ناکرده با دلی آرام باید و همچنان پاک و آرام بیرون رود و گناه کرده تنها و تنها از حاصل گناه خویش بیمناک باشد، ولی آرام و امیدوار که هیچ گاه به گناه ناکرده او را مجازات نکنند و به آن میزان سختی محکوم شود که استحقاق اوست، نه پیش از آن.

چگونه می‌توان قضا و دفاع را در این اوج نشاند؟

عدالت که هدف قضا و دفاع است، همراه با آرامی، برای پرواز به سوی این اوج به دو بال نیاز دارد: یک بال که همگان از پیش آینده دعاوی خود بدانند. بال دوم که اصحاب دعاوی از دفاعی کامل و برابر بهره‌مند شوند. در این اوج رفیع تعالی است که گناهکار یقین می‌کند که به او نیز ظلم نخواهد شد، اگرچه گناهکار است.

«ملک با کفر بماند و به ظلم دیری نپاید»

فرشته عدالت را دو فرزند است هم‌سان که در پایان مکتب احراق حق، یکی در کسوت قضا و یکی در لباس دفاع به مدد مستمدیله برخیزند، تا یار هم باشند نه خصم یکدیگر، گرچه هر دویک از راه متعلق به خود به سوی هدف با گام‌هایی استوار به پیش می‌رود و خالق حق نیز خشنود از یکسانی این دو: برابرند، ولی در اقتدار نابرابر، یکی در مقام قضا و دیگری در موضع تقاضا!

بال نخست - پیش‌بینی آینده دعاوی

زندگی میسر نشود مگر با پیش‌بینی مدام: زندگی یعنی از گذشته رویه آینده با سرمایه‌ای از آموخته‌ها و اندوخته‌ها، در تمامی مقاطع عمر: چه آن‌گاه که کودکی نوبای بودیم و به یاری دیگران راه می‌رفتیم با در نوجوانی و جوانی سرشار از نیرو و نشاط و در میان سالگی در اوج



قدرت و فهم و نیز در کهنسالگی با مخزنی از علم و تجربه و حرکت به سوی پایان با تکیه بر جوانان.

زندگی میسر نشد مگر با اندیشه درباره فردا به یاری دانستی‌های دیروز. زمان همواره در حرکت است همچون آب جاری در انها که هیچ گاه در برابر ما نمی‌ایست. این لحظه که روزی گذشته ما بود، لحظه‌ای دیگر آینده ماست، هیچ کس گمان نکند که گذشته را به بطالت از دست داده است، چنان که خواب بودند و در مخزن گذشته خود نیاموختند و نیاندوختند. هر شکست خود درسی است برای پیروزی.

هر کس آموخته‌ها و اندوخته‌های ویژه خود دارد: همه کس همه‌چیز نمی‌دانند. اهل عقل می‌دانند که در هریک از امور، سپردن خود به دست دانایان واجب است: شرف، جان و مال را که مایه بقاء و حیات‌اند، باید به دست کسانی واگذارند که درس دفاع می‌دانند و مرجع قضایی نیز برای اعتلای خود باید مردمان را به سوی عالمان دفاع هدایت کند که احتراف حق آسان‌تر و دقیق‌تر خواهد شد.

دادخواهی و سال‌ها در پی آن، باری بس سخت و سنگین است و هزینه بسیار دارد و به هر کس حق می‌دهد با آگاهی از آینده و نتیجه دعوای خود وارد این عرصه شود. چه بسیارند کسانی که اگر حاصل دادخواهی شکست باشد، از اقامه دعوی چشم پوشند و حرمت و اعتبار خویش را به مخاطره نیاندازند.

چه کسی قادر است دادخواهان را از پایان و سرنوشت دعاوی و رأی قاضی آگاه سازد؟ قاضی یا وکیل و یا هردو؟ در پایان مقال درخواهیم یافت که هریک در پیش‌بینی آینده دعاوی چه نقشی دارند و چه عواملی پیش‌بینی را می‌سازد و چه موانعی در پیش روی ماست. بحث را از مراجعة دادخواهان به وکیل آغاز می‌کنیم. وکیل دادگستری شخصیتی است آگاه به موازین فضای و فنون دفاع او علم احتراف و صیانت از حق را می‌داند و در گذشته خود ابلاسه‌ای از آگاهی و تجربه دارد و درس‌های بسیاری از شکست‌های خود و دیگران آموخته است. پیش‌بینی را می‌توان به او سپرد.

مواءل و موافع پیش‌بینی

آن کس که طرح دعوای را در اندیشه دارد، موضوع نزاع خویش را پیش روی وکیل می‌گذارد. وکیل با شناخت دقیق موضوع، جستجو می‌کند در دانستی‌ها و آزموده‌های خود و دیگران، استخراج می‌کند احکام و قواعدی عام‌الشمول وکلی را از پدیده‌های گذشته‌ای که فراگرفته از اساتید و منابع معتبر تا این طریق برهانی منطقی را فراهم آورد از دو قضیه: آن را که مربوط به موضوع موکل است، قضیه جزئی و یا صفری و آن را که درباره احکام کلی و دارای افراد و مصادیق بسیار است، قضیه کلی و یا کبری می‌نامند.

با ترکیب و تلفیق این دو قضیه است که از پیش می‌توان رأی قاضی را دید. چنان‌چه می‌گوید: «زید غاصب زمین من است» وکیل می‌گوید: «هر غاصب ضامن است» و چون دعوای بر غاصب طرح کنی، از پیش بدان قاضی نیز در رأی خود زید را در برابر تو ضامن و محکوم خواهد شناخت. اگر بگوید: «حالد امین مال من بود و مال من نزد او تلف شد». وکیل پاسخ



می دهد: «امین ضامن نیست» و قاضی امینی را که به وظایف خود قیام کرده، ضامن نخواهد شناخت.

آیا همواره و به این سهولت اصحاب دعاوی به یاری وکیل می توانند نتیجه نهایی و رأی قاضی را از پیش به بینند و با امنیت خاطر وارد عرصه دعوی شوند و یا از طرح دعاوی بیهوذه پیرهیزنند؟

گام ها باید تا رسیدن به مقصد و مقصد آن جاست که بتوان رأی قاضی را پیش از صدور در آینه دید! و موارد بسیار است که بر سر راه و در هر گام مواعنی رسیدن به مقصد را ناممکن و یا ناهموار می کند و یا مرا در هالهای از ابهام می گذارد!

او را که پیش بینی آغاز می کند «وکیل» می نامیم. مسائل و موضوعات دعاوی به متزله مصالح سازنده پیش بینی اند. آن کس که با برهانی منطقی نقطه و نتیجه نهایی (رأی) دعاوی را اعلام می کند «قاضی» است و دیگر اشخاص که در کنار او نقش آفرینند. آن جا که قاضی و وکیل به یاری یکدیگر در آن به جستجو و استخراج احکام می پردازند «قانون» نام دارد. بحث را ادامه می دهیم درباره عوامل پیش بینی، یعنی درباره (وکیل)، (متقاضی)، (موضوع دعاوی)، (نقش آفرینان) در مسیر زندگی (قاضی) و (قانون).

وکیل و شخصیت او

وکیل انسانی است که سالها رنج تحصیل پذیرفته؛ او علم دفاع از حقوق مردمان را از اسایید خود فراگرفته و دست کم با آزمون هایی سخت در کارشناسی علوم قضایی توفیق یافته است. او با عبور از این مراحل، حال می داند در میدان پر مسأله حقوق چنگونه گام بردارد. او بارها در جوانی گام برداشته، افتداده و برخاسته تا شیوه راه رفتن را از بزرگان در این میدان آموخته است. او به شایستگی می داند از افتدادها و برخاستن هاست که گام های آینده را با استواری و موقفيت می توان برداشت. او نزد پیش کسوتان صحنه عمل تجربه های بسیاری کسب کرده و اینک خود میدان دار صحنه علم و عمل است.

او به خوبی آگاهی ها پایان ناپذیر است و به دانستن های خود غرّ نمی شود و می داند که آن چه می داند در برابر ندانستن های او اندک است. کتاب از دست وکیل نمی افتد مگر خواب بر او غلبه کند و از فراگرفتن جدا نمی شود مگر جهان او را به سوی دیوار باقی ببرد. وکیل همواره از خالق علم، افزونی علم خویش طلب می کند و این گونه است که بر اعتماد به نفس خود و بر اعتقاد مردم به حق و عدالت می افزاید.

اهل تحصیل و درایت و کالت را راجح می نهند. وکیل صالح آنست که شأن خود و حرمت حرفه مقدس خویش نگهدارد. این شان ملک و متعلق به او نیست که به درهم و دینار بفروشد، که امانتی گران به است سپرده به دست او. اگر وکیل چنین باشد، شایسته ترین شخصیتی است که همگان به پیش بینی او، تا آن جا که در حیطه اختیار اوست، اعتماد کنند و این اعتماد سرمایه ایست گران بها برای وکیل: مادی و معنوی که سرمایه ای دیگر جایگزین آن نشود.

متقاضی پیش‌بینی

متقاضی انسانی است که در رابطه خود با دیگری یا دیگران احساس مظلومیت می‌کند. این اندیشه ناصواب درباره وکالت که از علم و تجربه و کیل برای تجاوز و دستیابی به حقوق دیگران بهره سوءگیرنده، خود مصادف خصوصیت با وکالت و کیل و شرف اوست. وکلا باید صاحبان این اندیشه را محترمانه از خود برانتد تا ساحت پاک و کالت را آلوه نکنند.

مراجعین به وکیل، همگی برخوردار از یک فرهنگ و توان اجتماعی نیستند؛ از عامی ترین که خواندن و نوشتن نمی‌داند تا عالی ترین و آگاه‌ترین مردمان، که خود عالم علوم دیگرنده، به وکیل مراجعه می‌کنند. همگی محترمند و انسان و شایسته احترام و محبت. مبادا و کیل به ناتوانان به نگاه حقوقی و به توانمندان به دیده برتری بنگرد، که این شیوه ناپسند تلقی گویان و گذایان کم مایه است و دور باشد این شیوه از وکیل مدافع حق.

وکیل باید در شنیدن سخن متقاضی دقیق و بسیار صبور باشد. آن کس که رو به وکیل آورده؛ عالی و یا دانی، خود راه گشودن گروه و آینده کار خوبیش نمی‌داند تا سخن، مفید و به ایجاز گویید و در حواشی غرق نشود. مبادا و کیل شکیابی خود را از دست بدهد و پاسخ به پرخاش گویید و سخن متقاضی را به تندی قطع کندا.

وکیل صالح در پیش‌بینی صادق است و هیچ‌گاه در هدایت متقاضی و پاسخ به او، سود خود محور قرار نمی‌دهد. محضر وکیل محل امن و اطمینان است آن را به آز الوه نسازیم. متقاضی را نباید طعمه‌ای انگاشت که با پای خود به سوی دام آمده است؛ اعتماد او را به خود ارج نهیم. او به قصد استمداد از وکیل، راز خود را در برابر او گشوده است. باید اعتماد او را پاس گفت. وکیل باید همواره از هر گفتار و کردار، به قصد جذب مال و کسب شهرت، و تبلیغ پرهیزد. فداست وکالت حتی اجازه رقابت سالم را به وکیل نمی‌دهد. صداقت و لیاقت و کیل در انجام وظیفه خود شایسته‌ترین وسیله رجوع مردمان است به او.

رجوع ستمدیدگان به وکیل به تیت احراق حق و رفع ستم از خود، آزمونی سخت است از جانب آن که بندگان خود را می‌آزمایند؛ او پاداش می‌دهد به صالحان و عقاب می‌کند ناصالحان را. باید او را ناظر بر اعمال و نیات خود قرار دهیم. متقاضی نمی‌داند، ولی او می‌داند و خبر است بر مقاصد بندگان خوبیش. از او بترسیم.

آفات و موائع پیش‌بینی، از این گفته‌ها آشکار است و از آن جمله‌اند: ضعف علمی و فقدان تجربه و بی‌اعتقادی به قداست و وظایف وکالت و عدم رعایت شؤون انسان‌ها و آزمندی که همگی این آفات وکیل را از دیدن روش آینده باز می‌دارد؛ در کنار هر عاملی سازنده، مانع است بازدارنده و در جوار هر فرشته هدایت کننده، شیطانی است گمراه کننده. تنها تمسک به حق و قداست آن ما را از موائع و از سوسه شیاطین دور می‌کند. مراقب باشیم که توجیهات و زیباتمایی‌های شیطان، نفس ما را فربت ندهد.

موضوع دعاوی

وکیل تیزین و آینده‌نگر به گفته متقاضی در بیان دشواری خود بسته نمی‌کند. باید با طرح سوالات مفید و مؤثر و دقیق، متقاضی را به سوی اجزاء و ترکیب موضوع هدایت کرد. گرفتاران



موافق مسائل و مشکل خود را به خوبی نمی‌شناست و حضورشان نزد وکیل به همین سبب است. شمار مشکلات و مسائل حقوقی فراوان است. حتی از پیشکسوتان و کالت نمی‌توان پذیرفت که همگی انواع امور حقوقی را دیده و تجربه کرده‌اند. وکیل همراه و همزمان با شنیدن سخنان متقاضی، خود کار در آموخته‌ها و اندوهه‌های علمی و تجربی خود، در جستجو فصول و عناوین و مواد فواین حقوقی و کیفری است که منطبق با موضوع متقاضی است. وکیل احاطه دارد بر عناصر مازنده و شرایط تحقق هر یک از پدیده‌های قانونی.

در پایان گفته‌گو و کیل برای تثیت ذهن خویش، آنچه را از سخنان متقاضی دریافت کرده، برای او بازگو کند، بارها بشنود و بارها بازگو کند تا در شناخت تمام اجزاء صورت مسأله به توافق کامل با متقاضی دست یابد. و این حجتی است برای وکیل و او را مصون می‌دارد از تعریض: که من چنین گفتم و وکیل به شایستگی سخنان می‌شیند که اگر بنای دعوى برخشنی کج قرار گرفت و چون دیوار بر کجی گذارده شد، هرچه بالاتر رود به سقوط نزدیکتر خواهد شد. اعتبار صورت مسأله، پس از ترسیم و تعریف دقیق از آن تا قبل از اقامه دعوى، بر فرض صحت و در عالم ثبوت است. قاضی آن نمی‌پذیرد جز باملاحظه و ارزیابی دلایل اثبات دعوى. متقاضی را آگاه باید کرد که هر دعوى با ادله خاص خود پذیرفته می‌شود.

این جاست که جدید باید گشود برای نگاه به دلایل اثبات دعوى و این وکیل است که باید متقاضی را در ارائه دلایل یاری کند چه بسا ناگزیر شوند در مقام بررسی دلایل بار دیگر به تکرار صورت مسأله و دلایل اثبات اجزاء آن بپردازنند. مسیری است طولانی و برای ارائه پیش‌بینی دقیق و قابل اعتماد، باید حستگی ناپذیر با نشاط کامل تا پایان این مسیر به رفتن ادامه داد و از ناهمواری‌ها احساس نتگی و ملالت نکرد.

متقاضی نمی‌داند دلیل چیست و برای اثبات هر بخش از خواسته به کدام نوع از انواع دلایل نیاز است. برای اتمام حجت باید از متقاضی به جد خواست هر آنچه راجع به موضوع دعوى دارند، ارائه کند تا وکیل اثر و ارزش اثباتی آن بسنجد. وکیل باید در اندیشه روزی باشد که متقاضی بگویید: دلایل دیگری نیز داشتم، اگر از من خواسته بود ارائه می‌کردم که پیش‌بینی را تغییر می‌داد: من نمی‌دانم و حق داشتم ندانم، وکیل چرا؟

گمان ناید کرد که هر گاه و کیل متقاضی را ذیحق و دلایل اثبات دعوى را کافی دانست و برنامه دعوى، متقاضی و وکیل به توافق دست یافتدند، سخن به پایان رسیده و باب اختلاف و اعتراض مسدود شده است.

اساسی ترین رکن پذیرش و کالت، تعریف نتیجه دعوى و رأی قاضی است که به سود موکل صادر شود. آیا موکل به این نتیجه قاطع و خشنود خواهد شد و با در پایان پس از چند سال کار و تلاش و انتظار، موکل معترض و خود را بازنشده دعوى می‌داند.

موکل گفته بود: متهم مال متعلق به غیر را به من انتقال داده است و کیل خبر می‌آورد که قاضی متهم را به حبس و زد مال و معادل آن جزای نقدی محکوم کرده است. موکل می‌پرسد آیا اینک مال مورد معامله را به من رد و مسترد می‌کنند؟

پاسخ می‌شوند، منظور از رد مال استرداد همان مبلغی است که حین العقد، در این معامله باطل به متهم پرداخت کرده‌ای موکل فریاد می‌کند: آن مال اکنون به ده برابر قیمت افزایش یافته است. رد ثمن معامله باطل چه سودی برای من دارد؟ محکومیت او به نفع صندوق دولت، چه مشکلی از من می‌گشاید. این حکم به زیان من است. او وکیل را مقصو می‌داند که اگر نتیجه دعوى را در ابتدای امر برای من تعریف کرده بود، او را به وکالت انتخاب نمی‌کرد و به مذکوره اصلاحی با متهم ادامه می‌دادم. زیرا متهم قبل از اقامه دعوى حاضر بود تا سه برابر وجه پرداخت شده در معامله مال غیر به او بپردازد!

غفلت وکیل در توضیح و تعریف نتیجه مثبت از طرح دعوى، گاهی چنین فاجعه‌ای به بار می‌آورد و خستگی نامطلوبی را بر جان وکیل و موکل باقی می‌گذارد و از این قبیل مصادیق پارها دیده‌ایم لذا در مقام پیش‌بینی نتایج دعاوی، علاوه بر شناخت صورت مسائل موکلین و بررسی و اطمینان به دلایل اثبات دعوى، بیش از هر چیز تعریف نتیجه حاصل از رأی مثبت دادگاه اهمیت فراوان دارد و قصور در آن خود آفتی است برای پیش‌بینی!

نقش‌آفرینان در دعاوی

رسیدگی به دعاوی در دست انسان‌هاست: انسانی به باری وکیل خود طرح دعوى می‌کند. دعوى به طرفیت انسانی دیگر اقامه می‌شود. انسان‌های رسیدگی‌های مقدماتی را بر عهده دارند. کسانی به صحت و یا نادرستی دعوى گواهی می‌دهند. انسان‌های نیز از عوامل اداری دادگاهها، همراه با سیر دعوى و ظاییفی انجام می‌دهند.

کارشناسان رسمی و غیر رسمی درباره امور فنی و تخصصی دعوى ابراز نظر می‌کنند و تا پایان دعوى انسان‌هایی مرتبی و نامرتبی همراه با دعوى هستند. بالاترین و مؤثرترین نقش آفرین اصلی، یعنی قاضی، انسانی است که دعوى به رأی او خاتمه می‌یابد. هریک از این نقش‌آفرینان ما در اصابت پیش‌بینی به توجیه دعوى یا حمایت و یا ممانعت می‌کنند. چگونه می‌توان موکل را به پیش‌داوری وکیل آسوده خاطر ساخت؟ این پرسشی بس بزرگ است که گاهی وکیل و موکل پاسخی قاطع و تهی از ابهام برای آن نمی‌یابند و هر لحظه بر اضطراب ایشان می‌افزاید.

بازجویان

سازنده زیربنای دعاوی کیفری و پیگیری شکایات و اتهامات، مأمورینی هستند مربوط به فضایی به نام فضای انتظامی و وابسته به وزارت کشور که وظایف خاصی را بر عهده دارد که مسلمًا از نوع وظیفه قضایی نیست. نقش حیاتی و واقعی این وزارت محافظت از امنیت جامعه و امور انتظامی رosta، شهر و کل کشور و مرزهاست. وظایفی که تا قبل از ارتکاب جرم، انجام آن واجد نهایت ضرورت و سبب توقف متجاوزین به حقوق فردی و اجتماعی اتباع کشور و تنبلی شمار جرائم است. مأمورین نیروی انتظامی که بر اساس طبع وظیفه خود با جنایتکاران و خلافکاران دارای ارتباط مستقیم و تن به تن و درگیر مخاطرات گوناگون و سخت و سنگین می‌باشند، به علت روپارویی با خشونت تبهکاران ناحو است، در وجود خود با این افراد نوعی



طرفیت و مقابله احساس می کنند. که با بی طرفی کامل که از لوازم خسروی فضای رسیدگی به جرایم و جمع آوری دلایل به طور یکسان برای طرفین نزاع است، منافات اصولی دارد، حتی اگر مأمورین انتظامی از بین شریف ترین و جسور ترین اشخاص انتخاب شوند رسیدگی های مقدماتی، پس از وقوع و اعلام جرم و بی ریزی بنایی که قاضی ادامه و ساخت بقیه بنا را بر روی آن بر عهده گیرد، نیازمند به محیطی دور از خشونت ها و محول به مأمورینی باید باشد که فارغ از این دشواری ها و درگیری ها و تبعات آن، آرام وظیفه بازجویی از اصحاب دعوی و جمع آوری دلایل را عهده دار شوند. این وظیفه بیش از فضای پلیسی، باید دارای طیعتی قضایی باشد و به واقع جایگاهی است میان پلیس و قاضی و مأموریتی ویژه را می طلبد، تأسیسی به عنوان پلیس قضایی یا شبیه آن.

هرگاه و کیل از نخستین روز و حتی از نخستین لحظه دستگیری متهماً مجاز به حضور و دفاع از موکل خود نباشد، قطعاً قادر به پیش بینی اطمینان بخش و ارزیابی از نتیجه دعوی نخواهد بود. متهماً، گناهکار باشد یا بی گناه هر یک در حدود قوانین سهم و حقی برای دفاع از خویش دارند: اگر متهماً از دفاع و بهره مندی از وکیل خود محروم باشد، احساس عدالت قضایی چگونه میسر است حتی اگر همه موذین مراجعات گردد؟ حضور و کیل در مراجعة انتظامی و دفاع از موکل به سود همگان است و میب می شود حتی باب اعتراض علیه مأمورین بازجویی که در کشف جرائم رنج فراوان می برند مسدود شود و با حضور و کیل است که اشخاص نمی توانند ادعا کنند به اکراه و اجراء از کسی اقرار اخذ گردیده است.

با منع و کیل از دفاع در مرحله تحقیق از موکل و عدم مداخله او در تحقیقات، یعنی وکیلی که فقط در جلسه تحقیق حضور یابد، بی آن که بتواند موکل خود را در نخستین مرحله دفاع یاری کند نیز خود نوعی محرومیت از حق دفاع است و مانع برای پیش بینی نتیجه دعوا و یقین به حدمن و گمان چنین وکیلی اعتماد و تکیه نتوان کرد، حتی خود او دفاع آزاد و مؤثر در اجرای عدالت قضایی، آن گاه در اوج نقش خود را ایفا می کند که هر انسانی، چون در معرض انها قرار گرفت، از همان لحظه، عدالت و بی طرفی را به بهره مندی کامل از حق دفاع و انتخاب وکیل جاری به بینند.

گواهان

امروز جهان سخت آلوهه است: تمامی نقاط جهان آلوهه است. انسانها لاجرم در فضای چنین مسموم و بسته روزگار سپری می کنند. آزمندان، تبهیکاران، دیگران و همگان را نیز با خود به سوی فساد، گناه و ناهنجاری ها می برند، گویی سیلی روان است و کسی را توان حرکت در جهت خلاف آب نیست. انسانیت در خسارتی عظیم غوطه ور است. تنها آمیخته ای از ایمانی، نه اندک که بسیار قوی و اعمالی یک و استوار، انسان هایی صالح و با تقوی را از این آلوهگی فرآگیر محفوظ و مصون می دارد. این انسان های کریم و معنوی در شمار بسیار اندکند و هر گز اندک میزان برای سنجش عموم نباشد!

سقوط روزافزون اخلاق و غرق انسانیت در مادیات زندگی و گرایش بسیاری انسانها از یک صد سال قبل به فساد، خود نخواهند و یا ندانند، هر انسان واقع بین را مکلف می سازد که با

نگاهی نوادله اثبات دعاوی را ارزیابی کند و این بار در دادرسی گشوده شود که قضاوت است بین دلایل منکری بر نهایات و ذهنیات انسان‌ها و دلایل برخاسته از وقایع پیرون از انسان‌ها و منکری به مبانی علمی. شهادت شهود از این نگاه بی‌ارزش‌ترین و از نظر اطمینان در صدر جدول بی‌اعتبارترین وسیله کشف حقیقت است. آن کس که ارزش شهادت را به موضوع و مبلغ محدود ساخت و سرنوشت دعاوی و حقوق اصحاب نزاع را به دست انسان‌های معاصر نسپرد از سر مخالفت و عناد نبود که در آنديشه کشف حقیقت بود و همه انسان‌های عاشق حقیقت، اگر ادعایين درون تهي نباشد، باید این محدودیت را پذیرفته و در برابر آن به سیز برخیزند که محتوى اصل است نه ظواهر و شکل!

همگان آگاه بودند از وجود و وقوع بازار شاهد فروشان. دستمزد شهادت در این بازار تابع میزان خواسته بود. به منظور حفظ قداست ساحت قضایا جرأت افشاء و بیان آن را نداشتم نا مسؤولین خود در رسانه وجود این بازار و گسترش آن را اعلام کردند و برگردانند گان آن سخت گرفتند و راه سخن باز شد. این بازار مفتوح بماند یا مسدود شود؛ امروز اساس بسیاری شهادت‌های کذب بر فروش ایمان است ناشی از زوال معنویت و این گونه است که امروز هیچ‌یک از وکیلان، آینده دعاوی را پیش‌بینی نتواند کرد. و همواره نگرانند از حضور ناگهانی گواهانی سوداگر که با جسارت و با قول التزام به بیان حقیقت و ادای سوگند به مقدمات مسیر دعاوی را منحرف سازند و قاضی نیز با ارزش نامحدود شهادت ناگزیر رأی خود برگفته شهود استوار نماید، رأیی که قبل از شهادت حتی قاضی خود نیز آن را پیش‌بینی نمی‌کرد. انسان‌های واقع بین فوانین دادرسی را متناسب با واقعیات اجتماعی تدوین می‌کنند و از تحولات عقب نمی‌مانند.

و اما قاضی

از نقطه آغازین اقامه دعاوی تا صدور رأی جزو گواهان، انسان‌های دیگری نیز، چون عوامل اداری دادگاه‌ها، مسؤولین ابلاغ اوراق و کارشناسان گوناگون، هریک به اندک یا بسیار در حرکت دعوا را به سوی رأی اثر گذارند، پیش‌بینی را بر وکیل و اصحاب دعوا سخت و یا پیش‌بینی را با انجام دقیق وظایف خویش بر آنان آسان می‌کنند. افرادی که عمری را در مراکز قضایی سپری کرده به تجربه دریافت‌هاید که این انسان‌ها علاوه بر فراهم آوردن مبانی در تسریع و یا تأخیر آن چگونه مؤثر واقع می‌شوند. قاضی و دادرسان نیز همانند همه انسان‌های دانا می‌دانند هیچ‌گاه از مشاوره علمی با آنان که داناترند، بی‌نیاز نیستند ولی وکیل و موکل نمی‌دانند، این دانایان نامرئی چه کسانی هستند و در جلسات مشاوره با آنان چه می‌گذرد.

سخن کوتاه و از اطالة کلام پرهیز باید کرد. روکتیم به سوی انسانی عظیم‌الشأن که سرنوشت اصحاب دعوا را به قلم و رأی او سپرده‌اند. اوست که با برخورداری از شایستگی شرعی و قانونی می‌گوید «من قاضیم و این گونه حکم می‌کنم»، همگان چشم به او دوخته و در انتظارند که این فرزند گرانمایه پروردۀ در دامان علم و تقوی و عدالت حق را چگونه بشناسد و خانه عدل را چگونه استوار سازد که دوام ملک به عنده است.

قضاوت بارگرانی است بر دوش انسانیت، انسانی که روحی برتر و قوی دارد و بی‌اعتنای دنیابی است که روی کرد به آن برای دیگران که قاضی نیستند، عیب نیست. عشق به حق سراسر



وجود او را در بر گرفته است. اوست که این بار معنوی و گران را تا پایان به سلامت به مقصد می برد، آن گونه که پامبران و صالحان و مردان خدا چنین کردند. چشم قاضی به درخشندگی سیم و زر خیره نمی شود و گوش او جز صدای حق و قانون نمی شوند. فقیر و غنی ضعیف و قوی در برابر او یکسانند. قاضیان خود به شایستگی می دانند از شائی والا و انسانی بزرگوار برخوردارند که قضاؤت و اقتدار امانت است در دست با کفایت ایشان. امانتی گرانها که نظیر آن را انسانی به خود ندیده است.

این سمت گرانقدر و معنوی و الهی را بدست کسانی نمی توان سپرد که شایستگی قضاؤت ندارند و قابل پیش بینی نیستند و به دستاوزیر تسریع در حل و فصل دعاوی نباید بر مراجعت اختصاصی و شوراها افزود، گرچه آنان ازین شریفترین افراد برگزیده شوند که هر شریفی قضاؤت نمی داند و تفاوتی نیست بین دعاوی که خواسته آن اندک باشد یا بسیار که اندک برای گم مایگان خود بسیار است و بسیار برای پرمایگان اندک او عدالت اندک و بسیار نمی شناسد.

دادرسان همگی عناصری صالح و درست کارند ولی نباید گمان کرد که قضاؤت همچون رایانه هایی هستند فاقد روح و در ازانه پاسخ همواره تابع داده ها هستند و پاسخ ها نزد همه رایانه ها یکسان هستند. فراموش ناید کرد که انسان با همه ویژگی های انسانی خود قضاؤت را بر عهده دارند. قاضی نیز روز گار و عمری را در دم اصل کودکی جوانی و میان سالی با فرهنگ و توانایی هایی متفاوت از خانواده و اجتماع خود خلقتی ای گوناگون اکتساب کرده، اگرچه همگی به طور یکسان علم قضاؤت آموخته اند. غفلت نکنیم که انسانی در هر سمت و منصبی جای گیرد از دریافت های حلوانی ضمیر خود و از خانه و اجتماع خوبیش جدا نشود. این اتصال عمیق اجتناب پذیر نیست. حاصل آن که هر کس عدالت را با نگاه خاص خود می بیند برخی عدالت را در قانون گرایی و بعضی عدالت را در انصاف گرایی می بینند و بر حسب نوع بینش خود و جدان قضایی خوبیش را قاتع و رأی صادر می کنند و در این تفاوت وسیع و غیر قابل مستحسن است که پیش بینی آینده دعاوی را ساخت و مردد و متزلزل می سازد.

جایگاه قانون

بر وکیل خرده می گیرند که او درباره تزلزل در اعلام نتیجه دعاوی و پیش بینی های خود اغراق و گویی شانه از بار مسؤولیت خالی می کند. به وکیل می گویند، اگر همه آن چه گفتی پذیرفته باشد ولی برای پیش بینی پایگاهی ثابت و استوار وجود دارد که همه آن را می شناسند. عوامل و موانع دیگر را رها کن و به آن پایگاه تکیه کن تا تزلزلی در پیش بینی حادث شود آن پایگاه قوی و ثابت قانونی است قابل دسترس و قابل فهم برای وکیل، تکیه بر آن وکیل و موکل را آرام می کند. البته باید چنین باشد. اما به واقع چنین است. آیا قوانین خود عاری از تزلزل، از چنان استحکام و قوت و دوام برخوردارند و می توان فارغ از هر نگرانی پیش بینی آینده دعاوی را بر آن استوار ساخت؟ وکیل نیز شائق که چنین بگوید، ولی کم نیستند قوانینی که خود بی ثباتی و عدم امنیت و تسهیل فساد اقتصادی و اجتماعی سبب می شوند. تصویب قانون کاری آسان است، قانون نویسی کاری دقیق و تخصصی است که شکیباتی بسیار می طبلد. قانون های فوری قانونی که

هر کس پاسخی مطلوب بخواهد از آن استخراج می‌توان کرد، قانونی که مغایر با مقتضیات زمان و نیازهای واقعی جامعه است و تنها مصالحی خاص را تأمین کند، لاجرم عمری کوتاه دارد و مصلحتی دیگر به زودی آن را تغییر خواهد داد و ثبات را بر می‌دارد. قانونی که خود لرزان است و می‌لغزد، چگونه در ثبات روابط انسان‌ها نقش ایفا کند و پایگاهی استوار باشد در اختیار وکیل برای پیش‌بینی دعاوی؟

آیا این همه فسادهای اقتصادی و برداشت‌های میلاری دی، به‌واقع همه ناشی از خوی مجرمانه متهمان است و یا قوانین خود فاسدین و عناصر سست و بسیار ایمان را وسوسه و به فساد دعوت می‌کند؟ درها را باز می‌گذاریم و دزدان را سرزنش می‌کنیم که چرا مال ما می‌برند! قانون باید چون سنت الهی و به منزله جل الله المتن باشد. الته تدوین و تصویب این قوانین صلاحیت‌های خاص می‌جوئد. کار هر کس که به گونه‌ای تحصیلاتی از دانشگاه‌ها را به پایان رسانده نیست. محقق، جامعه شناس و آگاهان به حقوق مبانی و روابط اجتماعی که سرشار از علم و تجربه‌اند باید ندوین قوانین را بر عهده گیرند و برای تصویب ارائه کنند تعجیل در تصویب قوانین یعنی کاشتن بذر نسخ آن در بطن قانون.

می‌گویند مگر نه اینست که قانون مصوب عقلای ملت است؟ مگر نه اینست که در برابر قضا و دادرسی مرزهای تکلیف اصحاب دعاوی و حدود اختیارات قضی مخصوص است که تخطی از آن متصور نیست؟ آری باید چنین باشد و نمی‌توان امور را به دست بزرگواری مجریان قانون سپرد. روابط باید چنان دقیق و دیوارها آن گونه باید بلند باشند که حتی ناصالحان نیز قادر به عبور از موائع و تجاوز به قانون نباشند. قانون جایگاه امر و نهی است نه ایامه و اختیار. در متون قوانین خصوصاً قوانین دادرسی عباراتی مانند (می‌تواند) و (هرچه صلاح بداند) و یا (بنا به تشخیص) باید حذف و نبایدها و بایدها جای گزین آن شود. چگونه و کیل آینده را پیش‌بینی کند که در قانون آینین دادرسی آمده است، اگر قاضی مصلحت بداند از دستور وقت رفع اثر می‌کند و در جایی دیگر پذیرفتن تقاضای خواهان مرکول به تشخیص قبول آن از سوی دادگاه شده است کدام تقاضا موجه است و کدام ناموجه (ماده ۹۷) ضابطه چیست چگونه می‌توان پیش‌بینی کرد؟ از این سخن نگوییم به تفصیل که روزی حذف و روزی احیاء دادرساهای روزی تأسیس و روزی دیگر انحلال شعب تشخیص دیوان کشور مظہر عدالت بود. چگونه در مدتی کوتاه معنی عدالت تغییر یافت. دادرسی و زندگی مردم محل مناسبی برای آزمون و خطاهای پی در پی نیست! چه سودها که نباید بردند، چه زیان‌ها که نباید دیدند. و کیل چون دعوی اقامه کند نا خاتمه رسیدگی تغییر و اصلاح پی در پی قوانین و بسیاری حاکم بر سرتوشت دعواهای موکل اوست که قوانین دادرسی لاجرم به گذشته عطف می‌شوند و هر نوع پیش‌بینی را ناممکن و نامعتبر خواهند ساخت. امروز هیچ کس نداند که حکم نهایی دعاوی در چه زمانی صادر و ثبات در روابط مالی و اجتماعی اصحاب دعوا برقرار خواهد شد!

بار دیگر باید به این پرسش پاسخ داد: آیا پیش‌بینی آینده دعاوی بر پایه قوانین بی‌ثبات و کوتاه مدت در این آینه مکلّر مقدور است؟ باز باید آور باید شد که قضا و دفاع برای پرواژ به سوی تعالی و اوج مطلوب نیاز به بالی دارد که همگان آینده دعاوی خود را از پیش‌بینند و بدانند تا اضطراب، نگرانی و هیچ ییم یا اسیری ناموجه برای اصحاب دعوا بقی نماند و اگر چوب قانون بلند شد فقط دزد بگریزد و بی‌گناه بدون هیچ نگرانی استوار بر جای خود بماند! *



تحلیل قضازدایی در رسیدگی به دعوی مطالبه مهریه و ارجاع به ادارات ثبت اسناد و املاک

علی فوریان

رئیس شعبه بیستم دادگاه خانواده اصفهان

مفهوم قضازدایی:

قضاؤت و دادرسی از «اعمال حاکمیت» حکومت‌ها به شمار می‌رود. بنابراین قوه قضاییه را نباید عهده‌دار اعمال تصدی یا حتی امور کم‌اهمیت یا شبه قضایی کرد زیرا در این صورت قوه قضاییه از پرداختن به وظیفه اصلی خود که همانا اعمال حاکمیت است مانند برقراری نظم و انتظامات عمومی، تأمین امنیت و رفع مشکلات و اختلاف‌های قضایی افراد جامعه بازمی‌ماند.^۱

مراد از قضازدایی، خارج ساختن عملیات مربوط به رسیدگی و حل و فصل دعاوی از گردنده اقدامات رسمی است و به عبارتی قضازدایی عبارت است از قطع و فصل دعوا به وسیله بخش اجتماعی.^۲

در سیاست قضایی اسلام، کوشش‌هایی که گاه از ارزش خاصی نیز برخوردار است به روشنی از گرایش قانون‌گذار اسلامی در امر قضازدایی و پیمودن راه‌های غیرقضایی در حل و فصل دعاوی حکایت می‌کند.

حاکمیت و توافق طرفین به ویژه در حل اختلافات خانوادگی نه تنها صلاحیت و اراده انحصاری قاضی حرفة‌ای را در رفع مخاصمات منتفی می‌سازد بلکه رسیدگی‌های قضایی را در مواردی همچون طلاق در موقعیتی فرعی و ثانوی قرار می‌دهد زیرا دخالت قاضی در شرایطی توجیه‌پذیر است که تلاش‌های خیرخواهانه میانجی طرفین در قطع و فصل مخاصمات بی‌تأثیر بماند.^۳

۱- سیاست جایی قضایی از انتشارات معاونت حقوقی و توسعه قضایی - مرکز مطالعات توسعه قضایی - محمد رضا گودرزی بروجردی - چاپ دوم - بهار ۱۳۸۵ صفحه ۱۸۴

۲- ریموند گیسن - جرم‌شناسی کاربران - ترجمه مهدی کی‌نیا - تهران ۱۳۷۰ صفحه ۴۴

۳- مقاله «قضازدایی در حقوق جزای اسلامی» دکتر محمد‌هادی صادقی، مجله تخصصی الهیات و حقوق - از انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی شماره ۱۵ و ۱۶

تثویق بیش از حد طرفین به اصلاح امور و رفع مخاصمات از راه میانجیگری که در منابع اسلامی آمده است، نعارضات و دعاوی موجود در هر زمینه‌ای را در بر می‌گیرد، از این رو، نظریه غیرقضایی ساختن نه تنها در دعاوی مدنی مورد تأکید است بلکه حتی به بسیاری از منازعات کیفری نیز راه یافته است. استحباب ترغیب طرفین دعوا به سازش و برطرف کردن داوطلبانه موقعیت‌های تعارض در خارج از قلمرو اقدام‌های دستگاه قضایی و به دور از مشکلات ناشی از تشریفات رسیدگی قضایی، از این نظریه متاثر است.

در واسطه سیاست قضازدایی و جلوگیری از آثار نامطلوب افزایش مراجعات زوجین به محاکم دادرسی در بخش‌هایی از دستورالعمل شماره ۲ رفع اطاله دادرسی صادره از ریاست محترم قوه قضایی تأکید گردیده است که پرونده‌های موضوع مواد ۹۲ و ۹۳ قانون ثبت به واحد اجرائیات اداره ثبت اسناد احواله شود و به معاونت‌های ارجاع مجتمع‌های قضایی تأکید شده قبل از ارجاع پرونده‌های مطالبه مهریه به دادگاه‌ها، به نحوی با اطلاع‌رسانی شفاف سعی در مقاعده کردن دادخواه به مراجعته به واحدهای اجرای ثبت شود تا در صورت تمایل به واحدهای مربوطه مراجعته و در غیر این صورت به تکلیف قانونی خود عمل کنند. گرچه برداشت ناصحیح از این دستورالعمل از سوی برخی مجتمع‌های قضایی، مشکلاتی را ایجاد کرده و از پذیرش دعاوی مطالبه مهریه امتناع شده است، لیکن این برداشت صحیح نبوده زیرا در واقع دستورالعمل ارشادی است نه این که محاکم را از پذیرش دعوا منع کرده باشد.

اینک سعی می‌کنیم به تحلیل این دستورالعمل و مزایا و معایب و مشکلات فراروی آن

پیردادیم:

الف) محسن مراجعته به واحد اجرای اداره ثبت اسناد و املاک:

۱- اصولاً با مراجعته زوجه به محاکم دادگستری، به دلیل شکسته شدن حریم احترامات و روابط عاطفی زوجین و فروریختن قبح مراجعته به محاکم که در بین جامعه ایرانی، رجوع زن به دادگاه‌ها را امری ناپسند تلقی می‌کند، امکان سازش تاحد بسیار زیادی کاهش پیدا می‌کند و گاهی سازش را غیرممکن می‌سازد. اصطلاحی که در بین قضات محاکم خانواده مرسوم است آن است که: «دعوى مطالبه مهریه دروازه طلاق است». از این رو، به نظر اینجانب، جلوگیری از تشکیل پرونده مطالبه مهریه که اصولاً به عنوان اولین پرونده در مسیر پرونده‌های متعددی که در خلال رسیدگی به اختلاف زوجین در محاکم خانواده تشکیل می‌شود، در کاهش اختلاف و حل و فصل دعوى بسیار مؤثر است. از این جهت مراجعته به اداره ثبت اسناد و املاک، که به دلیل طبیعت اداری آن، کراحت کمتری از دید جامعه دارد می‌تواند آثار زیانبار عدم ایجاد سازش را تا حد زیادی کاهش دهد.

۲- مراجعته به اداره ثبت اسناد و املاک، راه میانبری محسوب می‌شود که بدون پرداخت هزینه دادرسی که اصولاً در دعوا مطالبه مهریه، نسبتاً هزینه گرافی است، زوجه را به حق خود می‌رساند. امروزه حجم وسیعی از پرونده‌های مطروحه در محاکم خانواده، رسیدگی به



دعوى اعسار از پرداخت هزینه دادرسی از سوی زوجه هنگام طرح دعوى مطالبه مهریه است که به دلیل طبیعت خاص رسیدگی های قضایی و قابلیت تجدیدنظرخواهی از رأی صادره در دعوى اعسار از هزینه دادرسی، مسیر رسیدگی به دعوى مهریه را طولانی نموده و صدور حکم قطعی را به تأخیر می اندازد به عنوان مثال در وضعیت کنونی اگر خانمی قصد مطالبه مهریه ای معادل پنجاه میلیون تومان داشته باشد بایستی مبلغ حدود یک میلیون تومان هزینه دادرسی پردازد، که غالباً در توان مراجعين به محاکم خانواده نیست لذا قبل از طرح دعوى بایستی تکلیف این هزینه روش شود و در صورت طرح ادعای اعسار، دادگاه الزاماً باید با تعیین وقت رسیدگی و استماع شهادت شهود و اظهارات طرفین، به صدور رأی اقدام نماید که این رأی نیز قابل تجدیدنظر است و اگر در حالت خوش بینانه و در یک رسیدگی مطلوب و بدون مشکلات معمول از قبیل ابلاغ اوراق احظریه و تجدید اوقات رسیدگی و غیره، این روند انجام شود، حدوداً شش ماه به طول می انجامد تا تکلیف اعسار از هزینه دادرسی روش شود، آن گاه بر اساس رویه موجود در محاکم خانواده اصفهان پس از قطعیت رأی اعسار، دادگاه باید جلسه دیگری برای رسیدگی به دعوى مطالبه مهریه تشکیل دهد که در این حالت نیز اگر به صورت معمول و بدون ایجاد موانع و مشکلات رسیدگی انجام شود و اگر زوج پس از صدور رأی بدوي مبادرت به اعتراض ننموده و اقدام به طرح دعوى اعسار از پرداخت هزینه تجدیدنظرخواهی و یا واخواهی در احکام غایبی ننماید حدود شش ماه دیگر طول خواهد کشید تا ردای قطعی شود، بدیهی است اگر زوج قصد اطاله دادرسی و تعویق انداختن قطعیت رأی را داشته باشد با سوء استفاده از قانون قطعیت رأی را به تأخیر می اندازد و زوجه را تا رسیدن به صدور حکم قطعی مطالبه مهریه و صدور اجراییه، حداقل یک سال در انتظار نگه می دارد. بی شک مراجعه به دفترخانه رسمی ثبت ازدواج و تقاضای صدور اجراییه، تمام این موانع و مشکلات را حذف نموده و زوجه به راحتی می تواند با صدور اجراییه به اجرای اداره ثبت مراجعه کند و حق خود را مطالبه و وصول نماید.

۳- در صورت مراجعه به واحد اجرای اداره ثبت، به دلیل این که اجراییه ثبت قابلیت اعمال ماده ۲ قانون تحوه اجرای محکومیت های مالی در این فرض وجود ندارد بالطبع از بازداشت و حبس زوج جلوگیری می کند و این منع بازداشت زوج می تواند اثر مطلوب تری در تحکیم بیان خانواده داشته باشد، زیرا در صورت اعمال ماده مذکور و بازداشت و حبس زوج حتی برای چند روز، امکان سازش کلاً از بین می رود و کمتر مردی پس از بازداشت و حبس از سوی همسر خود، راضی به ادامه زندگی با او می شود از این جهت ماده ۲ قانون فوق، یکی از زیان بارترین عوامل فروپاشی کانون خانواده است که در فرض مراجعه به اداره ثبت، این اثر زیان بار وجود نخواهد داشت.

ب: معایب مراجعه به اداره ثبت اسناد

۱- واقعیت آن است که امروزه بسیاری از مردان، برای فرار از دین خود راجع به مهریه، اموال خود را به دیگران انتقال داده و یا آن را مخفی نگه می دارند و این که عده زیادی از

مردان که دارای مشاغل آزاد هستند و در استخدام دولت و یا شرکت‌ها بوده و مأخذ دریافت حقوق ایشان مشخص نیست و این امر باعث می‌شود زنان حق خود را برای مطالبه مهریه از دست بدهند و لذا باتوان مقاضی مهریه، ترجیح می‌دهند با مراجعته به دادگستری و حتی با فرض عدم امکان وصول تمام مهریه با استفاده از اهرم فشار و اعمال ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی بخشی از مهریه را نقداً وصول نمایند یا با فرض تقسیط حداقل از بابت دریافت اقساط از پشتونه حقوقی و خصمات اجرای قوی تری برخوردار شوند تا حداقل بتوانند اقساط مهریه را دریافت نمایند بدیهی است در صورت مراجعته به اداره ثبت این اهرم فشار از دست ایشان خارج است و چنان‌چه نتوانند اموالی از زوج شناسایی یا معروفی نمایند به هیچ وجه قادر به دریافت مهریه نخواهند شد لذا جز در مواردی که زوج در استخدام دولت یا اشخاص بوده و بتوان از محل کسر حقوق وی به بخشی از مهریه دست یافت در دیگر موارد دستیابی به مهریه از این طریق امری غیر ممکن به نظر می‌رسد.

۴- یکی دیگر از معايب مراجعته مستقیم به اداره ثبت استاد و املاک جهت وصول مهریه، اشکالانی است که در جریان اجرای سند رسمی ازدواج ممکن است ایجاد شود که حل و فصل و رفع این مشکلات اجرایی، در اجرای ثبت، در روند اجرای حکم خلل ایجاد می‌کند و کمبود کادر مجرب و نیروی انسانی کافی در واحدهای اجرایی ثبت وجود ابهامات و نقص در آئین نامه اجرایی مفاد استاد رسمی لازم لأجرا نیز از مشکلات مراجعته به واحد اجرایی ثبت است.

به هر ترتیب در یک جمع‌بندی می‌توان ایده‌ها و فلسفه صدور این دستورالعمل از سوی رئیس محترم قوه قضائیه را مطلوب ارزیابی کرد زیرا از مهمترین عامل فروپاشی کانون خاتواده که بازداشت و حبس همسران به دلیل عدم پرداخت مهریه است جلوگیری می‌کند و از بعد دیگر گامی در جهت قضازدایی و کاهش تراکم پرونده‌ها در دادگستری و جلوگیری از اطالة دادرسی در رسیدگی پرونده‌های مهم می‌شود. اما از بعد دیگر این ایراد وارد است که راه کارهای لازم برای زنانی که شوهرانشان دارای اموال ثبت شده نیستند و منبع حقوقی و درآمد رسمی و مشخص ندارند اندیشه شده و این دسته از باتوان که در اثر فشارهای ناشی از سوء رفتار زوج و عدم پرداخت نفقة وغیره، به هر ترتیب قصد مطالبه مهریه دارند، از دسترسی به حقوق خود محروم می‌مانند. بدیهی است اگر این دسته از زنان را از مراجعته به محاکم محروم کنیم حقوق ایشان ضایع می‌شود.

لذا به نظر می‌رسد مفاد دستورالعمل در حد ارشاد و راهنمایی زنان خواستار مهریه به مراجعته ثبت در صورتی که اموال ثبت شده‌ای از شوهر سراغ داشته باشند و یا شوهرشان از منبع حقوقی مشخص برخوردار باشد، مفید است لیکن اقدام در مراجعته به اداره ثبت و عدم پذیرش دادخواست در محاکم، امری غیرقانونی و غیرعادلانه و باعث محروم کردن زنان از دسترسی به حقوق خود و محرومیت از برخورداری از حق دادرسی است که خلاف صریح اصول قانون اساسی است.



پنج گزاره در اقرار

فرشید فولادی فراز
وکیل دادگستری

الف - اخبار

خبردادن. خبر = گزاره: گفتاری که احتمال صدق و کذب در آن برود.^۱ پس به همان میزان که این اخبار احتمال صدق دارد، احتمال کذب دارد. چرا که در حالی که تنها، یک واقعیت وجود دارد، به تعداد انسان‌های روی زمین، تفسیر از واقعیت وجود دارد. پس حتی در فرضی که فرد بخواهد صادق باشد، ممکن است خبر وی صادق یا کاذب باشد. به همین دلیل، در مباحث علمی - که جای مدافعتی روش مند است - واقعیت، فقط و فقط از طریق بررسی کارشناسان علوم طبیعی، قابل دسترسی است. نه از طریقی دیگر.

گزاره ۱: ماهیات طبیعی، با اقرار قابل اثبات نیستند:

در دست من یک قلم وجود دارد. چنان‌چه من در آن حال، به حمل یک کیلو هروئین اخبار دهم، اقرار نکردم. چرا که در دستم قلم است! و قلم، هروئین نیست. حال فرض کنیم در دست من، یک کیلو هروئین است. من به حمل یک کیلو هروئین اخبار می‌کنم. آیا این، اقرار است؟ ماهیت آن چه در دست من است، بجز از طریق بررسی کارشناسانه و شناخت واقعیت امر، قابل کشف نیست. و به همین دلیل، اخبار اول مرا، اقرار ندانستیم. اما، اخبار دوم نیز، اقرار نیست:

تفاوت دو مثال در چیست؟ در کشف واقعیتی است که موضوع اقرار من واقع شده. پس آن‌چه اعتیار دارد کشف واقعیت ماهیت شیء موجود در دست من است، نه اخبار من. و ملاک کشف واقعیت، اخبار من نیست، اگر کسی بگوید هست، می‌گویم در مثال اول نیز من اخبار کردم. چرا آن را اقرار ندانستی؟!

ب - به حقی برای غیر

در تعریف حق، آورده‌اند «توانایی که شخص بر چیزی یا کسی داشته باشد.^۲ و در جای دیگر، سه تعریف از آن شده است:

- ۱- ماده‌ی ۱۲۵۹ قانون مدنی: «اقرار جیارت از اخبار به حقی است برای ثیر بر ضرر خود».
- ۲- اشارات و تنبیهات - بوعلی سبنا - النهج الثالث - ص ۳۰۷ - چاپ سروش - ۱۳۸۲ - ترجمه‌ی دکتر حسن ملکشاهی - منطق و استدلال ریاضی - عبدالحسین مصطفی - انتشارات فاطمی - ۱۳۷۰ - ص ۱۵ - اساس الاتقیاس - خواجه نصیر طوسی - ص ۶۴ - انتشارات دانشگاه تهران - منطق صوری - دکتر محمد خوانساری - ص ۱۹۱
- ۳- دکتر جعفری لنگرودی - مبسوط در ترمینولوژی حقوق - جلد ۳ - واژه‌ی ۶۰۸۹

- الف- اموری که در قانون پیش‌بینی شده اگر افراد مجاز باشند که به‌قصد خود برخی از آنها را تغییر دهند، این امور قابل تغییر را حق گویند. (در مقابل حکم)
- ب- گونه‌ای از مال، در مقابل عین- دین و منفعت.
- ج- قدرتی که از طرف قانون به شخصی داده شده و دارای ضمانت اجراست.

گزاره ۲: اگر معتقد به تعاریف فوق باشیم، اقرار، در صورتی معتبر و قابل ترتیب اثر دادن است که، قائل به امتیازی برای شخصی باشد. امتیازی که مقر، می‌تواند با ندادنش به مقرله، خود، صاحب آن یا یکی از استفاده کنندگان از آن باشد. در آین صورت، عمل، ماهیت خبری ندارد. بل، ماهیت انشائی دارد!

گزاره ۳: موضوع اقرار، حق قانونی نیست:

دو اتوموبیل، تصادف می‌کنند. راننده‌ی اتوموبیل اول، به دیگری می‌گوید: قبول دارم. حق تقدم عبور با شما بود. آیا این اقرار است؟ آیا قانوناً حق عبور با مقرله بوده؟ ممکن است طبق ضوابط آئین نامه‌ی رانندگی، حق با مقرله باشد یا نباشد. آنچه مهم است این است که ذی حق بودن یا نبودن مقرله، با اقرار مُقر، اثبات نمی‌شود. بل، با بررسی وجود یا فقدان حق برای مقرله- از طریق کارشناسی- امکان پذیر است. پس اقرار مُثبت حق، نیست.

گزاره ۴: موضوع اقرار ماهیات حقوقی نیست:

اگر کسی به امانت بودن مالی در ید خود اخبار کند، چه کرده؟ امانت، اصطلاحی است حقوقی که مُخبر، تعریف ترمینولوژیک آن را نمی‌داند. پس ممکن است طی عقود، بر او اباحه‌ی تصرف (معاطات) یا حتی انتقال مالکیت شده باشد و او اقرار به امانت کند. چرا که امانت بودن، یک ماهیت حقوقی است که شناخت تسامی عناصر علمی آن ماهیت، توسط مُخبر، ممکن نیست. پس اقرار به ماهیت حقوقی، ارزش اثباتی ندارد. حتی به بیع و اجاره و قتل، ممکن است آن که به بیع چیزی اقرار می‌کند، از نظر خود، فروخته باشد، اما قانوناً آن عقد، بیع نباشد. یا فامد باشد. در گزاره‌ی ۳، چنان‌چه راننده‌ی اتوموبیل اول، بگوید «قبول دارم که تقصیر از من بود»، عمل وی اقرار نیست. تقصیر، ماهیتی است که با ملاک‌های علمی، قابل تشخیص است. چه بسا، طرف وی- قانوناً- مقصراً باشد!

ج- «بر ضرد خود»

فرض کنیم کسی اقرار به بیع کند. آیا بیع به ضرر مُقر است؟ بایع چیزی می‌دهد، چیزی هم می‌گیرد. و چه بسا در معامله‌ی خود، نه تنها ضرر نکرده، بل، سودی فراوان هم برده باشد. پس هیچ‌یک از طرفین بیع، با اقرار، نمی‌توانند آن را اثبات کنند. همین طور، سایر عقود معوض مالی! باید یک بار دیگر، به تعریف اقرار نگاه کنیم: «اقرار عبارت از اخبار به حقی است برای غیر بر ضرر خود». آیا «بر ضرر خود» قید اخبار است یا قید حق؟ آیا برای تشکیل اقرار، باید



عمل خبردادن، به ضرر گوینده تمام شود؟ یا حقی که گوینده از آن خبر می دهد، باید به ضرر گوینده باشد؟ به عبارت دیگر آیا منظور قانون گذار از بر ضرر خود، «خبر زیانیار» است یا «حق زیانیار؟»

در صورت اول- یعنی چنان‌چه ضرر رسیدن به گوینده را عنصری از عناصر اقرار بدانیم- وارد دوری باطل شده‌ایم. چرا که از یک سو، تا عناصر اقرار همگی محقق نشوند، نمی‌توانیم عمل را اقرار بدانیم واز سوی دیگر، تا عمل را اقرار ندانیم، نمی‌توانیم براساس آن، ضرر گوینده را تصور کنیم. پس عنصر ضرر که باید برای تشکیل اقرار، وجود داشته باشد- خود- متعلق به تحقق اقرار است! اگر به جای ضرر محقق، قابلیت ضرر زدن را عنصر اخبار بدانیم، باز وارد در دور فوق خواهیم شد. به نظر می‌رسد این نکته، حتی از چشمان تیزین دانشمند بزرگ‌گرد علم حقوق نیز پنهان مانده^۱: عنصر سوم از عناصر اقرار را ضرر و عنصر پنجم را صدق عرفی دانسته است: «خبر مذکور در عنصر اول، به ضرر مخبر باشد»... پس باید عرفه، صدق کند که اخبار مُخبر از جمله‌ی اقرارهاست.

و حال، مثل آن است که در شمارش عناصر بیع، یکی از عناصر را، این بدانند که عرف، عمل را بیع بدانند. (تعريف ذوری!) که این، برخلاف انتظار وی می‌باشد. عین عبارت وی در اثبات ضرورت عناصر شماری علمی، چنین است^۲: «بارها گفته ام که اجتهاد در موضوعات اگر دشوار تر از اجتهاد در احکام نباشد دست کم، در عرض آن است. احوالی به عرف در فهم موضوعات، یعنی گریز از مشکلات این علم. باید به استقبال مشکلات شافت».!

پس به ناجار، بر ضرر خود را، وصف یا قید حق می‌دانیم. یعنی حقی که موضوع اخبار است، باید ضرر به حال گوینده‌ی خبر باشد. اما «ضرر بودن حق برای گوینده»، چه تعريفی دارد؟

پیشنهادها:

- ۱- مضر بودن، صرفاً ورود زیان به گوینده است.
- ۲- مضر بودن، اعم از ورود زیان و نبردن سود برای گوینده است.
- ۳- مضر بودن، قابلیت ورود زیان به گوینده است.
- ۴- مضر بودن، قابلیت ورود زیان یا نبردن سود برای گوینده است.

تعاریف ۱ و ۲، ما را به دور باطل بحث پیشین خواهد کشانید. چرا که تحقق ضرر (یعنی اثر اقرار) را لازمه‌ی حق موضوع اقرار (یعنی عنصر اقرار) دانسته‌ایم و این، دور است. و تعريف ۳، شامل گواهی نیز می‌شود. چون بر اساس تعريف ۴، سود نبردن، ضرر است و گواه، شهادت به چیزی می‌دهد که به سود مدعی است، اما به سود او نیست. پس با این تعريف اقرار یکی است. می‌ماند تعريف ۴- «قابلیت ورود زیان به گوینده»- و براین اساس، می‌توان اقرار را این گونه تعريف کرد:

اعبارت است از اخبار به حقی- که قابلیت ورود ضرر به گوینده را دارد- برای غیر، در واقع، موضوع اخبار، حقی است که تعلق آن حق، به غیر، قابلیت ضرر رسانیدن به گوینده را

۵- دکتر جعفری لگرودی- الفارق- جلد اول- صفحه‌ی ۳۶۰

۶- دکتر جعفری لگرودی- فلسفه حقوق مدنی- جلد اول- صفحه‌ی ۵۸

دارد. اگر نگوییم این تعریف، مخالف اصل ۴۰ قانون اساسی است، حداقل، ایراد اساسی دیگری بر آن وارد است: قانون گذار، به طور ضمنی، کسی را که دارای حقی نیست و از حق دیگری خبر می دهد، دارای نوعی از حق شناخته حقی نامعلوم، که مقری تواند با خبر تدادن از حق صاحب حق، از آن استفاده کند. در حالی که بر اساس موازین علمی، بیش از دو حالت قابل تصور نیست: اول، آن که مقر، دارای حق موضوع اخبار نباشد. که در این صورت، نه اخبار به ضرر اوست و نه حق موضوع آن. و این، همان شهادت است.

دوم، آن که مقر، دارای حق موضوع اخبار باشد و با این حال، حق را از آن مقرله اعلام نماید. در این صورت، حق موضوع اخبار، به ضرر وی خواهد بود. اما این، انشاء است. نه اخبارا چرا که به نفع دیگری، از حق خود، صرف نظر کرده.

در بارز ترین مصاداق اقرار، تصور کنید فردی، به بدھی خود به دیگری، اخبار می کند. نه طلب طلبکار و نه اخبار مُخبر، هیچ یک، به ضرر مُخبر نیست. بل، عدم اخبار، به ضرر طلبکار است و عکس آن صادق نیست. چرا که آن بخت برگشته، پول خود (با مالی) را به شُخبر داده و مستحق استرداد است. و مُخبر، با اخبار خود به حق طرف، ضرری نکرده. بل، نفع غیر عادلانه نبرده. آیا این، از نظر قانون گذار ماء ضرر است؟

گزاره ۵: اقرار، رافع دعواست؟ نه دلیل است.^۸ نه اماره.^۹

اصول محاکمه، قائل به این است که در هر دعوا، چنان چه حق مورد ادعا، توسط مدعی علیه تصدیق نشود؛ یعنی دعوا انکار شود، رسیدگی آغاز می شود و به دلائل طرفین عنایت. قاعده‌ی فوق، در آین دادرسی مدنی، تحت این عنوان مطرح می گردد که: «موضوع دلیل، امور انکار شده است»^{۱۰} و دلیل، در صورتی مطرح می شود، که نسبت به امر، اختلاف باشد. اثر اقرار، این است که دعوا را به ارائه دلیل - یعنی به رسیدگی - نکشاند.^{۱۱}

موضوع اقرار، پذیرش ادعای مدعی است. تنها در این حالت است که اقرار، دارای اثر خواهد بود. آن هم، اثر رفع نتازع - نه اثربخشی ماهیات. - فرض کنیم الف علیه ب دعوای مالکیت اتوموبیل متعلق به شما را مطرح کند. ب، به مالکیت الف اقرار کند. آیا با اقرار ب، مالکیت الف بر اتوموبیل شما اثبات می شود؟ بدیهی است که باسخ، منفی خواهد بود. پس با اقرار، تنها معلوم می شود که مقر، در خصوص موضوع دعوا، در مقابل مقر له، ادعایی ندارد. این واقعیت، نشان می دهد که اقرار، نه دلیل است، نه اماره. چرا که کاشفیت از واقع ندارد. و برخلاف عقیده‌ی حاضر، اقرار، تأسیسی است در مبحث شکلی آین دادرسی. نه بحث ماهوی مریوط به حقوق مدنی. *

۷- دکتر عبدالرزاق احمد السنہوری- الوسيط- جایب منشورات الحلبی- بیروت- ۱۹۹۸- جلد ۲- صفحه ۹۲- و ۴۸۴ ، ظاهراً، اصل نظر، از آن دیر است.

۸- نظر مخالف: دکتر ناصر کاتوزیان- اثبات و دلیل اثبات- جلد اول- صفحه ۲۲.

۹- نظر مخالف: دکتر جعفری لکنگردی- الفارق- جلد اول- صفحه ۳۳۷.

۱۰- دکتر عبدالعزیز شمس- آین دادرسی مدنی- جلد سوم- صفحه ۹۳ و دکتر عبدالرزاق احمد السنہوری- الوسيط- جلد ۲- صفحه ۱۶.

۱۱- دکتر شمس- نقل رویه‌ی قضایی فرانسه- از دکتر شمس- منبع فل- صفحه ۹۴.



الاستخارات و السنان جمالی

دکتر
جمالی
لندن
و
پاریس

جز مردمانی لایالی شاید هیچ کس نباشد که به سرزمینش عشق نورزد و توسعه و آبادانی و رشد و شکوفایی آن را آرزو نکند. در فرهنگ ما ایرانیان، دوستی و عشق به کشور به اشکال مختلف رخ می‌نماید. ادبیات و فرهنگ، هر کدام نقشی چشمگیر در ساختن و پرداختن این علاقه به آب و خاک دارند. این بدان معناست که پیوند با خانه و کاشانه یک مفهوم هویتی است. بر مبنای این برداشت و این استباط نگرش‌های متفاوتی از چگونگی دخالت مردم و اعلام نظر افراد برای ساختن و پرداختن و دفاع از مرز و بوم مطرح شده است. برخی از دریچه سلطه و تنگی منفذ قدرت گروهی قلیل، به این امکان نگریسته‌اند. برخی در موضع نقادی این تبعیض و سمعت نظر و پذیرش امور، فارغ از هر مسلک و مذهب و روش و منش را کارساز و مؤثر دانسته‌اند. این تعارض برداشت تا بدان جاست که می‌بینیم برخی علی‌رغم آن که داشتمدنی عالی‌قدر و متخصص و متبحر هستند، با این مقوله که رعایت کرامت انسانی است کاملاً بیگانه‌اند. در تورق زندگی ملل می‌بینیم بسیاری از گروه‌ها در جوامع ملی به علت اندیشه‌ای خاص، یا قومیت‌های ویژه در اقلیت قرار گرفته‌اند و حقوق آنان به احاء مختلف نقض شده است. کشمکش‌ها و درگیری‌های بسیاری در این جوامع رخ داده که ریشه اصلی آن در زورگویی و استبداد گروه‌های مسلط بر اقلیت‌های است، البته رنگ پوست، نژاد و قومیت هر کدام بهاتهای است برای ظلم‌های گسترده در پنهان تاریخ. گاه و در ابتدای حق و باطل فقط بر اساس مذهب تعیین شده است، جنان‌چه رفتارهای سختگیرانه و همراه با تعصب شدید پاپ‌ها که تنها کاتولیک‌ها را رستگار می‌دانستند و آزار و اذیت و نقض آزادی‌های دیگران را امری صحیح می‌پنداشتند، منجر به ایجاد حصاری برای حاکمیت پاپ‌ها گردید تا این که در معاهدات صلح وست فالی از قرن نوزده به بعد اقلیت‌های غیرمذهبی نیز تحت پوشش معاهدات بین‌المللی قرار گرفتند. سند نهایی کنگره وین که در تاریخ ۱۹۱۵ به اعضاء رؤسای کشورهای اتریش، بریتانیای کیفر، روسیه، پروس، پرتغال و فرانسه رسید اولین معاهده بین‌المللی است که نه تنها از اقلیت‌های مذهبی که از اقلیت‌های قومی دیگر نیز حمایت می‌کرد. بر اساس مصوبات کنگره برلین مورخ ۱۸۷۸ رعایت اصل برابری تمامی اقلیت‌های مذهبی، قومی و نژادی در بهره‌مندی از حقوق سیاسی مدنی و اقتصادی منظور شد. پس از جنگ جهانی اول گروه‌های اقلیت به ویژه در قاره اروپا از حمایت‌های جامعه ملل برخوردار شدند. نظام حمایت از اقلیت‌ها منافع بسیاری به همراه داشت اما نتوانست مانع سوءاستفاده‌های

سیاسی پاره‌ای از دولت‌ها از جمله دولت آلمان در زمان جنگ شود مجموع این عوامل باعث شد فرهیختگان جهان در کنوانسیون‌ها و کنفرانس‌های متعدد برای تعین حقوق بدوی و فطری انسان در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی نظر دهند و معاهدات قانون‌ساز ارزشمندی در این موارد به تصویب برسانند. کنوانسیون وین مصوب می ۱۹۶۹ بر همه معاهدات بعد از خود سایه افکند و چارچوب قالب‌های همه معاهدات را پس از اجرایی شدن کنوانسیون تشکیل داد و بر روحان معاهدات قانون‌ساز بر قوانین داخلی پای فشرد تا جایی که در ماده ۲۷ کنوانسیون اعلام شده است، هیچ دولتی نمی‌تواند به عذر قوانین داخلی خود از اجرای معاهدات جهانی امتناع کند. اصول بین‌المللی حاکم بر یک انتخابات سالم و عادلانه که رعایت حق آزادی اظهار نظر انتخابگران و اعمال اراده واقعی آنان باشد در قالب استناد متعدد بین‌المللی بیان شده که ما در این مقاله به اختصار به آن می‌پردازیم در همه این استناد سعی بر آن است که روند برگزاری این انتخابات و شرکت داوطلبان به نحو آزادانه و منصفانه اجرا شود. انتخابات یکی از حقوق بین‌المللی است که نقش اساسی در تعیین سرنوشت ملت دارد پیشروان نظریه فرارداد اجتماعی و پیمان دولت و ملت نیز بر این مهم پای فشرده اند که انتخابات صحیح نمودار روشی از امتزاج حقوق فطری و آرمان‌های سیاسی است. هدف از آن دخالت و نظارت مردم در چگونگی کار دولت و توسعه و پیشرفت جامعه خود از یک سو و جلوگیری از خودکامگی و تجاوز و تعدی دولت‌ها در جهت حفظ حقوق مردم از دیگر سو است. چنان‌چه می‌بینیم، جان للاک، روسو و کانت از انتخابات به عنوان یکی ضرایب امنیتی که ملت را در مقابل هر نوع تجاوز به حقوقشان مصون می‌سازد یاد کردند. این ضرایب امنیت باعث آن خواهد شد که تعلق خاطر مردم به سرمیشنان فزونی یابد و خود را دخیل و شریک در اداره امور کشور بدانند مشروط بر آن که این انتخابات عادلانه و فارغ از تعییض و به دور از هر گونه جانب‌داری انجام شود و در عین حال وصف رقابتی از آن سلب نگردد. جمله زیای جان استوارت میل فیلسوف و نظریه‌پرداز معروف انگلیسی در کتاب درباره آزادی در این باره خواندنی است: اگر همه مردم جهان جز یکی، یک عقیده می‌داشته و فقط یک نفر حقیده مخالف می‌داشت، همه مردم جهان به همان اندازه حق نداشتند آن یک نفر را خاموش کنند که آن یک نفر اگر قدرت در دست او می‌افتد، حق نداشت همه مردم جهان را خاموش کند. از منظر بین‌المللی نیز شناسایی و پذیرفته شده است که انتخابات در زمرة حقوق بدوی بشری است و نفس آن نادیله انگاشتن حقوق بدبیه انسانی است. امروز در کلیه استناد بین‌المللی حقوق بشر همچنین منشور ملل متحده این مسائل به روشنی بیان شده است.

۱- منشور ملل متحده

در مقدمه منشور که به عنوان بیان جوهر اهداف باید به آن نگریست با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و تأکید بر ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر و آزادی بیشتر، آینده آزاد و برابر بشر را نوید می‌دهد. نگرش منشور به آزادی و ترقی با توجه به متن آن آزادی اعمال اراده انسان فارغ از جبر و تهدید است منشور به طور غیرمستقیم مسأله انتخابات غیردموکراتیک را مورد شناسایی قرار می‌دهد و در بیان اهداف اصلی نظام قیومیت تأکید



می‌کند که سرگفتاری سازمان سرزیمین‌های تحت قیومیت باید به سوی خودگردانی ملی یا استقلال حسب مورد بسته به اوضاع و احوال هر سرزیمین انجام گیرد که نایان آزادی اراده آن مردم انجام می‌شود. (بند ب ماده ۷۶ منشور ملل متحد)

۲- منشور بین‌المللی حقوق بشر

باید خاطرنشان ساخت تدوین منشور بین‌المللی حقوق بشر داستان درازدامنی است که به علت خودسری دولت‌ها و نادیده انگاشتن حقوق فطری انسان و زیرپناهادن کرامت بشری در موضع مقابله و جلوگیری از حتک حقوق انسانی و احترام به نفس آدمی تدوین شده است میثاق حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۶ تأکید می‌دارد همه ملت‌ها حق تعیین سرنوشت دارند به موجب این حق آن‌ها آزادند وضعیت سیاسی خود را تعیین کنند و آزادانه توسعه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی خود را پی‌گیرند. تأکید میثاق در ماده ۲۵ به تحویل بارزتری به چشم می‌خورد برایر این ماده هر شهروند باید این حق و فرستاد را داشته باشد که بدون هیچ یک از تعیضات مذکور در ماده ۲ و بدون هیچ یک از محدودیت‌های دیگر ...

الف) در اداره عمومی کشور مستقیماً یا از طریق نمایندگانی که تعامل دارند انتخاب شوند شرکت کنند.

ب) در انتخابات واقعی و ادواری که از طریق رأی‌گیری همگانی و برابر و بدون تعیض صورت می‌گیرد و ضامن بیان آزادانه اراده انتخاب کنندگان است رأی بدهد و یا انتخاب شود.
ج) براساس شرایط عمومی یکسان بتواند به مناصب عمومی کشور خود تابل شود. اعلامیه جهانی حقوق بشر که بعداً مبنای تصویب کنوانسیون‌های حقوق مدنی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی قرار گرفت (۱۹۶۶) در این رابطه در ماده ۲۷ اعلام می‌دارد هر کس حق دارد در حاکمیت کشور خود مستقیماً یا به وسیله نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده اند مشارکت کند. هر کس حق دارد برابر با دیگران به خدمات عمومی کشور خود دسترسی داشته باشد.

۳- اراده مردم اساس اقتدار حکومت است. این اراده باید از طریق انتخابات ادواری و سالم و با برخورداری عموم از حق رأی مساوی و استفاده از رأی مخفی یا روش‌های رأی‌گیری آزاد ابراز شود. گذشته از این استناد عمومی که ناظر به رعایت حقوق عامه مردم است و در نسل‌های اول و دوم و سوم حقوق بشر بیان شده، در استناد مقطعه‌ای حقوق بشر نیز بر انتخابات آزاد و آزادی انتخابات و تأمین امکان اعلام اراده به دور از تهدید و ارعاب و استبداد پای فشرده است در چارچوب منشور آمریکایی حقوق بشر و مردم کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به مواردی از این دست برمی‌خوریم.

منشور آفریقاپی حقوق بشر و مردم، براساس این سند:

- ۱- هر شهروند حق دارد که آزادانه در حکومت کشور خود یا از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده اند طبق مقررات قانون مشارکت کنند.
- ۲- هر شهروند حق دسترسی به مبالغه و مناصب کشور خود را دارد.

۳- هر شخص حق دسترسی به اموال و منافع عمومی در شرایط مساوی با دیگران در برابر قانون را دارد (به موجب ماده ۱۳ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم)

کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و مردم

به موجب ماده ۲۳ این کنوانسیون هر شخصی فرصت‌هایی دارد که در اینجا بدان اشاره می‌شود:

۱- مشارکت در اداره عمومی به طور مستقیم یا از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده‌اند.

۲- رأی دادن و انتخاب شدن در انتخابات واقعی و ادواری که از طریق رأی‌گیری همگانی و مساوی و مخفی که تضمین کننده اراده آزاد رأی‌دهندگان باشد صورت خواهد گرفت.

۳- دسترسی به خدمات عمومی کشور خود در شرایط کلی و مساوی.

۴- قانون می‌تواند اعمال حقوق مذکور در بندهای پیشین را تنها بر مبنای سن، ملیت، اقامت، زبان، تحصیلات و اهلیت مدنی یا روانی یا عدم محاکومیت در دادگاه‌های کیفری صالح مورد تضییع قرار دهد.

کنوانسیون اروپایی حقوق بشر

در مقدمه این کنوانسیون آمده است: کنوانسیون اعتقاد و تبیق کشورهای متعاهد را به آزادی‌های اساسی که بنیاد عدالت و صلح در جهان هستند و می‌توانند با استقرار کنوانسیون‌های مؤثر به نحو احسن حفظ شوند اعلام داشته و تأکید می‌کنند در چارچوب این کنوانسیون و پروتکل الحاقی به آن اعضای متعهد ملزم می‌شوند انتخابات آزاد را در فواصل معقول رأی‌گیری مخفی و تحت شرایطی که بیان آزاد نظرات مردم را در انتخابات قوه قانون‌گذاری تضمین کند برگزار کند. به جز منشور، میثاق و اعلامیه جهانی حقوق بشر، قطعنامه‌ی دیگری از طرف سازمان ملل متحد صادر شده که در آن برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک و در موارد لازم نظارت‌های بین‌المللی در انتخابات برخی از دولت‌ها اشاره شده است مجمع عمومی سازمان ملل متحد در این خصوص قطعنامه‌های زیر را به تصویب رسانده است.

۱- در قطعنامه شماره ۱۳۷/۴۶ در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۹۱ به تصویب رسیده، مجمع عمومی ملل متحد تصمیم گرفت دبیرکل، محوریت تضمین، انسجام و همسانگی در رسیدگی‌هایی که درخواست همکاری و معاشریت در انتخابات را دارند در دست گیرد در این قطعنامه بر اصول اساسی آزادی و انتخابات و اعلام اراده مردم تأکید شده است. (۱) حق مشارکت همه مردم در حکومت کشور خود، به طور مستقیم یا از طریق نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند. (۲) حق دسترسی برابر به خدمات عمومی (۳) فقط اراده مردم مبنای استقرار حکومت است.



۲- اراده مردم در انتخابات ادواری اصیل، با رأی مساوی و مخفی ابراز خواهد شد همچنین مجمع عمومی در قطعنامه‌های مشابه بعدی از جمله ۴۷/۱۳۸ مورخ دسامبر ۱۹۹۲ و نیز قطعنامه ۸/۱۳۱ مورخ ۱۹۹۳ و قطعنامه ۴۸/۱۲۴ مورخ ۱۹۹۴ برای بار دیگر به اصول فوق الذکر تأکید کرده است.

اعلامیه اتحادیه بین‌ال المجالس راجع به معیارهای انتخاب آزاد و منصفانه

این اعلامیه در اجلاس سوم شورای اتحاد بین‌ال المجالس در مارس ۱۹۹۴ به اتفاق آراء به تصویب رسیده است. اعلامیه مذکور ضمن تأکید بر اهمیت و اعتبار اعلامیه جهانی حقوق بشر و نگرش ویژه به میثاق بین‌المللی مدنی و سیاسی مقرر می‌دارد که اقتدار حکومت باید به موجب انتخابات ادواری به اراده مردم متکی باشد. تصدیق و تأیید اصول بنیادین راجع به انتخابات آزاد و منصفانه که توسط کشورها براساس استاد جهانی و منطقه‌ای پذیرفته شده بر حق مشارکت مستقیم یا غیرمستقیم همه افراد در اداره کشور خود به وسیله نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده اند تأکید و صراحةً اعلام می‌کند که در هر کشور اقتدار دولت تنها می‌تواند از اراده مردم منبعث شود. این امر بدین گونه توضیح داده شده که مردم در انتخابات واقعی، آزاد و منصفانه که به طور ادواری و منظم با رأی گیری فرآگیر و مساوی و مخفیانه شرکت کنند انجام می‌پذیرد اعلامیه مذکور در بیان ملاک‌ها و معیارها برای انتخابات سالم و منصفانه ضوابط خاصی تعیین کرده است که در مورد انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان فقط در همین محدوده قابل اعمال و استناد است.

از جمله این موارد در خصوص تعیین سن؛ حق دسترسی مساوی به مراکز رأی گیری، حق رأی برابر و سایرین حقوق و تکالیف نامزدی، حزبی و مبارزاتی است که در این اعلامیه تکلیف دولتها به روشنی مشخص شده است جمهوری اسلامی ایران نیز نسبت به عده مفاد استاد مذکور ملتزم شده است زیرا مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاقین حقوق اجتماعی و اقتصادی در اردیبهشت ۱۳۵۴ بدون هیچ استثناء و قید و شرطی پذیرفته شده است از سری دیگر چون موارد موصوف هم اکنون از اصول بنیادی است و جنبه عرف بین‌المللی به خود گرفته برای همه دولتها لازم‌الاجراست.

به لحاظ مفهوم و منطق همان گونه که ذکر شد ماده ۲۷ کتوانیون وین ناظر به حقوق معاهدات بین‌المللی تأکید دارد دولتها نمی‌توانند به استناد مقررات حقوق داخلی خود از اجرای معاهدات بین‌المللی تن باز زنند.

به جاست نگاه مختصری به نگرش فرهنگی مژمین خود داشته باشیم، قاعدتاً ما بر آن قولیم که افراد جامعه همانند دانه‌های شانه هستند که هیچ کس را بر دیگری برتری و روحان نیست، انسان‌ها از زن و مرد، به قوم‌ها و شعبه‌هایی تقسیم شده اند و تبعیض بین آنان برقرار نیست و همه از حقوق اجتماعی مساوی برخوردارند. بی‌گمان ایران که با فرهنگ دیرینش شناخته می‌شود باید پیش‌فراول ایجاد جو فرهنگی، یعنی ایجاد روح تسامح و تسامح و تعاون و وفا و همدلی را ایجاد کرد. تردید به خود راه ندهیم. موضوع فرهنگ، هم فردی، هم ملی و هم جهانی است. اگر ملتی از نظر فرهنگی عقب ماند حتی اگر در قلمروهای دیگر

کامیاب شود زوال پذیر است، اما عکس آن صادق نیست. در فرهنگ و ادب ما به اندیشه، عواطف و احساسات انسانی چنان نگریسته شده که همه کس در آن منظر و نگاه در امنیت و صلح و آسایش به سر می برد و اصولاً امنیت در زمرة نخستین تکالیف همه دولت هاست به قول اینشتین «اگر امنیت عمومی وجود نداشته باشد هیچ کس امنیت خواهد داشت، امنیت تجزیه پذیر نیست». برای دستیاری به این امنیت عمومی باید پایی در رکاب مودت و گمام در راه همبستگی مردم نهاد، این شرط نخست ساختن یک جامعه دارای امنیت است. بر پایه این منطق باید پذیریم که نقض آزادی های بنیادی و فطری در هر مسأله ای اعم از فردی یا ملی و جهانی ایجاد نامنی و تشویش خواهد کرد. باید حقوق تضمین شده انسانی در همه سطوح فردی یا ملی و جهانی رعایت شود بدون توجیه معقول و عینی، رفتار تعیین آمیز و متفاوت از سوی حکمرانان اعمال نشود. وجود این موارد، باعث ایجاد اعتراض و انتقاد که زنگ خطر احساس عدم امنیت است خواهد شد. منع مداخله مردم در ساختن سرزمین و تعیین سرنوشت به روایت این اسناد معتبر به هیچ دستاویزی پذیرفتی نیست. از لحاظ اجرایی باید این رهیافت را پذیرفت که حق شرکت در تعیین سرنوشت، مجزا از حقوق بشر نیست بلکه زیرمجموعه‌ای است از اصل منع تعیین آمیز و برابری حقوق انسانی.

جنگ و جدال، خودسری و تعصب و یکسونگری، موضوع اختلافات و سیزهایی است که پسر در قرون متعددی با آن درگیر بوده و سخت توان آن را نیز پرداخته است و در طی آن راه دهشتناک، در موضع علاج به تسامح و گذشت و پذیرش و جوانمردی و محبت رسیده است. از قول ابوالحسن نوری که از مشایخ عرفاست نقل کرده‌اند که عرفان، آزادی است، جوانمردی و ترک تکبر، سخاوت است و انسان را آنانی دانسته که جان‌های ایشان از کینه و کدورت بشریت رها شده و از آفت نفس صافی شده. از هوی خلاص شده و از حب جاه رمیده‌اند. گویندگان ما همانند هاتف اصفهانی در ترجیع‌بند معروف خود همه افکار را قابل بیان دانسته و از ساکنان باده‌نش و دیر مغان و ناقوس کلبسا و وادی بست پرستان باز هم ندای وحدت را می‌شنود و آیا از توصیه وند شیراز که جنگ مفتاد و دو ملت را یهوده انگاشته باید پند آموخت؟ گذشتگان اینچنین در من انسان بودند و نگاه به یکدیگر را به ما آموخته‌اند که:

زاهد این مشو از بازی غیرت زنهار؛ که ره صومعه تا دیر مغان این همه نیست آن جه جام می به کف کافر و مسلمان داده، جان را بر آنان ارزانی داشته، حق بودن، شدن و گفتن را از آن‌ها نگرفته است. افکار گویندگان ما مربوط به دورانی است که خون بشری بی‌بهای بود و ستمگری و تعدی و تجاوز بی‌شعار، اکنون که اعتبارات جهانی پیشینه تفکرات روشنفکران ما را ارج می‌نهد عدالت و آزادی ایجاب می‌کند خصلت حفاظت حقوق دیگران و رعایت حدود خود را از دست ندهیم که مشمول آن قوم به حج رفته نباشیم که معشوق را رها کرده، در بادیه سرگشته هوی شده بودند. اگر راه‌های رسیدن به حق به عدد مردمان است و عشق و محبت از ارکان استوار جامعه، چرا هر کس را علی‌رغم این همه اصول و قانون و حکمت و اخلاقی به گونه‌ای مردود و مطرود انگاریم. والسلام. *



دلايل جواز سقط جنين در كشورهای مختلف جهان از منظر موافقان

دکتر مرتضی طبیبی جبلی

استادیار گروه حقوق دانشگاه اصفهان و وکیل دادگستری

واژه های کلیدی: سقط جنین، حقوق بشر، حقوق زن، آزادی

مقدمه

انسان قرن بیستم با سرعت از معنویات و اخلاق فاصله گرفت و پشت پا به بسیاری از ارزش های پذیرفته شده در تمام جوامع بشری زد از جمله این که به زعم خود به انسان آزادی داد و از حقوق بشر دفاع کرد و یکی از مصادیق حقوق بشر را آزادی روابط جنسی قلمداد نمود و در عمل دچار تعارضات گوناگون گردید. مسئله سقط جنین یکی از نمونه ها و نتایج آن است. پذیرش آزادی بسیار حدو حصر روابط جنسی و شیوع آن در سینم مختلف طبعاً منجر به بارداری های ناخواسته بی شماری می شود که گاهی ناشی از روابط جنسی خودخواسته (زن) و گاهی ناشی از زنای به عنف است، مسئله بارداری مانع و سد بزرگی در مقابل این آزادی ایجاد می کند و بشر را در سر دوراهی فرار می دهد، زیرا میل شدید به آزادی این روابط و بر شمردن آن از مصادیق حقوق بشر از یک طرف و جنین های محصول این رابطه از طرف دیگر، مستلزم ترجیح یکی بر دیگری و لاجرم موجب ضعیف و یا از بین رفتن آن می شود لذا این عده، دانسته یا ندانسته به علت اصلی پرداخته مبارزه با معلول را وجهه همت خود قرار داده و به جای بازگشت به نظام و ضوابط اجتماعی و ارزش های اخلاقی که محصول تلاش فرزانگان و به ویژه انبیاء و اولیاء الهی بوده حرکت ارتقا یافته اقدامات و تصمیمات خود قرار داده است و با مسلم و بدینهی فرض کردن آزادی روابط جنسی قویاً معتقد به از میان برداشتن هرمانعی و از جمله مانع مسئله زنان باردار شدند. لذا به استناد حقوق بشر و حقوق زن و به تعبیر صحیح تر به استناد اصل حاکمیت و حقائیقت قوی! در تعارض میل و خواسته مادر و حق حیات جنین، بی بناء ترین و بی دفاع ترین موجود محکوم به تابودی می شود. اینان بر رعایت حقوق زنان پافشاری می کنند و معتقدند در جوامع غربی قانونی شدن سقط جنین می تواند شفا و درمان بسیاری از امراض اجتماعی باشد^۱ یا این وجود هنوز بسیاری از کشورها با جواز مطلق سقط جنین مخالفند^۲ و ارباب کلیسا^۳ و حتی، عردم برخواهی از کشورهای اروپایی بر این خواست خود پافشاری

۱ - Willke Dr. and Mrs.J.C., why can't we love them both, Abortion

۲ - Summery of Abortion Laws Around the World, 2002, posted 15 Apr. 2002.(Abortion Policies: A Global Review, 2001 by United Nations, Department of Economic and Social Affairs Population Division, pp. 1-5

می کنند برای مثال مردم ایرلند شمالی در بیست سال گذشته پنج بار در خصوص سقط جنین به پای صندوق های رأی رفته و هر بار اکثریت آراء، مخالف اسقاط جنین بوده است و نیز در همه پرسی های مکرر بر این خواست خود تأکید کرده اند.^۳

قواین برخی کشورها حل معضلات عظیم اقتصادی و اجتماعی را نسبت به مسئله سقط جنین با اهمیت تر دانسته، به علاوه به استناد حقوق بشر و لزوم رفع تعیض و همسان سازی حقوق زن و مرد، سقط جنین را به عنوان یکی از مسائل مرتبط، از حقوق مسلم زن قلمداد کرده، و آنچه در رحم در حال رشد است را جزوی از اجزاء مادر، فاقد حیات انسانی و تنها تکه ای گوشت، غضروف یا بافتی می دانند که فاقد هرگونه حقی است^۴، بنابراین مستحق کمترین احترام و توجه است؛ از نظر ایشان، اولین نگرانی و دلوابسی باید معطوف به سلامت روحی، جسمی، اوضاع خوب اجتماعی و حتی آسودگی و آسایش مادر باشد.

کشورهای مختلف متأثر از آراء و عقاید حکام، برخی سقط جنین را مطلقًا تجویز، برخی مطلقًا منع، و برخی تحت شرایطی اجازه می دهند. نظرات گروه اخیر نیز، به لحاظ کمیت و کیفیت شرایط با همیگر تفاوت هایی دارند.

در اوخر دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰ میلادی، فعالیت های چشم گیر و مطالعات وسیع و ارزش دهای پیرامون سقط جنین در نواحی مختلف دنیا به عمل آمد، مثلاً به ابتکار سازمان بهداشت جهانی، کنفرانس هایی تشکیل شد و بعد مختلف این مسئله مورد تجزیه و تحلیل دانشمندان مختلف جهان از جمله در سال ۱۹۶۷ در شیلی، در سال ۱۹۶۸ در ویرجینیا^۵، و در سال ۱۹۷۱ در کشور مغرب قرار گرفت.^۶

در این مقاله به اختصار به مهم ترین دلائل و علل جواز سقط جنین، از منظر طرفداران و موافقان سقط جنین اشاره می شود.

الف) حقوق و آزادی زن

طرفداران حقوق بشر، حقوق زن و فیثیست ها بر این باورند که:

اولاً: یکی از مصادیق آزادی و حقوق بشر، مسئله آزادی روابط جنسی است به شکلی که جو اعم امروزی بدون توجه به تعالیم دینی، این امر را پذیرفته و مسلم قلمداد کرده اند که انسان ها باید بتوانند از آزادی های لازم بهره مند شوند بدین منظور باید تسهیلات لازم برای برخورداری از حقوق و آزادی آنان فراهم و هرگونه مانعی از سر راه برداشته شود و روشن است که متنوعیت

۳- محقق داماد، سید مصطفی، "سقط جنین" مجموعه مقالات دومن سمتار دیدگاه های اسلام در پژوهشی، مشهد، دانشگاه علوم پزشکی مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۰، من ۱۴۲

4- Europe's terms for terminations, Sunday, 2 June, 2002, 20:38 GMT 21:38 UK, pp. 1-3 (<http://www.bbc.co.uk>)

5- Fletcher A., Garrett P., Gillon R., Rose H. and Furedi A., Ethics and abortion for fetal abnormality, February 1998 (<http://www.prochoiceforum.org.uk/a112.asp>) p. 17

6- محیط، بهرام، سقط جنین، تهران، شرکت سهامی چهره، ۱۳۵۲

7- رشدی ناظر، حسام و غیره، الاسلام و تنظیم الاسر، رباط، ۱۹۷۱، بیروت، دار المحتدة للنشر، ۱۹۷۳



سقط جنین یکی از موانع عمدۀ است که قانون گذاران کشورهای مختلف باید به بهترین وجه
این مانع را از سر راه بردارند.

ثانیاً: حق هر زن است که به عنوان یک انسان برجسم و جان خود مسلط باشد و بدن خود را
تحت کنترل قرار دهد و در راستای اعمال این حق مشروع بتواند سقط جنین نماید، به عبارت
دیگر، جنین مادامی که در رحم مادر است درست مثل جزئی از مادر محسوب می‌شود و مادر
حق دارد که این جزء را در صورتی که به هر دلیل مزاحم و زائد بداند به دلخواه خود سقط نماید
و مراکز بهداشتی و درمانی نیز موظفند در اعمال این حق به وی پاری رسانند⁸ و این در حالی
است که جنین ابدآ برخوردار از هیچ حق قانونی نیست⁹ پس همه زنان حق دارند در مورد باروری
خود تصمیم بگیرند و حکومت و جامعه باید درست به اندازه مردان از حقوق زنان در مسأله
باروری حمایت کند.¹⁰

ب) حفظ جان مادر

در دوران گذشته، میلیون‌ها زن در دوران بارداری به دلایل مختلف جان خود را از دست
داده اند، درحالی که در زمان حاضر ضرورت دارد تا بشر متمند نسبت به رعایت حقوق مادران،
دقت نموده و حساسیت بیشتری مبذول دارد و از تلفات بیشتر زنان جلوگیری کند. و در مواردی
که حیات مادر در معرض تهدید قرار می‌گیرد، بدون هیچ گونه تردیدی، سقط جنین مشروع
قلمداد شود.

ج) حفظ سلامتی جسمی و روانی مادر

در مواردی که سلامت روانی یا جسمی مادر در معرض تهدید باشد نیز برای رعایت حقوق
بشر و حقوق زن، اجازه سقط جنین می‌دهند و البته بدینه ایست که این عنوان، مبهم و دایره آن
بسیار وسیع است زیرا حفظ سلامتی مادر و به عبارت دیگر جلوگیری از ضرر به سلامتی وی از
نظر شدت و ضعف دارای مصادیق گوناگونی است از قبیل :

۱) ابتلاء مادر به بیماری صعب العلاج یا غیرقابل علاجی که نیاز به درمان مستمر دارد و تأخیر
در درمان در حین بارداری موجب کاهش طول عمر وی شده و سلامتی او را در معرض خطر
قرار می‌دهد.

۲) ابتلاء مادر به نقص عضو دائمی در صورت ادامه بارداری.

8 - Willke Dr. and Mrs.J.C.,why can't we love them both, Abortion Information you can use, chapter 29 (<http://www.abortionfacts.com>)

9- Fletcher A., Garrett P.,Gillon R.,RoseH.and Fured A.,Ethics and abortion for fetal abnormality, February 1998 (<http://www.prochoiceforum.org.uk/all12.asp>) p. 20

10- Schenker J. G. and Eisenberg V.H., "Ethical issues relating to reproduction control and women's health", International Journal of Gynecology and Obstetrics, Volume 58, Issue 1, July 1997 1999, pp. 167-

۳) ابتلاء مادر به نوعی بیماری که به ظاهر خطرناک نبوده و حیات وی را به مخاطره نمی‌اندازد و موجب نقص عضو اساسی یا مرگ مادر نمی‌شود مثل بیماری‌های مربوط به لثه و دندان.

کشورهایی که سقط جنین با توجه به این عامل را مجاز می‌دانند، معتقدند زمانی سلامت زنان افزایش می‌یابد که به آنان فرصت داده شود که نسبت به مسأله تولید مثل ویا نسبت به جلوگیری از بارداری یا ادامه آن و یا سقط جنین حق انتخاب داشته باشند.^{۱۱}

۵) علل اقتصادی

۱) مشکلات اقتصادی دولت‌ها

باید توجه داشت که امروزه تولد هر انسان از منظر اقتصادی، هزینه‌های زیادی را بر فرد و جامعه تحمیل می‌کند و دولت‌ها عموماً مایلند، موالید به ویژه موالید بی‌سرپرست و نامشروع که به مراتب هزینه‌های زیادتری را به بودجه عمومی تحمل می‌کنند کنترل شوند.

۲) عدم استطاعت مالی

اولاً: در اکثر جوامع برخلاف قرون گذشته، تکاليف و مسؤولیت‌های والدین فوق العاده گسترده شده و فرزندان تا سینین بالا تحت حمایت والدین و به صورت کاملاً وابسته، به تحصیل یا کسب مهارت‌های گوناگون می‌پردازند این مسأله باعث می‌شود که وجود فرزند لااقل در کوتاه مدت، نه فقط موجب افزایش ثروت و قدرت مالی خانواده نشود بلکه هزینه‌های آن را بزر افزایش دهد به شکلی که به ویژه در جوامع شهری اداره بیش از دو فرزند مشکلات فراوانی به همراه دارد بهمین جهت خانواده‌ها از جمله به علت عدم استطاعت مالی از داشتن فرزند زیاد گریزانند و بنابراین اقدام به سقط جنین‌های ناخواسته کرده و این عمل را به نفع خود و جنین می‌دانند.

ثانیاً: تعداد زیادی از حاملگی‌ها لااقل در جوامع غربی، مربوط به زنان باردار بی‌شوهر کمتر از بیست سال است^{۱۲} که بعضًا از نظر اقتصادی نه فقط توانایی اداره جنین و فرزند را ندارند بلکه تحت حمایت والدین خود می‌باشد بنابراین عدم امکان سقط جنین علاوه بر سایر مشکلات، منجر به تحمیل هزینه‌های سنگین دوره بارداری و مراقبت‌های پزشکی و هزینه‌های زایمان، حضانت و سرپرستی فرزند می‌شود.

11- Schenker J. G. and Eisenberg V.H., "Ethical issues relating to reproduction control and women's health", International Journal of Gynecology and Obstetrics, Volume 58, Issue 1, July 1997 1999, p. 167

۱۲- غلام، عمر بن محمد بن ابراهیم؛ حکم الجنین فی الفقه الاسلامی، بیروت، دار ابن حزم، چاپ اول، ۲۰۰۱، ص ۱۳۰



۵) علل اجتماعی

۱) لزوم هماهنگی با واقعیات اجتماعی

امروزه در جوامع مختلف محدودیت‌های گذشته جوامع سنتی وجود ندارد، زنان با حقوق خود آشنا شده و سرانه آموزش عمومی به طور چشم‌گیری افزایش یافته و جوامع پسری، آزادی روابط جنسی را پذیرفته‌اند، روابط آزاد جنسی منجر به حاملگی‌های تاخوسته زیادی به ویژه بین زنان مجرد کمتر از بیست سال شده است و در چنین شرایطی این معضل اجتماعی یعنی عدم امکان و عدم تسهیل سقط جنین:

اولاً: سلامت روحی و جسمی زنان حامله را به خطر می‌اندازد.

ثانیاً: موجب افزایش آمار خودکشی بین چنین زنانی می‌شود.

ثالثاً: در اغلب موارد موجب تحمل مسؤولیت حضانت و سرپرستی فرزندان به زنانی می‌شود که به علت سن کم، خود نیز تحت سرپرستی بوده و توانایی پذیرش مسؤولیت حضانت و سرپرستی فرزند را ندارند.

رابعاً: موجب تحمل چنین ناشی از تجاوز یا زنای با محارم به زنانی می‌شود که قریب‌انی تجاوز هستند و عدم امکان سقط جنین، آلام ناشی از زنا را صد چندان خواهد کرد.

با توجه به واقعیات موجود، باید سیاستمداران و حاکمان، حقوق‌دانان، علمای اخلاق، جامعه پزشکی و سایر دانشمندان، با این معضل به درستی رویرو شوند و متنوعیت و عدم تجویز قانونی آن برای حفظ حیات و احترام به حیات چنین، نه فقط موجب وصول به این هدف نمی‌شود بلکه عملیاً علاوه بر سقط جنین، حیات مادران را نیز به خطر خواهد انداخت زیرا در این صورت آنان چاره‌ای جز سقط مخفیانه، غیربهداشی و خانگی و رجوع به افراد بی‌صلاحیت نخواهند داشت.

۲) ضرورت کنترل موالید

بر اساس نظر کارشناسان علوم اجتماعی و اقتصادی، از دیاد یا انفجار جمعیت سبب بروز مشکلات زیادی شده است و لذا کنترل موالید از مسائل ضروری زندگی پسر است. و این مسأله به لحاظ محدودیت منابع طبیعی، اقتصادی و وسائل، تجهیزات و امکانات آموزشی، به دولت‌ها به عنوان مدیران جوامع مختلف پسری این حق را می‌دهد که برای جلوگیری از ازدیاد جمعیت قوانین و مقررات مختلفی را وضع نمایند و علاوه بر تجویز قانونی، انجام آن را تسهیل و تشویق نمایند.^{۱۳}

و) زنای به تواضی، زنای به عنف و زنای با محارم:

۱۳- غاتم، عمر بن محمد بن ابراهیم، *أحكام الجنين في الفقه الإسلامي*، بیروت، دار ابن حرم، چاپ اول، ۲۰۰۱، ص ۱۳۱

این بند را می‌توان با اندک مسامحه ای زیر مجموعه بند سه یا قسمت الف بند پنج قرار داد زیرا از یک طرف، وجود جنین ناشی از زنا بهویژه زنای به عنف و زنای با محارم ممکن است منجر به بروز عوارض روانی برای مادر شده و سلامتی وی را به خطر اندازد و از طرف دیگر مسأله بارداری از طریق زنا، یکی از مضلات اجتماعی است و از این جهت زیر مجموعه قسمت الف بند پنج قرار می‌گیرد ولی به پیروی از رویه بحث در کشورهای غربی و آمار سازمان ملل متعدد در خصوص موارد جواز سقط جنین در کشورهای جهان، و همچنین بخاطر اهمیت آن، لازم دانسته شد تحت عنوان مستقلی مورد بررسی قرار گیرد.

سقط جنین گاهی برای حفظ آبرو و حیثیت دختران اغفال شده و خانواده‌های ایشان صورت می‌گیرد و این امر ممکن است در مورد جنین ناشی از زنا اتفاق افتد. زنایز ممکن است به تراصی یا به عنف یا با محارم صورت گیرد برخی موافقان، بدون قید و شرط و برخی در موارد استثنایی و تحت شرایطی، زنای به عنف و با محارم را مجوز سقط جنین می‌دانند.

(ز) ناهنجاریهای جنینی

مسأله ناقص الخلقه بودن^{۱۴} و ناهنجاری (آنومالی) یا اختلال جنینی که مرسوط به تکامل غیرطبیعی^{۱۵} جنین است و معادل بدشکلی مادر زادی^{۱۶} است، می‌تواند از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گیرد از جمله ترجم به جنین تا مجبور به تحمل آلام مختلف ناشی از نقص عضو شود (و این در صورتی است که جنین، انسان تلقی گردد ولی اگر وجودی زاید و یک بافت و نسج بی احترام فرض شود، دیگر حقوقی برای وی متصور نیست و در این صورت برای سقط وی، نیاز به ترجم هم نیست)، ترجم به مادر و پدر و رعایت حقوق ایشان تا بتوانند با سقط جنین از شدت تالمات روانی و مشکلات مادی بکاهند و بالآخره ترجم به دولت و رعایت حقوق جامعه تا هزینه سنگین نگهداری جنین موجوداتی به بودجه دولت تحمل نگردد. در زمان‌های گذشته قبل از تولد، امکان بی بردن به ناهنجاری‌ها وجود نداشت بعد از تولد واقعیت هویدا می‌گردید و معمولاً توزیadan ناقص الخلقه بهدلیل فقدان امکانات بهداشتی و درمانی فوت می‌کردند ولی امروزه در دوران بارداری بسیاری از ناهنجاری‌ها و نواقص و بیماری‌های جنینی قابل تشخیص است و می‌توان از تولد چنین موجوداتی جلوگیری و به جنین، مادر و اجتماع خدمت نمود.

نتیجه:

طرفداران و موافقان سقط جنین با عقاید و مرام‌های مختلف و بعض‌اً افراطی دلالتی را برای ضرورت جواز سقط جنین ارائه داده و بر آن‌ها پاکشاری می‌کنند که فوقاً بدان‌ها اشاره شد.

14- Tratology

15- Abnormal Development

16- Malformation Congenital



اگرچه برخی علل مثل ناهنجاری‌های جنبی تحت شرایطی می‌تواند مجاز سقط جنین قلمداد گردد ولی جواز مطلق آن عواقب وخیم برای آینده جوامع پسری خواهد داشت. فعالیت‌های سازمان یافته و جدی موافقان سقط جنین، در حال‌های بعد از جنگ جهانی دوم شروع شده و در دهه هفتاد به اوج خود رسیده و کانون فعالیت‌های جدی آن را می‌توان ایالات متحده آمریکا دانست موافقان سقط جنین در این کشور مشهور و موسوم به "پروچوئیست‌ها"^{۱۷} هستند و گروه‌های معارض ایشان که آن‌ها هم فعالیت‌های جدی در مقابل با این گروه انجام می‌دهند، "پرولایف‌ها"^{۱۸} می‌باشند.

به نظر می‌رسد در رأس موافقان جواز مطلق سقط جنین، فمینیست‌ها^{۱۹} قراردارند اینان علی القاعده نمی‌توانند از پروناد هیچ یک از ادیان بزرگ شناخته شده جهان اعم از اسلام، مسیحیت، یهودیت، زرتشتی و بوعلی محسوب گردند زیرا وجه مشترک همه ادیان، به جز در موارد بسیار استثنایی و تحت شرایط ویژه، تقبیح سقط جنین و حرمت این عمل است. *

منابع:

- محقق داماد، سید مصطفی، «سقط جنین»، مجموعه مقالات دومین سمینار دیدگاه‌های اسلام در پژوهشکی، مشهد، دانشگاه علوم پژوهشکی مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲
- محیط، بهرام، سقط جنین، تهران، شرکت سهامی چهر، ۱۳۵۲، ۱۲،
- رشدی ناظر، عصام و غیره، الاسلام و تنظیم‌الاسرة، ریاط، ۱۹۷۱، بیروت، دارالمتحدة للنشر، ۱۹۷۳
- غاتم، عمر بن محمد بن ابراهیم، احکام الجنین فی الفقه الاسلامی، بیروت، دار ابن حزم، چاپ اول، ۲۰۰۱: ص ۱۳۰

- Europe's terms for terminations, Sunday, 2 June, 2002, 20:38 GMT 21:38 UK, (<http://www.bbc.co.uk>)
- Fletcher A., Garrett P., Gillon R., Rose H. and Fured A., Ethics and abortion for fetal abnormality, February 1998 (<http://www.prochoiceforum.org.uk/a112.asp>)
- Schenker J. G. and Eisenberg V.H., "Ethical issues relating to reproduction control and women's health", International Journal of Gynecology and Obstetrics, Volume 58, Issue 1, July 1997-1999
- Summary of Abortion Laws Around the World, 2002, posted 15 Apr. 2002.(Abortion Policies: A Global Review, 2001 by United Nations, Department of Economic and Social Affairs Population Division)
- Willke Dr. and Mrs. J.C., why can't we love them both, Abortion Information you can use, chapter 1 (<http://www.abortionfacts.com>)

17- Pro_Choice
18- Pro_Life
19- Feminists

نان صاحبدلان

سیدمحسن قائم فرد
وکیل دادگستری

کلمات «هدف» و «وسیله» از دیرباز مباحثی را به خود اختصاص داده‌اند و در مباحث عقیدتی، سیاسی و اجتماعی هر از چند گاهی این موضوع تازه می‌شود که آیا هدف وسیله را توجیه می‌کند یا خیر و پاسخ‌هایی از این دست را پذیرش می‌رساند که «به هیچ وجه!» اما امروز وضعیت کانون وکلا و اسکودا موجب شد تا «هدف» و «وسیله» مسئله‌ای دیگر در ذهن ایجاد نماید و آن این که اساساً هدف وسیله چگونه شناسانی شده و از یکدیگر تفکیک می‌گردد. آیا یک موضوع می‌تواند نزد گروهی از یک مجموعه هدف باشد و نزد گروهی دیگر از همان مجموعه وسیله قابل‌گردید؟
مقصودم هدف ابتدائی و هدف نهایی نیست تا گفته شود وسیله می‌تواند به عنوان هدف اولیه به شمار آید و آن گاه که فراهم شد، هدف بعدی حایگرین آن می‌شود بلکه مقصد آن است که وسیله یا هدف ابتدایی برای گروهی اساساً هدف اصلی و نهایی گهگاه است و برای نیل به آن است که از هدف اصلی و نهایی به عنوان وسیله و ابزار وصول به وسیله استفاده می‌شود و ذکری به میان می‌آید.

طبعی است که برای فتح قله‌های نهایی و دور باید تپه‌ها و قله‌های کوچکتر یکی پس از دیگری فتح شود تا وصول به قله اصلی امکان پذیر گردد. اما گاهی ایجاد انگیزه و ذوق برای دیگران در رسیدن به قله اصلی تها وسیله‌ای است تا گروهی را بازد و توشه و شور و هیجان به تپه، قله یا پرتگاهی هراسناک برساند که رسیدن به آن، وصول به قله اصلی و حتی راه رفتن در مسیر اصلی را برای همیشه متعذر می‌سازد.

ظاهراً همین موضوع شیخ اجل را به ذکر فربوده تا برای تشخیص صاحبدل از غیرصاحب‌دل فرموده است:

نان از برای کنج عبادت گزیده‌اند صاحبدلان، نه کنج عبادت برای نان

این امر امروزه مصادیق بسیاری در امور اجتماعی، فرهنگی و مذهبی یافته است که شاید جای سخن آن در این خبرنامه نیست اما آن‌چه در این سطور مقصد است وضعیت تأسیسی درونی در کانون به نام «اسکودا» است.



در مراجعه‌ای که هفته گذشته به کانون داشتم خبرنامه اسکودا به نحو کاملاً سخاوتمندانه‌ای در چندجا قرار گرفته بود تا هر کس هر تعداد آن را بخواهد بردارد. با تورقی در آن و ملاحظه مصاحبه‌ها و نیز گزارش نشست آبان‌ماه ۸۶ اسکودا (پس از ۵ ماه تأخیر در اعلام گزارش) امر چنین مشبی شد که هدف از تشکیل اسکودا چیست؟ و آن هدف چه نیازمندی‌هایی را به عنوان وسیله نیل به آن اهداف اختضا دارد؟ و از جمله خبرنامه یاد شده نیز.

با وصول نسبتاً همزمان شماره ۲۲ خبرنامه کانون و کلای دادگستری استان اصفهان و مطالعه مقاله «ترکه سود و زیان خود ندونی» خوش وقت شدم که این دغدغه همچنان پرای دیگر و کلانی که هدف را شناخته‌اند و راضی به چایه‌جایی آن با وسیله نیستند وجود دارد و آن را با عباراتی رسا و گویا دنیال نموده‌اند این نوشтар به ظاهر کوتاه مشکل و درد دلی اساسی را به جامعه و کالت گوشتزد می‌نمود که عدم توجه کافی به آن در وضعیت کنونی می‌تواند مشکلاتی جدی و اساسی را در پیش داشته باشد. نوشtar یاد شده اثر برادر نادیده آقای محسن طاهری بود که به همین وسیله دست ایشان را به گرمی از راه دور می‌فشارم و با زبان دل می‌گویم:

نديده روی تو دل به قار موي تو بستم ملامتم تکند کس که من نديده پرستم

اما برخی از آن‌چه موجب تردید در شناسانی هدف و وسیله از سوی و کلای محترم در اصرار به تشکیل و حضور در جلسات مشترک و کلا و اخیراً در اتحادیه اسکودا گردید بدین شرح است:

تخصیص حدود ۵۰ صفحه از خبرنامه اسکودا به مصاحبه‌های تکراری، ملال آور و غیر ضرور که عمده‌آن حاوی هیچ مطلب جدید و خواندنی نیست واقعاً جای تعجب است این که رئیس فلان کانون دارای چه مشخصات فردی، چه شکل و شمايل و علاقه‌مند به حضور با چه تیپ و لباس و منشی در محافل هستند چه نیاز و آرزویی از مجموعه کانون‌ها یا وکلا برآورده می‌سازد و یا به تحقق عدالت و بسط آن یا بالا بردن شأن و منزلت و کیل و کالت چه کمکی می‌نماید.

چه بسا اندک یا بسیاری از رؤسای محترم غیر راضی به انعکاس چنین مصاحبه‌هایی در خبرنامه نبوده‌اند یا بوده‌اند ولی بهره‌حال خبرنامه اتحادیه سراسری کانون‌های و کلای دادگستری ایران باید برای شروع حاوی مطالبی جز آن‌چه در ۵۰ صفحه اول آورده شده باشد.

کانون‌های و کلا تا کنون در اخلاص‌های متعدد و متنوع از فرهیخته بودن، فرزانه بودن، آزاده و ستم‌ستیز بودن داد سخن داده و خود را در قانون‌گذاری مدعی داشتن قدرتی والا دانسته، انتظاری به‌جا در مراجعه به خود از سوی دستگاه تقاضی و قضائی در تدوین قوانین دارند. اما چگونه است که اساسنامه تدوینی آن‌ها برای هدایت اسکودا در ابتدائی ترین قدم‌ها

ناکارآمد جلوه می‌گند و موضوع انتخاب هیأت رئیسه اتحادیه و حتی هیأت رئیسه نشست را با چالش‌های جدی مواجه می‌سازد به شرحی که در صفحات ۴۸ تا ۵۵ مذکور آمده است. تعجب از گزارش انتخاب رئیس اتحادیه نیز کمتر از موارد دیگر نیست. کاندیداتوری تها سه نفر برای تصدی ریاست اتحادیه، طرح لزوم احراز اکثریت آرا در رأی‌گیری اولیه، انصراف دو تن از کاندیداهای ترک جلسه توسط حدود ۲۰٪ از حضار، اعلام یک مرتبه رئیس محترم جلسه در معرفی فرد باقی‌مانده به عنوان رئیس اتحادیه، تقاضای فرد منتخب به تجدید اخذ رأی بهمنظور حصول اکثریت لازم و احتراز از ایجاد شباهه و... .

موارد یاد شده و بسیاری موارد اصلی و فرعی دیگر مسائلی هستند که نشان می‌دهد کانون بیش از آن‌چه نیازمند حفظ و حراست خود از خارج حوزه وکالت و به اصطلاح «رفع فشارهای خارجی» باشد، نیازمند باز پروری، تجدید قوا، خود باوری، دقت، صلابت، تفکر و تعمق در یافتن هدف اصلی در درون خویش است. اگر اعضاء محترم هیأت رئیسه کانون‌های کشور حامل پیام اعضا خود به اسکودا هستند (چنان‌که در ص ۴۶ گزارش تهمین همايش اتحادیه ادعا شده است) و اگر گزارش واصله حقیقت داشته باشد متخین محترم و کلاً یعنی اعضاء محترم اسکودا هنوز به چنین یقین و قاطعیتی که لازمه کار جدی است نرسیده‌اند و جلسات بعدی همانند جلسات دیگر مجموعه‌ها، فرمایشی، تعارفی و عاری از عزم راسخ در رسیدن به اهداف عالیه‌ای خواهد بود که کانون‌های وکلا و اسکودا برای آن ایجاد شده‌اند. مگر این که اساساً هدف از تشکیل کانون‌ها و اسکودا از ابتدا رسیدن برخی به اهدافی باشد که خود بدان واقعند و اکنون با تشکیل چنین جمعیت‌ها و جلساتی به آن وصل شده‌اند، چیزی که نزد عموم وکلا جز وسیله‌ای برای نیل به اهداف واقعی چیز دیگری نیست. میاد آن که پس از سال‌ها هزینه فکری، حیثیتی و مالی نتیجه‌ای جز ظواهر امر فراهم نشود و بار به مقصد نرسد.

ترسم که عاقبت نشان به پای دوست این بار جان که تا سرکوبیش کشیده‌ام

و سخن پایانی این نقل قول است که خود حقیقت نقد حال ماست:

زمانی به میک چگر (بنیان‌گذار موسیقی Rolling Solenes) برای فروش خاکستر جسدش مبلغ هنگفتی پیشنهاد شد تا هر ساعت شنی حاوی آن خاکستر به چندین هزار پوند فروش رود. سخنگوی او در این باره گفت: فکر کردن و پاسخ دادن به این پیشنهاد - حتی اگر پس از مرگ اتفاق افتد - برای چگر کار بسیار دشواری است. در چنین حالتی او برای چه چیز بیشتر ارزش قائل خواهد بود؟ جسدش یا ثروت به دست آمده از آن؟ *



تحلیلی پیرامون ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب

محمدامین درویش
وکیل دادگستری - اهواز

در این ماده که در تاریخ ۲۴/۱۳۸۵/۱۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی، و در تاریخ ۴/۱۱/۸۵ به تأیید شورای نگهبان رسیده است چنین آمده است:

«آراء غیرقطعنی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آینین دادرسی ذکر گردیده، تجدیدنظر یا فرجام خواهی طبق مقررات آینین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آراء قطعی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع باشد که در این صورت این تشخیص به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می‌شود... از صدر ماده استادی موارد ذیل به خوبی استفهام می‌گردد:

۱- آراء مشمول این ماده، آرائی است که از سوی دادگاه‌های عمومی، انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور صادر شده‌اند.

در این ماده کراراً از عبارت «رأی» استفاده شده است. و رأی، اعم از حکم و قرار است. معنای ظاهری ماده، آین نتیجه مستقیم را به ذهن مبتداز می‌سازد که کلیه احکام و قرارهای قاطع دعوی که واجد وصف قطعیت می‌باشند، مشمول قصد قانون‌گذار است. از سویی دیگر چنان‌چه به ماهیت و سابقه قانونی اعاده دادرسی توجه داشته باشیم، اصولاً «قرار» مشمول مقررات اعاده دادرسی نیست. این معنا به وضوح از ماده ۲۷۲ قانون آینین دادرسی کیفری که مقرر می‌دارد: «موارد اعاده دادرسی از احکام قطعی دادگاه‌ها اعم از این که حکم صادره به مرحله اجرا گذاشته شده یا نشده باشد به قرار زیر است». استبطاط می‌گردد.

به هر حال مفهوم لغوی و مثبت ماده، شامل کلیه آراء قطعی، اعم از حکم و قرار می‌باشد. و این خود به نوعی عدول قانون‌گذار از ماهیت اصلی اعاده دادرسی است. البته در این ماده تشخیص رئیس قوه قضائیه به عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب شده، که خود ابداعی جدید در قانون‌گذاری است. و معلوم نیست که چرا از عبارت اعاده دادرسی استفاده شده است. به‌نظر می‌رسد که استفاده از این اصطلاح، بدون در نظر گرفتن اصول، قواعد و ماهیت اعاده دادرسی تدوین شده، و نوعی مسامحة قانون‌گذاری است.

منظور از «آراء قطعی دادگاه‌های عمومی، انقلاب و غیره...» آرائی است که به محض صدور قطعی و قابلیت تجدیدنظر خواهی را ندارند. مانند محکومیت به کمتر از خمس دیه، که توسط دادگاه عمومی صادر می‌شود.

چنان‌چه به این استباط ساده و فوری از ماده مأمور، متمایل باشیم، مفاد ماده ۲۳۲ قانون آد. که که اصل را بر قطعیت آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب قرار داده، در نقویت چنین استباطی مؤثر است و تنها آرائی در محدوده این دایره و در حیطه شمول نظر مفتن جای می‌گیرند که به صورت قطعی از سوی دادگاه‌های عمومی و یا انقلاب صادر شده باشند. اگر این شیوه تفسیر را پذیریم، پس تکلیف آراء غیر قطعی دادگاه‌های عمومی که نسبت به آن تجدیدنظرخواهی شده و نهایتاً رأی قطعی دادگاه تجدیدنظر در کدام قسمت این معادله قرار دارد؟ همان‌طور که ملاحظه می‌شود قانون گذار در شمارش دادگاه‌ها، به آراء صادره از ناحیه دادگاه‌های تجدیدنظر التاتی شموده است. اما در بند الف ماده ۵ آیین نامه و دستورالعمل اجرایی این ماده، به احکام قطعیت باقیه مرحله تجدیدنظر اشاره شده است. در هر صورت بالتفات به صدر ماده ۱۸ که آراء غیرقطعی را از شمول این ماده خارج مساخته، و بلاfaxله در ادامه مطلب، به آراء قطعی که قابل رسیدگی مجدد است پرداخته، به نظر نمی‌رسد آراء دادگاه‌های تجدیدنظر که قطعی می‌باشند مشمول صراحت قانون گذار باشند. کما این که این نظر ممکن است با هدف و انگیزه قانون گذار در رسیدگی مجدد به آراء قطعی که خلاف بین شرع باشند، مبایت داشته باشد.

اما از نگاهی دیگر، و صرف نظر از این که رأی قطعی صادره خلاف بین شرع باشد یا نه، چه آرائی با چه خصوصیاتی مشمول قانون است؟ آراء دادگاه‌های عمومی همان‌طور که سابقاً اشاره رفت، گاه به محض صدور قطعی می‌باشند، و گاه به لحاظ دخالت بعضی از عوامل، اعم از ایجابی و یا سلبی، قطعی می‌شوند.

تکلیف آرائی که به محض صدور قطعی است روشن است و محل مناقشه نیست و با فرض این که رأی قطعی صادره از دادگاه‌های تجدیدنظر را هم داخل در دایره شمول قانونی پسنداریم، این سوال مطرح می‌شود که آیا رأی دادگاه عمومی که به صورت غیرقطعی صادر شده، و به علی که مربوط به محکوم علیه است بعداً قطعی گردد، مشمول مقررات قانونی در رسیدگی مجدد می‌باشد یا نه؟ به عنوان مثال، چنان‌چه رأی غیرقطعی از دادگاه صادر، و محکوم علیه علی‌رغم ابلاغ و اطلاع از مفاد رأی، در مهلت مقرر از رأی مذکور تجدیدنظرخواهی نکند و رأی صادره پس از انقضای مهلت قطعی گردد، آیا از این رأی که حالاً و به علت عدم تجدیدنظرخواهی قطعی شده، می‌توان وفق ماده ۱۸ تقاضای رسیدگی مجدد تمود یا خیر؟ لازم به توضیح نیست که تازمانی که طرق عادی شکایت از احکام فرآهم باشد، استفاده از طرق فوق العاده امکان پذیر نیست. در فرض سوال، محکوم علیه امکان استفاده از طرق عادی را داشته، ولی به عمد از آن چشم پوشی کرده است.

در هر حال رأی پس از انقضاء مهلت تجدیدنظر، قطعی شده، و محکوم علیه مدعی مبایست رأی با شرع است. در پاسخ به این سوال چنان‌چه به مفاد و سیاق ماده توجه داشته باشیم، کلیه آرائی که در زمان استفاده از امتیازات ماده ۱۸ قطعی شده باشند، صرف نظر از این که مبنای قطعیت رأی چه باشد، مشمول این ماده می‌باشند. و قانون گذار در توصیف و تشخیص آراء قطعی، به علل و چگونگی قطعیت آراء نظر نداشته است.

برای روشن شدن موضوع از مثال دیگری استفاده می‌کنیم: متهمنی که به اتهام رابطه نامشروع به مجازات حد رجم وفق ماده ۸۳ قانون مجازات اسلامی محکوم شده است، علی‌رغم ابلاغ و اطلاع از رأی، چون خود را گناه کار می‌داند، از تجدیدنظرخواهی صرف نظر می‌نماید. پس از انقضاء مهلت تجدیدنظر و قطعیت رأی، کافش به عمل می‌آید که دادگاه به استداد شهادت شهودی مباردت به اصدار رأی نموده که یکی از آن‌ها واجد شرایط قانونی و شرعاً شهادت نبوده است. در این وضعیت



چون رأى صادره بخلاف قانون و موازین شرعی و تها براساس شهادت سه نفر انشاء گردیده، نمی توان به اعتراض محکوم عليه و يا اشخاص و مقامات مندرج در تبصره ۲ ماده استنادی بسی توجه ماند.

۲- تشخيص رئيس قوه قضائيه به مخالفت بين رأى با شرع و ارجاع پرونده به مرجع صالح: تها مرجعی که اختیار تشخيص مخالفت بين رأى با شرع را دارا می باشد، شخص رئيس قوه قضائيه می باشد. این تشخيص که منتب به رئيس قوه قضائيه می باشد، قائم به شخص است و دلالت ماده مقتضی اين استباط می باشد که اين حق قابل تفویض و يا واگذاری به غير نمی باشد.
از طرفی ديگر، تشخيص، مستلزم بررسی می باشد، و رئيس قوه قضائيه می تواند بررسی يك پرونده را به ديگری واگذار نماید. منهی شخص بررسی کننده، صرفاً می تواند گزارش پرونده را به همراه نظر خود به رئيس اعلام نماید.

در ماده ۶ دستور العمل، اين اختیار به مقامات مندرج در ماده داده شده تا چنان‌چه ادعای خلاف بين شرع را نهییر فتند، پرونده را بایگانی و از ادامه رسیدگی در جهت اعمال ماده ۱۸ جلوگیری نمایند. اعطاء اين اختیار به هيأت مزبور، موجبات تحديد غير موجه و سمعت و شمول قانوني را فراهم نموده، و قانون گذار نظر به تفویض چنین اختیار ماهیتی به افراد مذکور نداشته است. مؤید اين استباط تبصره ۲ ماده استنادی است که چنین مقرر داشته است: «چنان‌چه دادستان کل کشور، رئيس سازمان قضائي نیروهای مسلح و رؤسای کل دادگستری استان‌ها مواردی را خلاف بين شرع تشخيص دهند مراتب را به رئيس قوه قضائيه اعلام خواهند نمود». مبين و روشن است که مقامات مذکور، صرفاً اعلام کننده و گزارش دهنده هستند؛ و تصميم و تشخيص اتفاق يا عدم اتفاق با شرع حرفاً معهده رئيس قوه می باشد. كما اين که ممکن است يكى از مقامات مندرج در تبصره، خلاف بين شرع را تشخيص و گزارش، ولى رئيس قوه قضائيه با اين تشخيص موافقت نکند. و يا اين که هيأت، خلافی را تشخيص نداده و پرونده را مختومه و بایگانی نمایند، ولى معتبر شخصاً و از طریق رئيس قوه، موضوع را مطرح و ایشان شخصاً استباط خلاف شرع نمایند. اعمال اقدام و اختیار رئيس در این مرحله مبایتی با قانون نداشته، و بخلاف دستور العمل هم نمی تواند محدود کننده اختیار قانوني مقام تصویب کننده دستور العمل باشد.

در تبصره ۱ قانون، خلاف بين شرع چنین تعریف شده است: امراء از خلاف بين شرع، مغایرت رأى صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بين فقهاء ملاک عمل نظر ولى فقهه و يا مشهور فقهاء خواهد بود.

در اين تبصره خلاف شرع، مزادف با مغایرت با مسلمات فقه آمده است. در صورتی که ممکن است موضوعی از مسلمات فقهی باشد، ولى در خلاف شرع بودن آن بين فقهاء اختلاف باشد. اصولاً خلاف بين شرع بدين معناست که در مخالفت موضوع با شرع هیچ تردیدی وجود نداشته باشد. برای همین است که در ادامه تبصره، بين شرع با مسلمات تطبیق شده است.

از طرفی ديگر، اختلاف نظر بين فقهاء، در اين که امری خلاف بين شرع و يا مسلمات شرعی باشد، پيش یعنی شده است. بساير این از عبارت مصراح در تبصره، اين مفهوم و استباط به ذهن متبار می گردد، چنان‌چه رأىي ولو به اعتقاد يك فقهه، خلاف شرع باشد، می تواند از موجبات نقض رأى باشد. برای همین است که در انهای تبصره ملاک عمل، نظر ولى فقهه و يا مشهور فقهاء قرار داده شده است.

از جهتی دیگر معلوم نیست که چرا عبارت «خلاف قانون» از ماده اصلاحی حذف شده است. گاهی خلاف قانون، مستلزم خلاف شرع هم می باشد. ولی گاهی ممکن است تکلیف موضوعی، در شرع وجود نداشته و به عبارتی شرع در مورد آن ساكت است، ولی خلاف بین قانون باشد. و در استباط آن از شرع، بین فقها اختلاف شود. در فرض دیگر چنان‌چه رأی منطبق با قانون صادر شده باشد، ولی تشخیص رئیس قوه قضائیه بر مخالفت رأی با شرع بوده، و رأی مذکور نهایتاً تقض شود. در چنین حالتی تکلیف محاکم در استناد به قانون جاری، که حکومت آن محل تردید نیست چه می باشد؟ در تبیین وسعت ابهام تبصره ۱، این معادله عملی قابل طرح است که چنان‌چه نظر ریاست قوه قضائیه بر مخالفت رأی با شرع بوده، و رأی معارض عنه تقض گردد، و محکوم علیه حکم جدید، با مراجعه به محضر مقام ولی فقیه و یا سایر فقها موضوع را مطرح و نظر مخالفتی را اخذ کند، در این گونه امور وظیفه مقامات قضائی چیست؟ [نهضی توان، علی-نقی بیان قانون اصلاح ماده ۱۸- وب سایت اتحادیه سراسری کانونهای وکلای دادگستری ایران]

علی‌الاصول، در موضوعاتی که خلاف بین شرع و از مسلمات فقه و مورد اتفاق و اجماع جمهور فقها باشد، عموماً اختلافی حاصل نمی شود. البته همین معادله هم نسبی است، چرا که ممکن است موضوعی سال‌ها مورد اجماع فقها بوده، و با بررسی و تبع، حتی یک فقیه نظر مخالف نداده است، ولی بعدها فقهی، با استباط جدیدی نظری مخالف ابراز می دارد مانند مورد دیه زنان.

ولی در سایر موارد، استخراج و استباط فقهی موضوعات، خصوصاً موارد مستحدثه محل مناقشه و ابهام بوده، و نمی توان به یک تتجه واضح و قطعی دست پیدا کرد. در فرضی دیگر چنان‌چه رأی خلاف صریح قانون باشد. ولی نظر ریاست قوه، بر مخالفت رأی با شرع نباشد، در چنین حالتی آیا می توان به استحکام و لازم الاجرا بودن قوانین معتقد بود؟

۳- مرجع صالح و اختیارات این مرجع در رسیدگی:

مطابق ماده ۲۲۴ ق.آ.د.ک، مرجع رسیدگی، پس از تشخیص و انتباط دیوان عالی کشور با یکی از جهات اعاده دادرسی، دادگاه هم عرض دادگاه صادر کننده رأی، اعلام شده است. چنان‌چه این روش در مورد ماده ۱۸ قابل اعمال باشد اگر رأی قطعی توسط دادگاه عمومی یا تجدیدنظر صادر شده باشد، پرونده حسب مورد به مرجع هم عرض ارجاع می گردد.

در مورد شب دیوان عالی کشور هم به همین ترتیب عمل می شود. نکات قابل توجه در این خصوص این است که تکلیف مرجع یاد شده، در رسیدگی مجدد به پرونده و همچنین وضعیت رأی صادره از جهت قابلیت شکایت بودن چگونه خواهد بود؟

در این که مرجع رسیدگی مکلف است وقق تشخیص رئیس قوه قضائیه به رسیدگی مبادرت نماید به نظر، تردیدی وجود ندارد. ولی این استباط که مرجع یاد شده، در ماهیت و صدور رأی تکلیفی به تبعیت از نظر رئیس قوه داشته باشد از مفاده ماده مستفاد نمی گردد. قاضی رسیدگی کننده، تکلیف به رسیدگی دارد، اما در رسیدگی چنان‌چه به استباطی خلاف نظر و استباط رئیس قوه قضائیه بررسد، می تواند رأی خلاف و بر اساس نظر خود صادر نماید.

این مفهوم به خوبی از عبارت او پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می شود. استفهام می گردد.



به نظر می‌رسد تشخیص رئیس قوه قضائیه، وارجاع پرونده به شعبه هم عرض، که خود از جهات اعاده دادرسی تلقی شده است، مجازی برای رسیدگی مجدد فراهم می‌نماید، و این مجاز رسیدگی دوباره، نهایت کار نیست و می‌بایست متظر رسیدگی و اتخاذ تصمیم مقتضی توسط مرتع قضاایی شد. حال که نتیجه قطعی رسیدگی و اتخاذ تصمیم اثباتاً یا نفیاً توسط مرتع ثانوی از ابتدا مشخص نیست، وضع قاعده در تشخیص مخالفت بین رأی با شرع توسط رئیس قوه و صدور احتمالی رأی متهافت، به نظر نقض غرض است. چرا که این تشخیص که رأی معتبر عنده، مخالف با مسلمات فقه است یا نه، به قاضی ثانوی رسیدگی کننده هم واگذار شده است، و وی ممکن است پس از رسیدگی و اتخاذ تصمیم، نظر بر عدم مخالفت رأی با شرع یا بی وجه بودن اعتراض معتبر نداشته باشد.

صرف نظر از نحوه چگونگی صدور رأی، و این که این رأی مبنی بر نظر رئیس قوه قضائیه باشد یا نه، آیا رأی صادره قابل اعتراض و رسیدگی مجدد می‌باشد یا خیر؟ در ماده ۱۸ سابق، تضمیمات شب تشخیص، قطعی و غیر قابل اعتراض بود، ولی در اصلاحیه، ذکری از این موضوع نشده است، بنابراین پاسخ به این سوال مثبت است، منتهی تعیین مرتع تجدیدنظر محل ابهام است. چنان‌چه مرتع تجدیدنظر آراء دادگاه عصومی را دادگاه تجدیدنظر استان، و آراء دادگاه تجدیدنظر استان را دیوان عالی کشور تلقی کنیم، مرتع تجدیدنظر از آراء شب عرب دیوان عالی کشور کدام مرتع است؟ در هر حال، این وضعیت از دیگر ابهامات و ضعف‌های وارد بر قانون است.

مهلت تقدیم درخواست اعمال ماده ۱۸ و هزینه دادرسی:

بموجب تصریه ۵ قانون، آرائی که پس از لازم الاجرا شدن این قانون قطعیت خواهد یافت حد اکثر ظرف یکماه از تاریخ قطعیت قابل رسیدگی مجدد مطابق مواد این قانون می‌باشد. رأی قطعی، در صورتی که قابلیت قانونی قطعیت را داشته باشد، به محض صدور توسط مرتع قضایی مربوط، قطعی شده محسوب می‌گردد. این ضایعه، یعنی حد اکثر یکماه از تاریخ قطعیت رأی، عملاً با مشکلاتی همراه است.

چنان‌چه رأی دادگاه، در جلسه دادرسی و در حضور اطراف دعوا صادر، و در همان جلسه به آنان ابلاغ شود، تشخیص تاریخ صدور رأی قطعی، و امکان استفاده از مزایای قانون، ساده و مشکل خاصی از این جهت وجود ندارد.

ولی غالباً ضمن این که از تاریخ صدور رأی تا ابلاغ آن، مدت‌ها و گاه‌ها فاصله می‌افتد، تعیین تاریخ صدور رأی مواجه با ابهام است در عمل، پس از دعوت اصحاب دعوا به دادرسی، و تشکیل جلسه، چنان‌چه دادگاه کفایت رسیدگی را تشخیص دهد، آن جلسه را بدغونان آخرین جلسه دادرسی تعیین، و سپس به صدور رأی مبادرت می‌نماید. ولی تاریخ انشاء رأی از تاریخ آخرین جلسه، گاه‌ها ماه‌ها فاصله دارد. و اصحاب دعوا علی‌رغم مراجعت مکرر به شعبه، با پاسخ عدم صدور رأی مواجه می‌شوند. اما دادگاه علی‌رغم این که تاریخ واقعی انشاء رأی چند ماه پس از تشکیل جلسه بوده، ولی تاریخ صدور رأی را به تاریخ تشکیل آخرین جلسه قرار می‌دهد.

وچنان‌چه ملاک اعتراض را تاریخ صدور رأی محسوب داریم، ملاحظه می‌شود که عملاً اصحاب دعوا به علت انقضاء مهلت، از تقدیم درخواست موضوع قانون محروم می‌شوند. در تصریه ۲ این ماده قبل از اصلاح، مبنای اعتراض به رأی قطعی، یک‌ماه از تاریخ ابلاغ رأی بوده، که در اصلاحات بعدی این معادله حذف شده است. اصولاً چنان‌چه دادگاه ختم رسیدگی را در حضور اصحاب دعوا اعلام، و

وقد تکلیف قانونی خود، حداکثر تا یک هفته نسبت به انشاء رأی مبادرت نماید، پیش بینی تاریخ صدور رأی و مبلغ محسنه مهلت یک ماهه قانونی، با حداکثر خطای یک هفته‌ای متصور است. علی القاعدة آگاهی از تاریخ صدور رأی قطعی به عهده اصحاب دعوا نیست. این اطلاع نیاز به اعلام دادگاه دارد.

این موضوع در دو حالت متصور است، یا این که رأی به طرفین ارسال و ابلاغ شود و یا این که در جلسه دادرسی رأی صادر و در همان جلسه به متداولین ابلاغ گردد. از طرفی دیگر آراء دادگاه تجدیدنظر غالباً در وقت فوق العاده و بدون تشکیل جلسه صادر می‌شوند. علی رغم این که این شیوه نگارش قانون، برآزende قانون گذار نیست، متنها از مفاد تبصره، این مفهوم قابل استنباط است که اطلاع از مفاد رأی و تاریخ صدور آن توسط اصحاب دعوا، منوط به اعلام دادگاه به یکی از طرق قانونی است و تا این وضعیت محقق نگردد، اختساب مهلت یک ماهه و تعیین مبدأ شروع آن مواجه با ابهام بوده، و قانوناً اثری بر آن مترتب نیست.

در این قانون هزینه دادرسی پیش بینی نشده است، بنابراین اعتراض به کلیه آراء قطعی اعم از کفری و یا حقوقی و با هر نصاب، مشمول پرداخت هزینه نبوده و مجاني می‌باشد.

موضوع و ماهیت آراء، و اشخاص و مقامات درخواست کننده:

مستبطن از عبارت «آراء قطعی» مندرج در قانون، کلیه آراء صادره از محاکم، اعم از آرایی که ابتدائاً به صورت قطعی صادر، و یا متعاقباً و پس از تجدیدنظر خواهی قطعی می‌گردد، مشمول مصاديق کلی ماده اصلاحی می‌باشند.

دلیل و ماهیت و مبنای رأی قطعی، و این که موضوعی که پس از رسیدگی ماهیتی و یا شکلی منتهی به صدور رأی شده، واجد چه میزان بوده، کلاً مورد نظر مقتن نبوده است. عدم توجه قانون گذار به ماهیت، میزان و نصاب موضوع مورد درخواست، از اهمیت و نفوذ مؤثر و خاص قانون به شدت کاسته، و دعاوی کم اهمیت و با نصاب پایین را مشمول قاعده، که به سبب آن دستگاه قضائی را بی جهت در گیر موضوعات بی تأثیر می‌نماید.

آرایی که به محض صدور نویس مرجع نخستین قطعی و قابلیت تجدیدنظر خواهی نداشته، و مدعی در استفاده از طرق عادی منوع و محروم است، با توصل به ماده اصلاحی، امکان به جریان انداختن مجدد آن را دارد.

رأی که در مرحله بدوي و بصورت قطعی صادر می‌شود، صرف نظر از اعتبار و استناد آن، و این که رأی منطبق با موازین بوده یا نه، امکان تجدیدنظر خواهی از آن وجود نداشته، و قانون گذار با تلقی اعتبار امر قضاوت شده؛ رسیدگی مجدد به آن را نپذیرفته است. در صورتی که در ماده اصلاحی، امکان رسیدگی مجدد به چنین آرایی تجویز شده، که با اهداف و سیاست کلی قضائی مخالفت دارد. از جهتی دیگر و به منظور توجیه تصویب قانون، شاید بتوان به ابراز این نظر مبادرت نمود که آراء محکم با هر نصابی، نمی‌باشد مخالف شرع باشد، و جلوگیری از صدور آراء مخالف شرع و یا نقض چنین آرایی، مشمول هر رأی و با هر کیفیت می‌باشد. خاصیت و اثر مستقیم قانون، انطباق و یا مخالفت رأی از جهت شرعی است، و مبنای رسیدگی صرفاً همین موضوع است و قانون گذار خواسته تا از اجرای آراء مخالف شرع جلوگیری نماید.



مستبطن از مقاد صدر ماده ۱۸ و نیصه ۲ آن، تشخیص رئیس قوه قضائیه، بهر طریقی امکان پذیر است و علی الاصول اعتراض محکوم علیه به رأی قطعی، ضرورت و لازمه فانوی ندارد. مقررات مندرج در ماده ۲۳۹ قانون آ.د.ك، که در مقام بیان انحصاری اشخاص و مقاماتی است که حق درخواست تجدیدنظر دارند، از محکوم علیه، شاگردی خصوصی و رئیس حوزه قضائی (در حال حاضر دادستان) از ماده ۱۸ لزوم چنین انحصاری مستفاد نمی گردد. و قانون گذار نظری بر تحدید اشخاصی که حق اعتراض و یا اعلام موضوع بر مخالفت رأی با شرع دارند، نداشته است. شمارش و بیان اشخاص و مقامات مصرح در تبصره ۲ قانون، بهنظر از باب تمثیل است، و منحصر به اشخاص مذکور نیست. در بادی امر شاید این استباط ساده به ذهن متبار گردد، که درخواست کننده اعمال مقررات ماده ۱۸، یا می بایست از مقامات مذکور در تبصره ۲ باشد، و یا اشخاصی باشند که بهنوعی با پرونده در ارتباط بوده‌اند. مانند محکوم علیه و یا محکوم‌له.

ولی این نظر از مفهوم ماده استباط نمی گردد. عبارت: «... مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع باشد». مندرج در فراز ابتدائی ماده، و همچنین سیاق مقرر در تبصره ۵ که بیان می دارد: «... حداقل طرف یک ماه از تاریخ قطعیت قبل رسیدگی مجدد مطابق مواد این قانون می باشد». در مقام بیان و تعیین اشخاص درخواست کننده نبوده، و رئیس قوه قضائیه به هر طریقی، به تشخیص مخالفت رأی با شرع برمند، امکان اعمال قانون در هر حال وجود دارد.

گفتار پایانی:

از مقاد و نحوه انشاء قانون، چنین استفهام می گردد، که تصویب ماده ۱۸، بدون بررسی و مطالعه کافی، و بدون توجه به پیشنه و تجارت حاصل از تصویب قوانین مشابه و مرتبط، تدوین شده است. صحنه‌های حاصله از منطق قانون، و تلقی و استباطات متهافت و متفاوت که از مفهوم آن برداشت می شود، همگی ناشی از سرعت و بی دقیقی در تصویب، و عدم پختگی و جامعیت ماده مصوب است. پایه و مبنای اساسی، و هدفی که مورد نظر قانون گذار بوده، نفس آراء مخالف شرع است.

برخلاف قوانین نوشته عرفی، که بررسی و تطبیق آراء با آن، از دشواری پیچیده‌های برخوردار نیست، انتبطاق و یا مخالفت رأی با شرع، از قاعده و روش دقیق و مشخصی پیروی نمی نماید، که کسانی که توانائی استباط شرعی را دارند، در استخراج یک موضوع خاص فقهی، برداشت‌های مختلف و متفاوتی را می نمایند.

از طرفی دیگر، تشخیص خلاف بین شرع، قائم به شخص رئیس قوه قضائیه است، که با توجه به گستردنی و حجم تقاضاهای در عمل با مشکلات فرآونی روپر بوده، و ارجاع پرونده به کمیسیون‌های سه نفره مستقر در دادگستری‌ها، که در دستورالعمل پیش‌بینی شده است از نتیجه قانون حاصل نشده، و صرفاً یک دستور اداری است.

دستور مقرر در ماده ۲. دستور العمل، در مورد عدم پذیرش درخواست‌هایی که سابقاً خلاف بین شرع آن‌ها توسط رئیس قوه قضائیه رد شده است، نمی تواند به درخواست‌های جدید که متفاوتی، حکم فقهی مجددی را در مورد آن اخذ نموده، ترتیب اثر قانونی نداد. چرا که از قانون، عدم رسیدگی مجدد مطلقاً استباط نمی گردد. مقاد ماده ۱۸ متنضم قاعده کلی بوده و اطلاق دارد و تشخیص قانون یا آین نامه امکان پذیر نمی باشد.

۴

جایگاه نظریه کارشناسی در ادله اثبات دعوی

سید احمد باختر
وکیل دادگستری

: مقدمه ۴۰

از جمله وسائلی که برای دعوی به کار گرفته می‌شود کارشناسی است و آن اقدامی است تحقیقی، علمی که بر اساس سوابق تجربی و اطلاعات علمی و عملی نسبت به موردنی صورت می‌پذیرد، کارشناسی شخصی است که به مناسبت تخصص، علم، فن و اطلاعاتی که دارد می‌تواند به دادگاه در صدور حکم مقرن به واقع کمک و یاری نماید.^۱

در این مقاله مجال آن نیست که به معنی و مفهوم کارشناسی، لزوم استفاده از نظر کارشناس، نحوه ارجاع امر به کارشناس، اصول و قواعد حاکم بر کارشناسی، تاریخچه کارشناسی و... پردازیم.

راقم این سطور به مدد تجربه‌ای که از مبحث کارشناسی دارد در این وجیزه صرفاً به تبیین جایگاه نظریه کارشناس در ادله اثبات دعوی پرداخته و چنان‌چه مجالی باشد در شماره‌های آتی خبرنامه به سایر مطالب مربوط به کارشناسی خواهیم پرداخت:

در این که کارشناسی یک وسیله قانونی است تردیدی وجود ندارد زیرا مفتن استفاده از آن را تجویز نموده است. در قانون مدنی از این وسیله ذکری به میان نیامده است.^۲ اما در مبحث ششم از فصل دهم «رسیدگی به دلایل»، قانون آینین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ (مواد ۲۵۷ الی ۲۶۹) از ارجوع به کارشناس^۳ و استفاده از این وسیله صحبت شده است. مع الوصف این که آیا نظریه کارشناس دلیل محسوب می‌شود یا اماره؟ و یا این که مستقل از این دو می‌باشد و اگر دلیل محسوب می‌شود در ردیف اسناد قرار می‌گیرد یا خیر؟ در مقام پاسخگویی به این مسئوالات از مواد قانونی برداشت‌ها و تفسیرهای متعددی صورت گرفته است که به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱- سید جلال الدین مدنی - ادله اثبات دعوی - ص ۲۵۹.

۲- ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی: دلایل اثبات دعوی از قرار ذیل است: ۱- اقرار، ۲- اسناد کتبی، ۳- شهادت، ۴- امارات، ۵- قسم.



برداشت اول: نظریه کارشناس را در ذمہ ادله اثبات دعوی می‌دانند:

بخشی از قواعد ادله اثبات دعوی در جلد سوم قانون مدنی (از ماده ۱۲۵۷ تا ماده ۱۳۳۵) در سال ۱۳۱۴ شمسی به تصویب رسیده است. توییندگان این قانون تنها قواعد مادی ادله را گرد آورده‌اند و توجهی به قواعد شکلی آن نکرده و در آین کار نیز چنان موفق نبوده، چه قواعد مادی را به طور کامل بیان نکرده‌اند و برخی از قواعد مادی را نیز با قواعد شکلی به هم آمیخته و در آن قانون آورده‌اند.^۳ و از دو فقره ادله، کارشناسی و معاینه محل مخفی به میان نیاز ندارده‌اند.^۴

قانون دلایل را در ۷ شکل اقرار، سند، شهادت، اماره، قسم (ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی) معاینه محل و نظر کارشناس (قانون آین دادرسی مدنی) شناخته و در آن منحصر نموده است اصحاب دعوا منحصراً برای اثبات حق خود از همین دلایل می‌توانند استفاده نمایند.^۵

آقای دکتر لنگروزی در مقام تعریف رسیدگی قضایی می‌گوید: «از نظر مارسیدگی قضایی عبارت است از به کار بردن یک یا چند دلیل از ادله اثبات دعوی در زمینه حل مجهول قضایی. ادله اثبات دعوی عبارت است از سند-شهادت-اقرار-سوگند-کارشناسی-تحقیقات محلی-معاینه محل-amarه قانونی و قضایی»^۶

آقای دکتر شریعت پناهی نیز آورده «ادله اثبات دعوی در امور مدنی و بازرگانی منحصر به مسائل و موضوعات خاصی است که عبارتند از اقرار-سند-گواهی تحقیق محلی-معاینه محل-رجوع به کارشناس-سوگند»^۷

اداره حقوقی دادگستری که طی نظریه مشورتی شماره ۱۳۷۸/۳/۱۶-۷/۹۳۲ اعلام داشته: «نظر کارشناس یکی از ادله اثبات دعوی است مگر این که قاضی تشخیص دهد که منطبق با واقع نیست که آن موقع در صورت لزوم از کارشناسان دیگر استفاده خواهد کرد. بنابراین در صورتی که نظریه پژوهشی قانونی قاضی را اقتاع نماید و مرجع رسیدگی آن نظریه را منطبق با واقع تشخیص دهد باقی مطابق آن عمل کند.»^۸ نظریه کارشناس را از ادله اثبات دعوا دانسته است.

برداشت دوم: نظریه کارشناس را در ذمہ ملاحظات(مشاهدات) قاضی می‌دانند:

«مشاهدات قاضی عبارت است از آن‌چه دادرس از آثار و علایم و اوضاع و احوال قضیه می‌بیند تا بدان وسیله به حقیقت امر دست باید. مانند امارات قضایی و معاینه محلی و کارشناسی.»^۹

در هر یک از امارات خواه قانونی باشد یا قضایی گاهه دادرس مستقیماً خود اوضاع و احوال خارج را مشاهده می‌نماید، چنان‌چه هرگاه مورد از اشایی باشد که بتوان در دادگاه حاضر نمود، مانند بسیاری از اموال منقول، آن به دادگاه آورده می‌شود و هرگاه از اشایی باشد که باید در محل

۳- مانند مواد ۱۲۷۶-۱۲۷۷ و ۱۲۷۹.

۴- دکتر سید محسن صدر زاده افشار-ادله اثبات دعوی در حقوق ایران-ص ۱.

۵- دکتر سید جلال الدین مدنی-آین دادرسی مدنی-ج ۲ ص ۲۱۳.

۶- دکتر جعفر جعفری لنگروزی-دانشنامه حقوقی-ج چهارم-ص ۳۹۵.

۷- دکتر کاظم فاطمی شریعت پناهی-آین دادرسی مدنی-ص ۲۲۲.

۸- سید احمد باخت-مجموعه کامل قوانین و مقررات کارشناسان رسمی دادگستری-ص ۴۵۸.

۹- دکتر سید حسن امامی-حقوق مدنی-ج ۶-ص ۲۱.

دیده شود، دادرس به وسیله معاينه محلی بر اوضاع و احوال امر آگاهی می‌باشد. و گاه دیگر آگاهی بر اوضاع و احوال احتیاج به تخصص فنی دارد که دادرس ناقد آن است که در این صورت به کمک کارشناس فنی تشخیص داده می‌شود...»^{۱۰}

آقای دکتر شایگان با این عقیده که رجوع به کارشناس را از ملاحظات قاضی می‌داند می‌گوید: «ملاحظات قاضی یا مستقیماً توسط خود قاضی به عمل می‌آید و یا از طرف او... گاهی نیز ممکن است قاضی برای تحقیقات فنی اهل خبره را... مأمور کند که پس از رسیدگی نتیجه ملاحظه خود را به او تسلیم نماید. مثلاً قاضی برای روشن کردن قضیه موضوع دعوا را به طبیب یا معمار یا محاسب یا شیمی دان ارجاع می‌دهد که این کار را در اصطلاح آین دادرسی رجوع به خبره (کارشناس) نامند»^{۱۱}.

آقای دکتر کاتوزیان در این خصوص در کتاب ارزشمند «قانون مدنی در نظام حقوقی کشوری» ذیل ماده ۱۲۵۸ آورده: «به این دلایل باید مشاهدات دادرس را نیز افزود گاه از معاينه محل و مشورت با کارشناس حقایقی به دست می‌آید که با هیچ کدام از اقسام سنتی دلایل احراز نمی‌شود».

بوداشت سوم: نظریه کارشناس در زمرة وسائل اثبات دعوى است:

دکتر قدرت الله واحدی می‌نویسد: «منتظر از وسائل اثبات دعوى توسل اصحاب دعوى برای اثبات ادعایشان از طریق استفاده از نظر کارشناسان و اهل فن در مسایل فنی و تخصصی و یا اطلاعات مطلعین محلی و مشاهده وضعیت محل مورد اختلاف به وسیله دادرس دادگاه می‌باشد».^{۱۲} ملاحظه می‌فرمایید که این حقوق دان کارشناسی را در عداد وسائل اثبات دعوى معرفی می‌کند.

بوداشت چهارم: نظریه کارشناس در زمرة امارات است:

کارشناسی از این جهت که ضریقی است تا دادرس، اوضاع و احوال و کیفیات امر را کشف کند یا جهات فنی و علمی قضیه را دریابد و از آن به عنوان تکمیل کننده ادله دیگر بهره گیرد، می‌تواند به عنوان اماره قضایی محسوب گردد.^{۱۳}

بوداشت پنجم: نظریه کارشناس نوعی شهادت است:

نظر دیگری که می‌تواند در خصوص نظریه کارشناسی وجود داشته باشد این است که کارشناسی نوعی شهادت است. زیرا از یک طرف کارشناسی و شهادت هردو از یک جنس‌اند (از جنس اخبارند نه از جنس انشاء) و از طرفی منشأ هردو اعلام شخص ثالث می‌باشد.^{۱۴}

۱۰- همان- ص ۲۲۳.

۱۱- نقل از دکتر محمد جواد صفار- شخصیت حقوقی- باورقی ص ۳۹۷.

۱۲- دکتر قدرت الله واحدی- بایسته‌های آین دادرسی مدنی- ص ۱۶۶.

۱۳- دکتر محمد جواد صفار- شخصیت حقوقی- ص ۳۹۸.

۱۴- همان- ص ۳۹۸.



آقای دکتر گلدوزیان نیز معتقد است: «حیثیت کارشناسی هم از باب حیثیت یینه است و لذا کارشناس باید عادل و متعدد باشد و هم به حکم عقل ارجاع ناگاهه در امری به متخصص موجب ثوّق است.^{۱۵}

برداشت ششم: نظریه کارشناس در زمینه اسناد رسمی است:

از صدر ماده ۳۷ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری که می‌گوید: «هر گاه کارشناس رسمی با سوء نیت خسمن افهار عقیده در امر کارشناسی برخلاف واقع چیزی بنویسد و یا در اظهار عقیده کتبی خود راجع به امر کیفری یا حقوقی تمام موافق را ذکر نکند یا برخلاف واقع چیزی ذکر کرده باشد جاعل در اسناد رسمی محسوب می‌گردد...»، این ذهنیت ایجاد می‌شود که نظریه کارشناسی یک نوع سند رسمی است.^{۱۶}

نتیجه: برداشت‌های شش گانه مذکور مصون از تعرض نیست و می‌توان به شرح زیر ایراد نمود:

اولاً: کارشناسی دلیل نیست؛ زیرا نمی‌توان عبارت ماده ۱۹۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب را در امور مدنی که بیان می‌دارد: «دلیل عبارت از امری است که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می‌نمایند»، به هر امر و هر وسیله‌ای تعمیم داد. افزون بر آن، چنان‌چه اصحاب دعوا به کارشناسی استناد نمایند دادگاه تکلیفی در پذیرش آن ندارد و به همین جهت است که ماده ۲۵۷ قانون مذکور «دادگاه می‌تواند رأساً یا به درخواست هر یک از اصحاب دعوا قرار ارجاع امر به کارشناس را صادر نماید...» از کلمه «می‌تواند» استفاده کرده است. آراء دادگاه عالی انتظامی قضات که عیناً نقل می‌گردد مؤید این نظر است:

۱- لزوم جلب نظر کارشناس مخصوص است به جایی که تشخیص امر منوط به اعمال نظریات فنی بوده و به غیر از این طریق نتوان آن را تشخیص داد و تشخیص این مسئله هم که آیا موضوع از موضوعاتی است که تشخیص آن موقوف به تخصص و اعمال نظر فنی است یا نه بسته به نظر قاضی است. بنابراین بر حاکم دادگاه که در موضوع دعوا تصرف عدوانی و رفع مزاحمت با این که مدعی علیه تقاضای معاینه محل و رجوع به کارشناس نموده و بدون معاینه محل و رجوع به کارشناس مبادرت به صدور حکم کرده ایرادی وارد نیست (حکم شماره ۱۳۲۵/۲/۳۱-۳۸۹۰).

۲- در دعواهای که از دعواری اختصاری و مدعی علیه مکلف بوده که تمام دلایل و اسناد خود را در جلسه رسیدگی تقدیم دارد در دفاع خود فقط به تکذیب سند مدرک دعوا اکتفا و چیزی که رسیدگی دادگاه در این باب ایجاب نمایند نگفته و دادگاه با تطبیق سند مدرک دعوای با اضافی

۱۵- دکتر ایرج گلدوزیان- ادله اثبات دعوا- ص ۶۶

۱۶- علاوه بر برداشت‌های مذکور برخی نظریه کارشناسی را ذو جنبین (دلیل و امارة) می‌دانند: «نظر کارشناسی گاهی امارة است و گاهی دلیل قطعی، در حالی که نظر مربوط به قیمت اجناس و یه طور کلی مربوط به تقویم قیمت است نظر امارة است ولی در جایی که نظر کارشناس حاکی از وضع علم نسبت به موضوع کارشناسی باشد آن نظر دلیل قطعی است»، دکتر حسینقلی حسینی نژاد- ادله اثبات دعوا- ص ۱۱۸.

مسلم مدعی‌علیه آن را اصول تشخیص داده و حکم داده چون بر طبق مستفاد از ماده ۴۰۱ قانون آیین دادرسی مدنی (۲۵۷ کوئی) ارجاع به کارشناس در صورت ضرورت اختیاری است و در نظر حاکم دادگاه ارجاع به کارشناس ضرورت نداشته است تخلف نیست (حکم شماره ۳۵۹۶-۱۴۰۱).^{۲۰}

۳- اگرچه بر محکمه لازم است که به دلایل مدعی و همچنین به مدافعت مدعی‌علیه کاملاً رسیدگی کند ولی در عین حال در مقابل تقاضاهایی که هریک از طرفین دایر بر تحقیقات و یا معاينه محلی و یا رجوع به کارشناس می‌کند محکمه با عدم تأثیر آن در کار اجباری به قبول نداشته و در رد و پذیرفتن آن مختار است (حکم شماره ۱۳۴۵-۱۳۲۶/۸/۱۸).^{۲۱}

قائیما: کارشناسی از وسائل اثبات دعوا نیست؛ زیرا وسائل اثبات دعوا دلایل عقلی از حق دارند؛ مثل دلالت اثر بر وجود مؤثر، دلالت عقلی امری سوای اظهارنظر تخصصی است. ماهیت نظریه کارشناسی کشف حقیقت موضوع دعوی است. کارشناسی محدود به خواسته، ادله و وسائل اثبات دعوا است و به اظهارنظر در این خصوص می‌پردازد. بر این اساس اظهارنظر تخصصی کارشناس را نمی‌توان دلالت از حق دانست. زیرا کارشناس با اظهارنظر تخصصی و فنی خود در مقام تشخیص، به کشف حقیقت موضوع می‌پردازد.^{۲۲}

ثالثا: نظریه کارشناسی را نمی‌توان اماره قضایی و یا قانونی محسوب نمود. علی‌الاصول ارزش اثباتی ادله در مقام تعارض با همدیگر مشخص می‌شود و علی‌القاعدۀ هرگاه دو دلیل همسنگ و همسان باشد در مقام تعارض، باید همدیگر را ساقط نمایند «الدلیلان اذا تعارضاً ساقطاً» در حالی که نظریه کارشناسی در مقام تعارض با اماره قضایی، نه تنها توان مقابله و ساقط آن را ندارد بلکه، خود نیز ساقط می‌گردد. مطابق صراحةً قانون، نظریه کارشناسی نمی‌تواند مغایر با اوضاع و احوال مسلم قضیه باشد، اوضاع و احوال مسلم قضیه در واقع اماره قضایی است که مقدم بر نظریه کارشناسی می‌باشد. نظریه کارشناسی را نمی‌توان اماره قانونی محسوب نمود. زیرا، امارات قانونی احصاء شده‌اند و نصی در این خصوص وجود ندارد و علی‌الاصول در مقام تردید اصل عدم اماره بودن نظریه کارشناسی جاری خواهد بود.^{۲۳}

رابعا: کارشناسی از عدد ملاحظات قضیی نمی‌تواند باشد؛ زیرا ملاحظات قضیی یا ضمن امارات قضایی منظور می‌گردد یا در تلو دلایل دیگری (معاینه محلی و کارشناسی) حاصل می‌شود که آن دلایل، خود تأسیسات مستقلی هستند. علاوه بر آن ملاحظات قضیی به طور مستقیم و با رابطه علمی، مثبت دعوی نیست و نمی‌تواند دلیل مستقیم^{۲۴} به حساب آید، مگر این که این اصطلاح صرفاً از لحاظ ارتباط آن با شخص قضی و اعتقاد او به کار آید.^{۲۵}

۱۷- آراء مذکور صص ۴۰۵ و ۴۰۶ مجموعه کامل قوانین و مقررات کارشناسان رسمی دادگستری نقل شده است.

۱۸- بولن حقوقی شهرداری اصفهان شماره ۱۳ مردادماه ۸۰- ص ۱۲.

۱۹- همان، ص ۱۴.

۲۰- ادله اثبات دعوی را از جهت اثباتی آن به ادله مستقیم و ادله غیرمستقیم تقسیم نموده‌اند. دلیل مستقیم، دلیلی است که با اثبات اصل قضیه، دعوی را ثابت می‌نماید و دلیل غیرمستقیم، دلیلی است که مثبت اصل قضیه و واقعه منشأ



خامساً: کارشناسی، شهادت محسوب نمی‌شود مورد قبول است که شهادت و کارشناسی از جنس اخبار می‌باشد. اما شهادت، اخبار غیرمتخصص است زیرا اخبار از حس است. به عبارتی شاهد آن‌چه را که با حواس خود احساس کرده، دیده (حس بینایی) یا شنیده (حس شنایی) و یا لمس (حس لامه) کرده بیان می‌کند و حق ندارد براساس حس و گمان یا استنتاج یا تفکر و تأمل و استدلال خود ادای شهادت کند. ولی کارشناس، نظریه‌ای که می‌دهد براساس تخصص و اطلاعات خویش و بر مبنای استنتاج و استدلال و دانش خود می‌باشد. یعنی اخبار متخصص براساس اطلاعات و نتایج تحصیل شده است. که این اطلاعات را ممکن است از وسائل گوناگون و دستگاه‌های مختلف کسب کرده باشد.^{۱۲}

سادساً: نظریه کارشناسی سند محسوب نمی‌شود. این برداشت از ماده ۳۷ قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری که نظریه کارشناس سند رسمی است صحیح و موجہ به نظر نمی‌رسد زیرا این ماده در مقام جرم‌انگاری بوده نه در مقام معرفی نظریه کارشناسی به عنوان سند رسمی. با توجه به تعریف سند رسمی مندرج در ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی «استادی که در اداره ثبت اسناد و املاک و یا دفاتر اسناد رسمی یا در نزد سایر مأمورین رسمی در حدود صلاحیت آن‌ها و برطبق مقررات قانونی تنظیم شده باشد رسمی است.» در هیچ یک از نصوص قانونی «کارشناس رسمی» مأمور دولت شناخته شده است تا نظریه وی سند رسمی محسوب شود. علاوه بر آن اگر سند رسمی قلمداد می‌شود، پس چگونه قانون گذار در ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی تعیت از نظریه کارشناسی را متوط به عدم مقایرت با اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه دانسته است. در حالی که به دستور ماده ۷۰ قانون ثبت قضات مکلف به ترتیب اثر دادن به مفاد سند رسمی شده‌اند و خمامت اجرای آن در ماده ۷۳ همان قانون پیش‌بینی شده است.

با توجه به ایرادات مذکور و این که ماهیت کارشناسی چیست؟ در یک جمع‌بندی کوتاه می‌توان گفت: از این حیث که ادله در علم حقوق بر دو قسم است. ادله احکام و ادله اثبات دعوا، کارشناسی را در گروه ادله اثبات دعوی می‌دانیم؛ با این توضیح که کارشناسی ماهیت حقوقی مستقلی دارد. نظر کارشناس چنان‌چه مخالف، با اوضاع و احوال محقق و معلوم قضیه نباشد، دادگاه طبق آن عمل خواهد کرد، و الا به دستور ماده ۲۶۵ قانون مذکور دادگاه متابعت از آن عقیده نمی‌نماید. این ماده می‌گوید: «در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد.» زیرا در این صورت دادگاه علم به بطایران نظر کارشناس پیدا می‌کند. *

دعوی نیست بلکه مثبت امری است که می‌تواند صحت قضیه مورد اختلاف را ثابت کند. با این توضیح جز اشارات، سایر ادله، به عنوان دلیل مستقیم محسوب می‌شود.

۲۱- دکتر صفار- پیشین- ص.۳۹۸

۲۲- همان- ص.۴۰۱

حق دفاع

دفاع از حق

علیرضا حبیب آگهی
وکیل دادگستری - شیراز

در شماره های ۱۹ و ۲۲ خبرنامه وزین کانون وکلای استان اصفهان مقالاتی در رد و نقض شیوه عمل پدر گرامی جناب آفای دکتر کاتوزیان (مندرج در شماره ۱۸ خبرنامه) از ناحیه سه نفر از وکلای محترم دادگستری، آقایان محمود قدوسی، رضا صمدی و احمد رضا یزدانی به چاپ رسیده که مبنای استدلال همگی عدم امکان سلب "حق دفاع" از متهم، البته با تعابیر گوناگون و بعضاً تحرنده، می باشد.

هر چند "حق دفاع" مورد استناد، امری مسلم و غیرقابل تردید است ولی آنچنان بدان بها داده شده است که گویا در قاموس وکالت وظیفه ای به نام "حق دفاع" که می باستی سرلوحه کاری هر وکیل باشد وجود ندارد که برداشت همکاران نمی تواند قابل قبول باشد زیرا:

۱- همه می دانیم هر کس که به کسوت شریف وکالت ملتبس می گردد در بدو امر با وثیقه گذاشتن شرافت خود سوگندی یاد می کند که قاعده ای یای بندی به آن در سرتاسر عمر و کمالی از الامات اوئیه است.

وکیل دادگستری به موجب این سوگند متعهد می گردد "جز عدالت و احراق حق منظور دیگری نداشته باشد... راستی و پاکدامنی را در کلیه امور رویه خود قراردهد و... همیشه مدافع از حق و صلح طلب باشد".

۲- قوانین و نظمات حاکم بر امر وکالت در دادگستری دلالت بر اختیاری بودن قبول وکالت از ناحیه وکیل دارد. بنابراین چون اجراء و الزامی در کار نیست وکیل این حق را دارد که به کلیه مراجعه کنندگان آری "نگوید و همان طور که مرسوم و معمول است در قبول کار سلیقه و دلایل شخصی خود را دخالت داده و از قبول دفاع در دعواهی که به نظرش شرافتدانه نیست یا از جهت تخصص یا تجربه و سایر موارد با سبک و سیاق وی همخوانی ندارد امتناع کند.

۳- غرض غایی از برقراری "حق دفاع" که در ماده ۱۰ اعلامیه حقوق بشر و ماده ۱۴ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و کتوانسیون حقوق بشر بیان شده عبارت از این است که:



"هر کس حق دارد از یک دادرسی عادلانه و متصفانه برخوردار باشد و بتواند از تضمین‌های لازم برای دفاع منجمله داشتن وکیل بهره‌مند گردد. نقش وکیل در این میان استفاده صحیح از حقوقی است که قانون برای متهم مقرر داشته تا از این راه نه بی‌گناهی به تاحق مجازات شود و نه مجرمی بیش از گناهش مکافات بیند."

۴- از جمله آفاتی که انجام وظایف وکیل را مواجه با اشکال می‌سازد عدم صداقت موکل است که بنایه دلایلی از جمله ترس از عدم قبول کار توسط وکیل، یا حقیقت رانمی گویند و اگر هم صادق باشند به طور کامل بیان نمی‌کنند که هرچند اثر مسو آن درنهایت دامنگیر خودشان خواهد شد، در بعضی موارد می‌تواند از مصادیق فریب دادن وکیل به شمار آید.

با این مقدمات صحنه‌ای را تصور نمایید که در آن وکیلی که به معنای واقعی کلمه خود را پای‌بند سوگند اولیه می‌داند و دانش حقوقی و تجربیات سالیان دراز او را در ردیف وکلای خوشنام قرار داده در دفتر کارش نشسته و از ایاب رجوعی دارد که با قیافه‌ای مظلومانه، با بیانی پر از عجز و التماض همراه با سوگندهای غلاظ و شداد آنچنان نقشی را بازی می‌کند که نتیجه‌اش چیزی نیست جز متقاعد شدن وکیل به میراً بودنش از اتهام جنایت و سرانجام قبول وکالت وی.

آفای وکیل در نهایت اخلاص و با این ایده که بی‌گناهی را از چنبره اتهام سنگین جنایت برهاند عزم خود را جزم و با به کار بستن آن‌چه که از دانش و تجربه داشته، آنچنان دفاعی از متهم می‌نماید که شواهد و証ایان موجود در پایان محاکمه همگی حکایت از مؤثر بودن مدافعت و صدور حکم برائت از ناحیه قضبات که در اطاق مشاوره به سر می‌برند داشته است. بدیهی است اشتغال ذهنی وکیل در چنین لحظاتی جز این تمیز تواند باشد که خدای را شاکر باشد چون از بخت مساعد توائسته است بی‌گناهی را از مرگ نجات دهد و مصدق آیه ۳۲ سوره مبارکه مانده باشد که: "... وَمَنْ أَحْيَاهَا إِحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا" مسلمًا در چنین حال و هوایی بوده که ناگهان اظهارات متهم دائر بر اعتراف همچون پشک سنگینی او را از خواب گران خوش خیالی بیدار می‌کند و با دنیابی آکنده از ندامت و افسوس می‌پند آن‌چه که رشته پنه شده و تمام زحماتش به باد فنا رفته و در این رهگذر نه تنها بی‌گناهی وجود نداشته بلکه با عمل خود سبب شده که خون به تاحق ریخته‌ای پایمال گردد و نادانسته به اثم و عدوان کمک کرده است.

گویند آسان‌ترین و در عین حال سخت‌ترین کارها انتقاد است ولی آن نقدی به حقیقت نزدیک‌تر است که قضیه من جمیع جهات در نظر گرفته شود. آن‌چه که از اوضاع و احوال استبانت می‌گردد شیوه عمل کسی مورد بحث است که در امر وکالت با تجربه و کارکشته، سرد و گرم روزگار چشیده، خوشنام با دانش حقوقی کافی که با دقت و موشکافی در پرونده می‌تواند جنایت کاری را تابه سرمنزل برائت هدایت کند. از طرف دیگر مسلمانی است معتقد و مقید به سوگند، حامی حق، تشه عدالت، وارسته، دارای نفس زکیه، درست کار، دارای اشتها و معروفیت، مستغنى از مانور کاسب کارانه برای تحصیل آبرو و اعتبار.

شرح آشتفگی دلباخته عشق و عدالت که در واپسین لحظات متوجه می‌شود فریب خورده و عن قریب است که فرشته عدالت با رسماً که خود تبیه است به مسلح بوده شود به وصف در نیاید. در صدد چاره‌جویی برمی‌آید. نیک می‌داند که با ختم دادرسی اعلام استغفاه مؤثر نخواهد بود و نمی‌تواند با این کار مانع صدور رأی برایت گردد، اهل سکوت و مجامله نیست، قرار از کف داده و فارغ از سودای تنگ و نام، هم کلام با حافظ:

«از تنگ چه گویی که مرا نام ز تنگ است وزنام چه پرسی که مرا تنگ زنام است»
با قبول تبعات انتظامی بر زبان می‌آورد آن‌چه را شنیده است.
عمله ایرادات عبارتند از: الف- نفس عهد و حرکت در جهت خلاف وکالت. ب- فاش نمودن اسرار وکالت. ج- محروم نمودن متهم از حق دفاع، که نسبت به فقره اخیر در بند ۴ پاسخ لازم داده شده است.
همان طور که هیکاران گرامی بهتر از حقیر می‌دانند در امر وکالت نحوه دفاع از کسی که به کلی منکر ارتکاب جرم است با دفاع از کسی که انکاری از دخالت نداشته ولی به معاذیری از قبیل عدم تعمد، دفاع مشروع، فقدان اراده و امثال ذلک تمسک می‌جوید تفاوت فاحش دارد.

در این ماجرا موکل با عدم صداقت کامل و کتمان حقیقت و به کار بستن انواع ترفندها خود را بی‌گناه معرفی و با این مقدمات عقد وکالتی منعقد شده که مورد وکالت آن منحصرأ دفاع از موکل دائز بر عدم دخالت دو جایت بوده ولاغير. وکیل نیز به طور کامل از عهده این کار برآمده است و با این ترتیب نه خلاف عقد وکالت عملی صورت گرفته و نه عهده نقض شده است.

اظهارات بعدی متهم آن هم پس از عمل به مورد وکالت و اعلام ختم دادرسی از ناحیه دادگاه نه ارتباطی با عقد وکالت مزبور داشته و نه آن گفته جزو اسرار آن.
نکته عبرت آموز در این قضیه این که اظهارات بلا مقدمه متهم بدون این که سوال و جوابی در بین باشد و یا ضرورتی منطقی بیان آن را ایجاب کرده باشد و با وجود هزاران دلیل بر نجفتن در آن زمان و مکان به چه چیز می‌تواند تعبیر کرد جز آن که به مصادق "خون ناحق نخسید" پنجه قوی عدالت قفل را از زبان متهم برداشت و آن نیک مرد نیز کاری کرد که می‌بایستی الگوی تمام شیفتگان عدالت و مدافعين حق باشد.

در وصفش همین پس که پدر انسانی آزاده و استادی مسلم که از توادر عالم حقوق در روزگار ماست می‌باشند؛ که گفته‌اند "الولاء" مث‌آیه، روانش شاد. *



تعارض ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی با بخشی از مواد همان قانون

یعقوب فرمانفر
وکیل دادگستری- رشت

ماده ۴۹ قانون مجازات اسلامی مصوب جلسه مورخ ۷۰/۹/۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام اشعار می‌دارد: «اطفال در صورت ارتکاب جرم میرا از مسؤولیت کیفری هستند و تربیت آنان با نظردادگاه به عهده سرپرست اطفال و عندالافتضا کانون اصلاح و تربیت اطفال می‌باشد.

تبصره یک- منظور از طفل کسی است که به حد بلوغ شرعی ترسیده است.

تبصره ۵۰- هرگاه برای تربیت اطفال بزهکار تنبیه بدنی آنان ضرورت پیدا کند تنبیه باید به میزان و مصلحت باشد.

ماده ۵۱- چنان‌چه غیربالغ مرتكب قتل و ضرب و جرح شود عاقله خامن است لکن در مورد اتلاف مال اشخاص خود طفل ضامن است و اداء آن از مال طفل به عهده ولی طفل می‌باشد...،

پیش از ورود به مقوله تعارض مطروحه، مسئله مسؤولیت کیفری مورد ذکر در ماده ۴۹ مرقوم قابل توجه است بدین عنوان که طبق تعریف ارائه شده از سوی حقوق‌دانان کیفری برای این که بتوان مرتكب جرم را مسؤول دانست علاوه بر احراز اصل قانونی بودن قضیه که در ماده ۲ قانون یاد شده تصریحاً اعلام می‌نماید: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد جرم محسوب می‌شود»...، موادر انکارناپذیر دیگری ازجمله صحت قوای جسمی و روحی و کبر سن و عدم جنون و امثال‌هم نیز ملاک تشخیص و تبیین مسؤولیت کیفری است و در مقابل عوامل و علل رافع مسؤولیت مزبور نیز در متون جزایی معین و ملحوظ گردیده که می‌توان به مصادیق و عنایتی از قبیل احجار و اکراه احراز جنون و صغر سن در حین ارتکاب بزه و نظایر آن اشاره نمود.



و اما در باب مسؤولیت و عدم مسؤولیت کیفری اطفال که در ارتباط با ماده ۴۹ مندرج در فرق مبنای نگارش و تحلیل قرار گرفته لازم به ذکر است:
ملاک و معیار بلوغ شرعی در تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی به شرح زیر منعکس گردیده «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است». در همین راستا درج و بازنگری برخی از مواد قانون مجازات مورد اشعار خالی از فایده نیست:

۵۵۱-۱۲- مجازات‌های مقرر در این قانون پنج قسم است ۱- حدود ۲- قصاص ۳- دیات ۴- تعزیرات ۵- مجازات‌های بازدارنده... .

۵۵۲-۱۶- تعزیر، تأديب یا عقوبی است که نوع و مقدار آن در شرع تعیین نشده و به نظر حاکم واگذار شده است از قبیل حبس و جزای تقدی و شلاق الخ... .

۵۵۳-۱۴۷- هر گاه نابالغ معیز کسی را قذف کند به نظر حاکم تأديب می‌شود... .

با تحلیل و تجمعی مواد پرشمرده و با نگرش به آن‌چه که در مقوله احراز مسؤولیت کیفری مطرح است چنین استنبط می‌گردد با توجه به علل و عوامل قانونی که وجود آن‌ها به طور کامل موجب عدم مسؤولیت جزایی مرتکب می‌شود و ماده ۴۹ مرقوم نیز مؤید همین نکته است مسؤولیت جزایی اطفال مطلقاً منتفی بوده و شبههای در آن نمی‌باشد به عبارت دیگر تعیین مجازات راجع به آنان خلاف اصل تلقی می‌گردد و تبصره ۲ ماده ۴۹ ناقض اصل یاد شده بوده و با آن منافات و تعارض دارد مضافاً در ماده ۳۰۸ قانون موصوف مندرج است «نابالغ و دیوانه و معسر جزء عاقله محسوب نمی‌شوند و عهده‌دار دیه قتل خطایی نخواهند بود. با این توضیح که بنا به نظر اکثریت حقوق‌دانان «دیه» نوعی مجازات مالی است... . ضمن تصریح بر این امر که مواد ۲۱۹ لغایت ۲۳۱ قانون آینین دادرسی دادگاه‌های عمومی در امور کیفری مصوب ۷۸/۶/۱۸ که ناظر به ترتیبات و نشریفات رسیدگی به جرایم اطفال است منحصر به ترتیب و اصلاح است و نه اعمال و اجرای مجازات... . و با این توصیف مجازات‌های مقرر در مواد ۱۱۳ و ۱۴۷ قانون مجازات اسلامی با منطق و مدلول ماده ۴۹ مرقوم که بر عدم مسؤولیت کیفری اطفال تأکید دارد در تعارض و تناقضی بوده و رفع این نقصه به منظور اتخاذ تدابیر و تصمیمات قانونی مشخص در مراجع و محاکم ذیصلاح امری بدیهی و ضرورتی آشکار است. *



اصل آزادی قراردادی و لزوم دخالت دولت در روابط قراردادی اشخاص

علی موسی زاده

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تالش و وکیل دادگستری

اصل آزادی قراردادی و اصل حاکمیت اراده در عقود و معاملات نقش عمده‌ای ایفا کرده و طرفین معاملات با کسب حقوق مختلفی از این اصول، آزادی‌هایی در انجام معاملات پیدا می‌کنند، از اصل آزادی قراردادی دو قاعده مهم به دست می‌آید: ۱- اشخاص در بستن قرارداد یا خودداری از آن آزادند یعنی هیچ کس را نمی‌توان مجبور کرده که طرف عقدی قرارگیرد یا از بستن قراردادی که مایل به آن است خودداری کند. ۲- هر کس آزادانه می‌تواند طرف قرارداد خویش را انتخاب کند و مفاد عقد و تعهدات ناشی از آن را به دلخواه معین سازد. کاربرد مطلق این اصول در جوامع پیشرفت‌های امروزی که به سوی گسترش دامنه قواعد و نظم عمومی پیش می‌روند محدود می‌شود.

جهان ایامی را گذرانده که به لحاظ عدم پیشرفت و شکل‌گیری جوامع، بیشتر فرد و افراد مطرح بودند تا جامعه و اصلًا وقتی از جوامع آن روزگار صحبت می‌شود پیشرفت‌های ترین جامعه، جامعه قبیله‌ای بود که به جهت توسعه نیافتگی اش، فرد هنوز حقوق کلی خود را در آن حفظ کرده و در نتیجه بین منافع افراد و جامعه تفاوتی وجود نداشت. چون بشر ذاتاً علیه منافع شخصی خود اقدامی نمی‌کرد لذا اقدامی علیه منافع جامعه انجام نمی‌داد و در نتیجه دولت ضرورتی در تنظیم روابط طرفین و جلوگیری از نفوذ معاملات به علت عدم مغایرت با نظم عمومی جامعه و قواعد اساسی آن احساس نمی‌کرد و چون آن قواعد متقابلاً تأمین کننده منافع افراد نیز بود اقدامی در نقض قواعد مذکور صورت نمی‌گرفت.

با پیشرفت روز افزون جوامع قواعد مربوط به نظم عمومی گسترش یافت و وقتی نهاد رسمی به نام دولت برای اداره جوامع ایجاد گردید لزوم دخالت آن در روابط طرفین و معاملات بیشتر احساس شد. در این زمینه به عنوان مثال به تشریع دخالت صریح دولت در معاملات بین‌المللی که عصر نظم عمومی در آن به روشنی مشهود است می‌پردازم.

قرن‌ها دولت‌های مختلف جهان برای آزادی معاملات برخون مرزی موافق جدی ایجاد نمی‌کردند و صرفاً به برقراری عوارض گمرکی برای معاملات انجام شده اکتفا می‌کردند تا هم در آمدی برای خود فراهم نموده و هم از فعالیت اتباع خویش حمایت کرده باشند. چیزی که به هیچ وجه مانع انجام معاملات میان بازار گذان نبود. امروز با وجود بحران اقتصادی همه گیر، غالب کشورها ناچار شده‌اند که در امور مربوط به مبادلات بین‌المللی دخالت بیشتری کنند تا مبادا آزادی مبادلات موجب عدم توازن شدید پرداخت‌های خارجی آنان شود و با



کنترل، بازار داخلی را از دست دولت خارج کند. نتیجه این سیاست ایجاد یک سیستم کنترل مبادلات بیش و کم شدید در اغلب کشورها است که هم مبادله کالاهای را محدود می‌کند و هم نقل و انتقالات سرمایه‌ها را. از آنجا که این سیستم کنترل جنبه عمومی دارد وجود آن می‌تواند تهدیدی دائمی برای قراردادهای خصوصی بوده و حتی اجرای آن‌ها را مانع شود. دخالت دولت در روابط و معاملات خصوصی افراد در حمایت از قشرهای عظیم مردم بیشتر محسوس است. دخالتی که در یک قرن قبل چندان لزوم آن احساس نمی‌شد.

از آغاز قرن یست که عقاید اجتماعی، طرقداران زیادی پیدا کرده است دولت‌ها در تمام زندگی اقتصادی و اجتماعی اشخاص به نام حفظ مصالح عمومی مداخله می‌کنند. دولت برای حفظ تعادل اقتصادی بین طرفین قرارداد و برای جبران ناتوانی مصرف کنندگان عادی در برابر سرمایه‌داران بزرگ روز به روز بر تعداد قوانین امری می‌افزاید و پارهای از قراردادها به صورت یک سازمان حقوقی ثابت در آمد و نقش حکومت اراده در آن‌ها بسیار ناجیز است. ملاحظه اجتماعی قوانین کار و موجز و مستاجر و مقایسه آن‌ها با اصول قانون مدنی نشان می‌دهد تا چه اندازه این تحول چشمگیر و بنیادی است.

نایاب از یاد ببریم که عقد هم‌اکنون از یک وسیله صرف تنظیم کننده روابط خصوصی افراد خارج شده و یک وسیله اجتماعی برای توزیع تروت محسوب می‌شود، با این وصف نایاب به طور مطلق اراده افراد بر آن حاکم باشد چون نتایج آن‌ها در سیاست‌گذاری دولت تأثیر دارد فلان‌الزوم دخالت دولت را در روابط قراردادی طرفین نیز می‌طلبد.

اصل آزادی قراردادی و حاکمیت اراده در مواردی کاربرد واقعی می‌یابد که طرفین در سطح یکسان قرار گرفته و به عبارتی به متابه کفه‌های هم‌طراز یک ترازو باشند و آن وقت هر یک می‌تواند با آزادی وارد معامله شده و آن اصل را به طور واقعی و نه صوری به اجرا در آورد. ولی وقتی که در برخی روابط قراردادی، طرفین معامله نه تنها هم‌طراز نیستند بلکه یکی از آن‌ها به نان شب و دسترنج و کار کرد روزانه خود برای تأمین هزینه همان روز محتاج است و طرف دیگر اگر سال‌ها نیز در آمدی نداشته و مثلاً کارخانه‌اش را تعطیل کند توان اداره زندگی مرغه خود را دارد، صحبت از اصل آزادی قراردادی جز شعاعی بی‌محتوی چیز دیگری نیست و در همین راستاست که نظریه پردازان و طرقداران عقاید اجتماعی لزوم حمایت مرجع نیرومند دولت را از طرف ضعیف اعلام کرده و قراردادهایی را به عنوان قرارداد الحاقی در روابط مختلف بر طرفین تحمیل کرده‌اند. اینجا نقطه عطف و محدود شدن اصل آزادی قراردادی و اصل حاکمیت اراده است. با پیدایش وضع موجود قراردادهایی که قبل از طرفین با آزادی کامل آن را منعقد می‌کرند و تمام قراردادها مخلوق اراده آن‌ها بود به نهادهایی تبدیل شده‌اند که فقط طرفین نام خود را در آن‌ها درج و امضایی می‌کنند از جمله آن‌ها قرارداد کار و قراردادهای اجاره محل کسب و پیشه و تجارت... است.

اصل آزادی قراردادی و اصل حاکمیت اراده به حق لازمه تنظیم کننده روابط طرفین در جوامع ابتدایی بود و با پیشرفت جوامع و اختراع و سایل گوناگون، توانایی تولید بیشتر را فراهم کرد و اندک‌اندک توازن و تعادل افراد با ایجاد شکاف بین آن‌ها به هم خورده و به طبقات کاملاً ناهمگون تقسیم شدند. فلان بکار گیری ابزار حقوقی که در گذشته مفید فایده بودند در نظام جدید به عنوان وصله نامناسب جلوه می‌نماید.



مت念佛ان اقتصادی ادامه وضع را با اعمال قواعدی که در گذشته کاربرد داشت به نفع خود می دیدند و مایل بودند که وضع جدید را با ابزار نامناسب حقوقی ادامه دهند. ادامه روند، شکاف ها را عمیق و عمیق تر می گرداند به طوری که دلسوختگان به حال طبقه محروم نسبت به ابزار حقوقی نظام قبلی بدین شده و به این نتیجه رسیدند که آن قواعد نباید در تنظیم روابط اصلًا نقشی داشته باشد و بدین جهت دولت را به عنوان نهاد نیرومند حاکم بر کلیه روابط حتی حاکم بر روابط خصوصی از جمله خرید و فروش مایحتاج روزانه و اولیه از قبیل نان و پنیر و پوشاك و ... گردانند و آثار اصل آزادی اراده که به موجب آن صاحب کالا تصمیم به فروش یا عدم فروش می گرفت و طرف معامله خود را آزادانه انتخاب می کرد رخت بریست و اساساً امر مالکیت که مجرای اعمال این اصل بود به زیر سوال رفت. در یک کلام این که در این نظر تمام قواعد جامعه حتی قواعد حاکم بر خرید و فروش مایحتاج یومیه، امری دانسته شد و دولت با تمام توان خود به اجرای آن نظاره می کرد.

حق این است که باید از افراطها و تغییرات پرهیز کرد و حقوق را مسؤول وضع قواعد حقوقی که مناسب روابط طرفین باشد گرداند به طوری که در هر زمان قواعد و مقتضیات مناسب خود را داشته باشد و از افراطها که نمونه بارز آن دخالت دادن دولت بر تمام روابط طرفین است که بعد از حدود یک قرن حاکمیت، باطل بودن آن محرز شد باید پرهیز کرد. از تغییرات نیز که منکر هر گونه دخالت در تنظیم دولت را می بینیم روابط طرفین مانند مخالفین وضع و تصویب قانون کار در نظام جمهوری اسلامی هستند باید دوری جست و حقوق دانان صالح و شایسته را مسؤول تنظیم قواعد مربوط به روابط اشخاص گرداند تا آن قواعد، جامعه را از رکود و عدم تحرک و توازن رها ساخته و از بروز تشنج اجتماعی جلوگیری کنند و نهایتاً جامعه در آرامشی مناسب که مطابق میل باطنی افراد است به حیات خود ادامه دهد.

در روند پیشرفت جامعه از تعصبات باید پرهیز کرد و اصول حاکم بر روابط افراد را در چهارچوب اصول کلی حقوقی انعطاف پذیر ساخت و انتظار داشت شاید عبور از عرض خیابان که زمانی اصلًا مقررات خاصی نداشت و هم اکنون با خط کشی قسمتی از آن و تعیین محل های عبور عابر پیاده، نصب پراغهای راهنمایی عبور عابرین در چهارراهها - که زمانی ویژه وسایل نقلیه بود - نظم و نسقی پیدا کند. به هر حال در کشمکش های مدافعان نظام باز اقتصادی و مدافعان دخالت تام دولت در تمام روابط افراد جامعه هر دو گروه از نظرات تند خود عدول کرده و نظریه وضع سیاست ارشادی در اقتصاد پذیرفته شده و دولت ضمن دخالت در بعضی از امور حیاتی اقتصادی که مرتبط با جنبه نظم عمومی است در سایر روابط افراد نیز دخالت بکند. البته در زمان های مختلف از جمله زمان جنگ و صلح ممکن است این دخالت ها کم یا زیاد شوند.

در این خصوص در ایران قوانین مختلفی وضع شده است نمونه بارز آن ها قانون نظام صنفی مصوب سال ۱۳۵۹ و قانون تعزیرات حکومتی مصوب سال ۱۳۶۷ مجمع تشخیص مصلحت نظام و دیگر قوانین می باشد. در یک نظر اجمالی به این قوانین می توان به اوضاع اقتصادی جامعه ایران در سال های وضع قوانین مذکور بی برد. زمانی که گرانفروشی و احتکار و تخلف عرضه کنندگان کالاها و خدمات بیداد می کرد دولت مجبور به دخالت شده همان طور با مطالعه قانون رسیدگی به تخلفات اداری مصوب ۱۳۶۵ و قانون تشدید مجازات مرتکبین

ارتشاء و اختلاس و کلاهبرداری مصوب ۱۳۶۴ می‌توان به اوضاع ادارات کشور در این سال‌ها پی برد.

دولت برای جلوگیری از فساد اقتصادی و مالی و اداری چاره‌ای جز وضع قوانین مذکور نمی‌بیند. تدوین این قبیل مقررات با تبلیغات گسترده قبل و بعد تصویب آن‌ها همراه است به طوری که متخلفین حساب کار خود را کرده و احتباط پیشتری می‌کنند یا از عرضه کالاهای مشمول مقررات وضع شده مؤقتاً خودداری می‌نمایند. علاوه بر این خصوصیت در چند روز و شاید در یک ماه اول اجرای قانون چنان پاحدت و شدت پیگیری شده و گزارش لحظه به لحظه آن در شهرها و حتی بخش‌های کوچک و دورافتاده نیز منتشر می‌شود که گویی مسؤولین تمام کارها و فعالیت خود را رها کرده و صرفاً توجه به اجرای قانون جدیدالتصویب دارند. و بعد از آن‌دک ک زمانی همه طوفان‌ها فرومی‌نشینند و اجرای قانون مصوب کمنگ می‌شود.

علت این روند که تقریباً می‌توان گفت در وضع و اجرای همه قوانین مبارزه با گرانفروشی و از این قبیل قوانین مشاهده می‌شود مناسب نبودن قانون موضوعه برای جلوگیری از تخلفات و اختلال در نظام عرضه کالاست.

علت تخلفات اشخاص را در جایی دیگر باید جستجو کرد. وقتی که میزان عرضه کالا به مراتب کمتر از میزان تقاضاست مسلمانه قیمت واقعی کالاهای به مراتب بیش از قیمت اسمی آن‌ها خواهد شد و وضع قانون نیز توانایی جلوگیری تخلفات را نخواهد داشت. زیرا وقتی مصرف کننده‌ای که نیاز شدید به کالای معینی دارد و مثلاً برای معالجه بیمار در حال مرگ خودش دارو ندارد زندگی خود را خواهد فرورخت تا با پول حاصل از آن دارویی تهیه نماید. حداقل در نبود آن قانون به راحتی آن قلم کالا را با چندین برابر قیمت خریداری می‌کند. اما با وضع قانون و مبارزه صرف با گرانفروشی مایل است مبلغ بیشتری را پردازد ولی کالای مورد نظر خود را بدست نمی‌آورد. تصویب و اجرای قانون موقعیت او را که می‌بایست بهتر می‌شد بدتر می‌کند و تیجتاً مردم از وضع و اجرای آن قانون تاراضی خواهند بود و بنابراین قانون قدرت اجرایی خود را به لحاظ عدم حمایت از ذینفع از دست داده و منجر به شکست می‌شود.

اکنون این مسأله به ذهن می‌رسد که آیا قانون گذاران به شکست مصوبه خویش با تجربه‌ای که از اجرای قوانین مشابه کسب کرده‌اند فکر می‌کردد یا خیر؟ بعد است که ما به این سوال پاسخ منفی بدھیم زیرا به هر حال آن‌ها سرنوشت اجرای مقررات مشابه قبلی را دیده‌اند. امروز دولتمردان ما به جای اصلاح روش، روند عرضه و توزیع کالا را کاملاً آزاد گذاشته و در تغیری افتادند که متقاضیان در آن افراط می‌کردنند.

همان‌طور که وضع قانون نامناسب و تندرست، بدون سنجش وضع حاکم، کاری اشتباه است افسار گسیخته کردن عرضه بدون بررسی وضع حاکم، کاری به مراتب بیهوده‌تر از سختگیری سابق است.

افراط‌ها و تغیریات راه به جایی نخواهد برد و شایسته است که دولت در موقعیت‌های مناسب بر روابط قردادی اشخاص دخالت داشته باشد و توازن ثروت را تا حد امکان در بین طبقات تولید کنندگان و عرضه کنندگان و مصرف کنندگان و در سایر روابط خصوصی اشخاص برقرار کند. *



بررسی اجمالی

اعمال و رفتار مناوی شئون و کالت

گروه تحقیقاتی
دادسرای انتظامی
کانون وکلای
دادگستری موکز*

کلیات

شئون جمع مکسر واژه شان می‌باشد. شأن و اژه‌ای عربی است که در فارسی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در فرهنگ دهخدا، شأن به معنای حق و باره و قاعده کار آمده است. (لغت‌نامه دهخدا: جلد ۹، صفحه ۱۴۰۴۳ و ۱۴۰۴۴) فرهنگ عمید نیز این کلمات را به معنای قدر و مرتبه دانسته است (فرهنگ عمید: ص ۶۰۶) فرهنگ لاروس نیز برای این کلمه واژه منزلت را به کار برده است. (فرهنگ لاروس: انتشارات امیر کبیر) در سایر فرهنگ‌ها نیز کلمات ارزش، اعتبار، شکوه، جلال، درجه، عظمت و پایگاه برای این واژه عنوان شده است.

در مورد شأن چنین سروده‌اند

پارسی سرای بزرگ ایران: فردوسی چنین سروده است:

جهان را چنین است آین و شأن همیشه به ما راز دارد نهان

سعدی شیرازی نیز چنین گفته است:

از خدا آمده‌ای آیت رحمت برخاق و آن کدام آیت لطف است که در شأن تونیست

و همچنین خاقانی که می‌گوید:

به خدایی که فرستاد از عرش آیت عاطفه در شأن است

در بین صاحب‌نظران نیز تعاریف متعدد و گاه متفاوتی از این واژه شده است. برخی شئون و کالت را مجموعه امور و وظایف حرفه‌ای و تکالیف اخلاقی و اجتماعی می‌دانند که به لحاظ شغل و مقام و کالت، رعایت آن‌ها برای وکلا الزامی است. و برخی دیگر شأن را انتظاراتی که جامعه از یک منزلت یا جایگاه اجتماعی دارند می‌دانند.



به طور کلی برخی برای تشخیص رفتار خلاف شئون، عرف خاص و کلا را معیار قرار می دهند و سروهی دیگر عرف عام و انتظارات جامعه از این اشخاص را ضابطه رفتار خلاف شان می دانند.

الف) عرف عام- برخی از صاحب نظران معتقدند که در هر جامعه عمل منافی شأن باید با توجه به انتظاراتی که افراد آن جامعه از آن صنف دارند تفسیر و احراز گردد. به عقیده ایشان معیار تشخیص اعمال منافی شئون و کالت عرف عام بوده و افکار عمومی بهترین وسیله سنجش آن محسوب می شود به عبارت دیگر شان و کالت یک اصطلاح کلی است که اگر بخواهیم آن را تعریف کنیم می گوییم (انتظاراتی که جامعه از وکیل دارد) و اگر وکیل برخلاف آن عمل و رفتاری را انجام دهد می گویند خلاف شان انجام داده است.

این معتقدند قرار گرفتن در هر جایگاهی به معنای فوق (جایگاه)، انتظاراتی را از شخصی که در آن جایگاه قرار گرفته است ایجاد می کند. این انتظارات تعریف نشده ولی در وجود آن اجتماعی افراد یک جامعه حضور دارد و حسب مورد مجال بروز پیدا می کند... در ارتباط با شأن وکیل نیز باید گفت: وظایف وکالتی وکیل، غیر از شئون و کالتی اوت. وظایف وکیل را تعهدات و اتزامات قانونی او در مقابل موکل و طرف دعوای و دستگاه قضایی تشکیل می دهد اما داشتن عنوان وکیل مسؤولیت های دیگری را خارج از حیطه کاری وکیل برای او ایجاد می کند که ممکن است دارندگان سایر مشاغل این مسؤولیت را نداشته باشند... به عبارت دیگر رفتار خلاف شان در ضمن وظایف قانونی وکیل خلاصه نمی شود بلکه در حوزه زندگی اجتماعی و خانوادگی او نیز موضوعیت پیدا می کند. (مجله کانون وکلا، شماره پیاپی ۱۸۶ و ۱۸۷، ص ۲۸۸ و ۲۸۹)

ب) عرف خاص- در این خصوص نظرات صاحب نظران به شرح ذیل بیان می گردد برخی بر این باورند که در هر مورد نظر عرف یعنی عرف جاری جامعه و عرف حاکم بر جامعه و کالت تعیین کننده تکلیف خواهد بود و احراز عرف نیز با مقام انتظامی است. برخی دیگر نیز معتقدند از نظر حقوقی فقط منبعی که می توان برای تشخیص رفتار و اعمال مخالف یا موافق شئون و کالت در چارچوبه قانون مدنظر آورد آراء دادگاه های انتظامی کانون است. و عده ای بر این باورند که در واقع شئون و کالت در تعریف خودش برمی گردد به اقتضای عرف خاص وکلای دادگستری و به عبارتی رفتار و عمل خلاف عرف غالب و کلا.

نظر فوق در هریک از آراء شعب دادگاه انتظامی کانون وکلا و همچنین دادگاه عالی انتظامی قصاصات به گونه ای عینت پیدا کرده است که به تعدادی از این آراء ذیلاً اشاره می شود.

پرونده اول: وکلی که از وکالت استغفاء می دهد مکلف است وضعیت اسناد و مدارکی که تحويل وی شده را مشخص کند و اگر از بابت حق الوکاله از موکل طلبی دارد به طریقی به وی تذکر دهد و همچنین با توجه به عدم مطالبه حق الوکاله بعد از چندین ماه از تاریخ استغفاء اگر اموالی از موکل بخرد (بعد از استغفاء) و بدون دلیل قانونی از پرداخت مابقی ثمن معامله به موکل سابق خود امتیاز نماید، مرتكب عمل مغایر شئون و کالتی شده است. (دادنامه مورخ ۸۴/۸/۵ دادگاه عالی انتظامی قصاصات)

پرونده دوم: اعلام آدرس طرف دعوای موکل غیر از آدرس واقعی فرد اخیر علی‌رغم اطلاع از آدرس وی و ارائه نامه جهت توصیه به مقام قضایی رسیدگی کننده از سوی مقامات عالی رتبه قضایی، خلاف شان و کالت است. (شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضاط دادنامه شماره ۳۶۸)

پرونده سوم: عدم انجام تعهد وکیل بعد از عزل با موکل، مبنی بر این که (علی‌رغم آن که هیچ‌گونه اقدامی برای انجام مورد وکالت نکرده) مابقی پول دریافت شده را مسترد نماید اما از این تعهد خودداری می‌کند خلاف شان و کالت است. (شعبه اول دادگاه انتظامی وکلا)

پرونده چهارم: همکاری وکیل دادگستری با افراد دیگر در تنظیم استشادیه خلاف واقع جهت اخذ سند مالکیت المثلثی و ذکر آدرس وکیل به عنوان آدرس متقاضی سند المثلثی توسط وکیل یاد شده، عمل خلاف شان و کالت است. (شعبه پنجم دادگاه انتظامی کانون وکلا)

پرونده پنجم: اقدام وکیل در تنظیم و ارائه فرارداد جعله به جای قرارداد حق الوکاله با موکل، عمل خلاف شان و کالت است.

پرونده ششم: عمل وکیل دادگستری در همکاری با یک مؤسسه حقوقی (بدون مجوز فعالیت) در امور وکالتی و اعضاء موکل روی فرم‌های تایپ شده توسط مؤسسه و سپس قبول وکالت وکیل یاد شده از این طریق، خلاف شان و کالت است. (شعبه اول دادگاه انتظامی قضاط و شعبه پنجم دادگاه انتظامی کانون وکلا)

پرونده هفتم: تعلیق مجازات وکیل در خصوص اتهام استعمال تریاک، خلاف شان و کالت است و تعلیق اجرای مجازات مانع از خلاف شان بودن عمل وکیل نخواهد شد. (شعبه دوم دادگاه انتظامی کانون وکلا)

پرونده هشتم: اقدام وکیل دادگستری در نسبت دادن عتوان ریاخواری به طرف موکل خود علی‌رغم صدور حکم برائت از مرجع قضایی و ارائه طی‌یک لایحه به همان شعبه صادر کننده حکم برائت، عمل خلاف شان و کالت محسوب می‌گردد.

پرونده نهم: تصدیق فتوکپی بدون ملاحظه اصل آن توسط وکیل و ارائه آن به دادگاه و اعلام فقدان اصل سند در جلسه دادرسی، خلاف شان و کالت است. (شعبه چهارم دادگاه انتظامی کانون وکلا)

پرونده دهم: نظر به این که کیفری بودن چک صادره هنوز در محکمه حقوقی به اثبات نرسیده است و نفس صدور چک و برگشت آن بدون لحاظ شرایط موجود و چگونگی اصدار چک صادره، به نظر نمی‌رسد که واحد شرایط و اوصاف مربوط به خلاف شان و کالت باشد. (در این پرونده صندوق حمایت کانون وکلا به جهت بلا محل بودن چک وکیلی که بابت تضمین بازپرداخت افساط وام خود به صندوق، به کانون وکلا اطلاع داده و ریاست

کانون نیز جهت رسیدگی به دادسرای انتظامی ارجاع داده است. (شعبه پنجم دادگاه انتظامی کانون وکلای دادگستری مرکز)

پرونده یازدهم: اقدام وکیل دادگستری در عدم اجرای گواهی عدم امکان سازش (اجازه طلاق) و انتظار برای انقضای مهلت اعتبار گواهی صادره و مبادرت به طرح مجدد دعوى طلاق به این امید که دادگاه با نحله کمتری اجازه طلاق همسرش را به وی دهد، توسط شعبه دوم دادگاه انتظامی کانون وکلا به شرح ذیل خلاف شان تشخیص داده نشد: ... با توجه به قسمت اول بند ۱ ماده ۸۰ که وکیل دادگستری را از اشتغال به کار دیگری که با شنون و کالت منافی باشد منع کرده، ارتکاب اعمال و رفتار منافی شون که در قسمت دوم این ماده قيد گردیده است نیز ناظر بر اعمال و رفتاری است که در مرثی و منظر عمومی و در محیط روابط اجتماعی صورت پذیرد. اعمال انسابی صرف نظر از صحت و سقم آنها مربوط به روابط داخلی خانوادگی و زناشویی می باشد که از جهات مختلف نمی تواند از مصاديق اخیر بند یک ماده ۸۰ آین نامه لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری تلقی شده لذا رأی بر برائت وکیل مشتکی عنه صادر و اعلام می گردد.

نظر هیأت عمومی دادگاه انتظامی وکلا راجع به موضوع

به عنوان مثال: دادسرای انتظامی کانون به شرح پرونده کلاسه... آقای... را که بدون تحصیل اجازه از دادگاه اقدام به تجدید فراش کرده است تحت تعقیب انتظامی قرار داده و با این توجیه که عمل وی خلاف شان وکیل دادگستری است از دادگاه انتظامی تقاضای کیفر مشارالیه را کرده است، شعبه دوم دادگاه انتظامی نیز با پذیرش کیفرخواست صادره، وکیل موصوف را به دلیل ارتکاب عمل خلاف شون و کالت به استناد قسمت دوم بند یک ماده ۸۰ آین نامه لایحه استقلال کانون وکلای دادگستری مرکز که جهت بررسی آرای متهافت بعضی از شب دادگاه در تاریخ ۸۳/۸/۲۴ تشکیل شده بود در تأیید رأی فوق چنین رأی صادر می نماید: «هر چند از ظاهر مواد در آین نامه تخلفات چنین مستفاد می شود که اعمال و رفتار وکیل دادگستری در آن جا که به عنوان خلاف شان مد نظر قرار گرفته اعمال و رفتاری است که باید رابطه علیت با وظیفه و کالت وی داشته باشد لیکن در همین آین نامه مواردی نیز آورده شده که خارج از این محدوده و حوزه قرار دارد مثل: تجاهر به استعمال مسکر و افیون در ماده ۷۹ که صرفاً جنبه شخصی دارد علاوه بر این در قسم نامه که تخلف از آن در بند ۳ ماده ۸۱ پیش بینی شده و تعین مجازات گردیده است تصریح دارد که وکیل دادگستری در امور شخصی خود باید راستی و درستی را رویه قرار دهد و مدافع حق باشد، که ناظر به جهات اخلاقی وکیل دادگستری است لذا رأی شعبه دوم دادگاه انتظامی کانون در پرونده شماره... که به محکومیت مشتکی عنه در تجدید فراش با عدم رضایت همسر خود و بدون تحصیل مجوز قانونی صادر شده نیتیجاً موجه و مورد تأیید است» (نقل از مجله کانون وکلا، شماره پیاپی ۱۸۶ و ۱۸۷، ص ۲۸۹، ۲۹۰ و ۲۹۱).



در پایان این بورسی، لازم است رابطه هنر و تبلیغات نیز با این مقوله مورد کنکاش قرار گیرد

الف) رابطه هنر با شنون و کالت:

گروهی معتقدند هنر اساساً ارزش است نه ضد ارزش و اگر هنر را برخلاف شان و کالت بدانیم این عمل اعلان جنگی که از ناحیه کانون و کلا به جامعه هنر خواهد بود و چنین نگرشی به هیچ وجه نمی‌تواند برازنده کانون و کلا بوده که بنا به ساختار هویتی اش از مرآگز نواندیش جامعه است، شان و جایگاه هنر مقدس بوده به نحوی که هر شخص در حیطه آن قرار گیرد از ارزش بالایی برخوردار می‌گردد. همان‌گونه که وکالت دارای شان والایی است هنر نیز دارای شان مقدسی بوده مضافاً بر این که عمر هنر بنا به حکایت تاریخ تمدن به پنجاه هزار سال می‌رسد بنابراین صدور رأی توسط مراجع انتظامی کانون و کلا بر این که عرضه هنر توسط وکیل هنرمند رفتار خلاف شان محسوب می‌گردد توهین به تقدس هنر و تمدن بشری است.

برخی دیگر انجام اعمال هنری (از جمله بازیگری) توسط وکیل را با تردید، خلاف شان می‌دانند. عده‌ای نیز بر این باورند که اگر وکیلی هنرمند، برای عرضه هنر خویش حقوق بگیر نباشد عمل وی خلاف شان نیست. به دیگر سخن هنر نوع رابطه استخدامی که وکیل را با سازمان و شخص دیگر مرتبط کند، خلاف شان است به جهت آن که استقلال وکیل را از بین می‌برد. به عبارتی وکیل نباید به شغلی که با این حرفة تباین داشته باشد پردازد زیرا مقاصد حاصله از آن مشاغل به پای شغل وکالت محسوب خواهد شد.

ب) رابطه تبلیغات با شنون و کالت:

گروهی معتقدند در رابطه با اجرای مجازات انتظامی احتیاج به نص صریح مقررات می‌باشد و در مقررات فعلی حتی مصوبه‌ای نداریم که تبلیغات را منع کرده باشد. در دادگاه‌های انتظامی کانون و کلا برخی از شعب تبلیغات را خلاف شان دانسته و بعضی دیگر بالعكس. وقتی که موضوع در هیأت عمومی دادگاه‌های انتظامی کانون و کلا مطرح شد اکثریت، تبلیغات را خلاف شان دانستند ولیکن این رأی همانند آراء وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور نمی‌باشد که برای سایر شعب لازم الایاع باشد.

عده‌ای دیگر معتقدند که وکالت یک خدمت اقتصادی بوده و در شان و کیل نیست که خود را ارائه کننده خدمت اقتصادی معرفی نماید حقوق دانان فرانسه تبلیغات را خلاف استقلال وکیل می‌دانند سخن آخر آن که وکیل باید انتخاب شود نه آن که موکل را جلب نماید.

* محمد انصاری، محمد نمکی، هژیر قدس (وکلای دادگستری)، سهیل نظری (کارآموز وکالت) و همتی شیخ‌الاسلامی (مدیر دفتر دادسرای انتظامی کانون مرکز)

مهدوی خودروی حوزه‌ی اقتصادی محمد رضا محمدی جرقویه‌ای

عنوان مسن ترین عضو، عضو هیأت رئیسه سنت شد و
لذا جلسه از هم پاشیده شده است.
س: مشکل

مهدوی خودرو
س: در روزنامه‌ها مقالات متعددی خواندم که همگی از زیان مسئولین و باندیشمندان از این که سن ازدواج در کشور ما بالا رفته است، اظهار نگرانی می‌کنند. خواستم یک‌تاکم بزرگترین علت این امر، قانون است. اگر قانون را اصلاح کنند این مشکل حل می‌شود؟
مشاور: کدام قانون؟

س: ماده ۱۴۰۱ قانون مدنی.
مشاور: لطفاً فرائت بفرمایید.
س: ازدواج قبل از سن بلوغ منوع است
مشاور: بختی و لی جه ارتاطی بین این ماده قانونی و بالا رفتن سن ازدواج وجود دارد؟
س: به موجب قانون ازدواج تا رسیدن به سن قانونی منوع است، بعد از آن هم که قدر عاقل می‌شود و بدینه است که ازدواج معنی کند. سپس بهتر است قانون را به گونه‌ای اصلاح کنیم که تمامی افراد قبل از رسیدن به سن بلوغ ازدواج نمایند، تا بعد از رسیدن به سن رشد، در مقابله امر انجام شده قرار گرفته باشند.

اصغر سلامی

س: همسر خیلی ولخرج است و دائم از مغازه سر کوجه به حساب من جنس می‌خورد و مرد بدهکار می‌کند. خواستم ببرسم آیا من توائم با فرستادن اظهارنامه برای فروشنده او را از دادن جنس به همسر باز دارم؟

مشاور: صدای شما خیلی برای من آشناست، شما ساکن خیابان ۱۲، کوچه ۱۵ نیستید؟
س: بله، خودم هستم
مشاور: چه جال، من هم همسایه شما هستم و شما و همسرتان را می‌شناسم.

س: خوشبختم حال بفرمایید آیا اظهارنامه بفرستم؟
مشاور: یا شاختی که بنده از همسر شما دارم، باید این مطلب را (بخشنامه) کنید.

محمد کربی خواجه از سالم رود

س: من می‌خواهم همسرم را طلاق دهم، خواستم ببرسم که به کجا باید مراجعت کنم؟
مشاور: طلاق بمعوض ترین چیزها نزد خدادست، سعی کنید از این کار پرهیزید.
س: باور کنید ناجارم از همسرم جدا شوم، شما نمی‌دانید وقتی کار اشتباوه از من سر می‌زند، چقدر دردرس من کنم تا به او ثابت کنم کارم درست بوده است.
بوق... بوق... بوق (اشکال از مخابرات بوده است)

ضیاء فراهانی از صرفنظر شهر

س: من گندم فروش هستم و جون گندم‌های بد مرآ کسی نمی‌خرد مجبور گندم‌های بد را داخل گندم‌های خوب نموده و بفروشم آیا این کار صحیح است؟
مشاور: خیر، این کار غش در معامله است و حرام است.

س: پس چه کنم نا گندم‌های بد خود را بفروشم
مشاور: سعی کنید گندم‌های خوب را داخل گندم‌های بد ببریزید و بفروشید.

س: مشکل

مهدي ماهراز از انتقادان عليا

س: من الان سبیل در دست دارم که قسم یاد کردام اگر این سبب را بخورم عیال من مطلقه باشد و باز فرم خوردم که اگر آن را بخورم عیال من مطلقه باشد. حال تکلیف من چیست؟

مشاور: سبب را نصف کید، نصف آن را بخورید و نصف دیگر را به دور بیاندازید.
س: مشکل

محمود یاوری از تورم شهر

س: دخترم در دانشگاه با پسری آشنا شده و فصلد ازدواج با او را داشت که من تشخیص دادم این بسر بدرد دخترم نمی‌خورد و اجازه ازدواج به ایشان ندادم. دخترم به دادگاه مراجعه نموده و از دادگاه اجازه گرفته، خواستم سوال کنم دادگاه به چه دلیل به دخترم اذن داده و تشخیص مرا رد کرده است؟

مشاور: شغل شما چیست؟
س: بزشک هستم
مشاور: جون معمولاً شما در تشخیص دچار اشتباه می‌شوید.

س: مشکل

محمد بشیری از دانشگاه شهید بهشتی

س: من دانشجوی رشته حقوق پسر هستم من بین در ایران با این که حقوق زنان در موارد بسیاری توطیق اقایان تضییع شده ولی به آن صورتی که باید و شاید انجمن‌ها و NGO‌های زنانه نمی‌بینم، علت عدم التفات و توجه عامنه‌ها به این موضوع چیست؟

مشاور: تا آن جایی که من می‌دانم اجتماعات زیادی برای پیگیری این حقوق تشکیل شده است. لکن از آن جایی که در هر اجتماع برای تدوین اصول و ادame راه نیاز به هیأت مدیره دارد و در جلسه اول معمول است که هیأت رئیسه متن انتخاب شود که بر اساس معیارهای پذیرفته شده باید دو نفر از میان ترین اعضاء و دو نفر از چون ترین اعضاء به عنوان هیأت مدیره متن انتخاب شوند، در این اجتماعات هیچ زنی حاضر نشده است به

